بیمن سلطان عشق فرمان روای ہمای سخن گستر

اخبار حالات کارزار سیتھ و نبرد عساکر انگریزان و فتح لاہور و ملتان

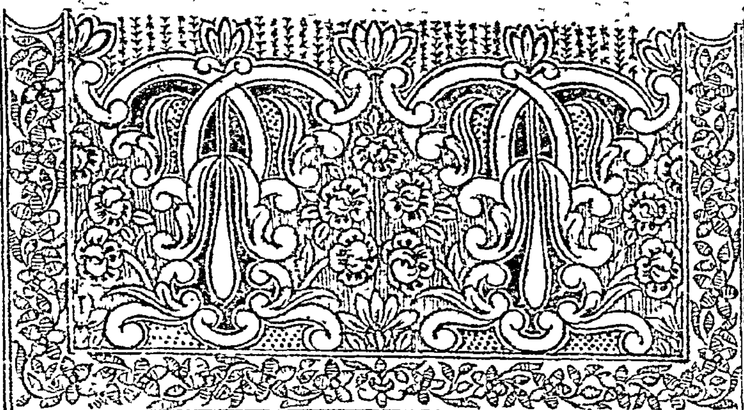
تاریخ تحفۂ احباب

تالیف مرد میدان سخن فارس مضمار این فن معرکہ آرائی و تنظیم منشی عبدالکریم

از حسن سعی حاجی حرمین شریفین حسین محمد زیور انطباع گرفت

فهرست تاریخ پنجاب تحفة الاحباب

باتمام رسید



بسم الله الرحمن الرحیم

جلد اول تاریخ پنجاب

الحمد لله الذی جل عن الشبیه والنظیر وتعالی عن النصیر والوزیر ومن شانه تؤتی الملک
من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء لا یدرک ذهن البشر حکمته البالغه
ولا یصل فکر بکنه قدرته الکامله والصلوة والسلام علی سیدنا
خاتم النبیین وخیر الخلائق اجمعین وعلی اله واصحابه الاتقیاء
الابرار والسادة الامجاد الاخیار وبعد بر شائقین اخبار وآثار وطالبین تواریخ
وسوانح اعصار مخفی نماناد که چون وقائع ومحاربات سکهان ریاست لاهور با سرکار دولتمدار
انگلشیه بزمان ما بوقوع آمده ومردم هندوستان خصوصا باشندگان شهرها که از شوکت وصولت
سپاه انگریزی واقف وآگاه نیستند که زور پنجه بهادری وشجاعت وقوت دولت وحکمت
قلعه گیری قاف را چون کاه از بیخ وبن بر میکنند ودر بحر محیط بمراکب را آتش میزنند لهذا
اقوال عوام کالانعام را شنیده وبر آن وثوق واعتماد کرده غلبه سکهان بر افواج انگریزی باور
می نمودند وحالانکه از روی اخبار دهلی اگرچه که از روی اخبار انگریزی وچتهی های افسران فوج
مینوشتند برعکس آن معلوم میشد واکثر احباب اصدقا از راقم آثم عبدالکریم مستشعر

دعویای حال این جنگ میشدند درین خیال که این راقم برای دریافت حقیقت حال آن مردم دیگر اخبار مطبوعه چند جا راهی طلبید و نیز زبانی صاحبان عالیشان می شنید و بروقت ملاحظه اخبارات خلاصه محاربات پنجاب را در فارسی مینوشت و تا مقدور خود هر خبر را تحقیق نموده باختصار بسیار مندرج میساخت و چون اهل هندوستان را فارسی مطبوع و مرغوبست لهذا از اخبار اردوه درین زبان ترجمه نموده و غرض ازین تسوید در انوقت آن بود تا مردم مذکور را از خواص و عوام بر حقیقت این محاربات اطلاع و آگاهی دست دهد که غلبه و ظفر کراست و شکست و هزیمت کیست و این مختصر مشتمل است بر دو حمله حمله اول در بیان جنگ فوج خالصه لاهور با سرکار انگلشی و حمله دوم در محاربات سرکار مذکور با دیوان مولراج بمقام ملتان و با شیر سنگه و چتر سنگه و دیگر سرداران سکهان در دوآبه چناب و جهیلم و چون این همه جنگها در ملک پنجاب واقع گردید لهذا این مختصر بتاریخ پنجاب تحفة للاحباب موسوم گشت احیاناً اگر در خبری و یا بعبارتی خللی و فتوری واقع شود صاحبان والاهمم عیب پوش عذر نیوش بنده را معذور دارند زیرا که خبر احتمال صدق و کذب هردو میدارد و انسان مرکب از خطا و نسیان است و هو الموفق للصواب

در بیان اصل سکهان و طریق و مذهب

ایشان در عهد بابر پادشاه فقیری مشهور به نانک شاه در ملک پنجاب پیدا شد چون که تارک دنیا و مرد عارف بود و در مذهبی تعصب نداشت خلق انبوه معتقد او گشته بعضی مرید و بعضی چیله او شدند و کسانیکه چیله او شده بودند مثل او دنیا را ترک کرده بخدمت او حاضر میماندند و در زبان پنجابی سکه چیله را گویند و پیر را گرو و لهذا آن گروه که چیله او شدند مشهور بسکه گشتند و همچنین کسانیکه از هنود این طریقه و روش اختیار کنند سکه میگویانند و نزد نانک شاه هندو و مسلمان برابر بودند یکی را بر دیگری ترجیح نمیداد و لهذا از هندو و مسلمان هردو معتقد او بودند و او در نصایح و موعظت بزبان پنجابی

کتابی نوشته است سکهان آن کتاب را گرنت گویند و این کتاب نزد فقرای نانک شاهی
موجود است سکهان تعظیم او بسیار میکنند و بوقت خواندنش بر رحل چوبی می نهند
و بدون طهارت که در طریقهٔ ایشان متعارف است گرنت را مس نمیکنند و غلاف آنرا
از کمخواب و مشجر میسازند و در حروف ناگری بخط واضح مینویسند و آنرا مطلا و مذهب
می کنند و سامعین از فرقهٔ سکه گرد قاری آن حلقه کرده و با ادب نشسته بخضوع
و خشوع سماعت آن میکنند خواندن و شنیدنش را ثواب عظیم میدهند و اکثر معتقدان
ایشان برای فاتحه و نذر نانک شاه کراه پخته کرده هم مذهبان خود را میخورانند و کراه عبارت
از حلوای میده و شکر و روغن گاو مساوی الوزن که در ظرف کلان آهنی کشاده که آنرا
در هندی کراه گویند پخته شود و بجز گوشت گاو لحم همه جانوران را از بهائم و طیور متعارفه
میخورند و طریق ذبیحه در مذهب ایشان نیست جانور را خفه کرده یا بشمشیر کشته میخورند گویند
اکالیان از اولاد پسر نانکشاه که اکال نام داشت هستند لهذا سکهان ایشان را مرشدزاده
خود تصور کرده بسیار تکریم و تعظیم آنها می کنند و اکثر لباس اکالیان و سکهان
نیلگون میباشد و ازار ایشان از بالا بسیار عریض و پهن و از پائین بغایت تنگ
که پای ایشان بر سواری در آن میگنجد و ازار بند مثل دو ریفه ازار در ازار میباشد آنرا حلقه کرده بطرف
پهلوی چپ مثل پالهنگ اسپ می آویزند و دستار شان بلند و بندش آن بوضع عجیب
که از اندرون مجوف باشد و همچنین دستار را در زبان ایشان کهک گویند و از صباح تا شب
بر سر میدارند و بوقت خواب از سر جدا می کنند و بالای دستار دو تا می پیچند و بر رومال حلقه آهنی
عریض مثل نعل اسپ که آنرا چکر گویند میگذارند و این حلقها از قسم حربه است که بوقت جنگ
بران حریف را نیز سازند و تمامی سکهان موی ها را از سر تا پا نمی تراشند و بعهاد رشتهٔ مزاج ظلم
دوستند هر کس از اقوام هنود سکه شدن میتوانند در عهد مهاراجه رنجیت سنگه هزاران هنود سکه شده
داخل فوج خالصه گردیدند فوج خالصه عبارت از آن گروه است که در آن کل سپاه و افسران از فرقهٔ سکه باشند

پس معنی خالصه آن شد که دران فوج سوای سکهان آمیزش فرقه دیگر نیست یعنی خالص از آمیزش غیرست و فوجیکه در آن غیر فرقه سکه از هنود و مسلمان باشد آنرا فوج آئینی گویند و رئیس لاهور عزت و توقیر فوج خالصه بسیار میکرد زیراکه همقوم و محل اعتماد او بودند و در باب شان نسبت فوج آئینی بسیار میبنمود و گویند سبب عداوت سکهان با مسلمانان اینست که در وقت شاهجهان یا عالمگیر بادشاه دهلی شخصی گرو گوبند نام از خلفای نانک شاه در پنجاب پیدا شد او برخلاف رویه و طریق نانک شاه دیگر قائم مقامانش بسیار زر دوست و جاه طلب و در جمع کردن مال و دولت خیلی حریص بود اول پیشه قزاقی و قطاع الطریقی میکرد و هرگاه جمعیتی کثیر از مردان خود بهم رسانید بر قریات و شهرها تاخته آنرا غارت میکرد و چند بار فوج بادشاهی که برای تنبیه او رفت از وی مغلوب شده باز آمد و کاری نکرد آخر بسعی و کوشش تمام او را گرفتار کرده و زنده در قفص آهنی بند ساخته با دیگر رفقای او بحضور بادشاه آوردند و بحکم بادشاه هر یک عضو او را می بریدند تا اینکه او را مثله کرده قتل نمودند و همچنین همراهیان او را بعقوبت تمام بکشتند و این ظالم سفاک یعنی گرو گوبند بر هر شهر یکه میتاخت بسبب شدت عداوت با مسلمانان ذکور و اناث حتی که اطفال صغیر ایشان را می کشت و زنان حامله را شکم میشگافت الغرض از زمان مقتول شدن او همه مردان و پیروانش با مسلمانان عداوت شدید میدارند و علی الصباح در معابد خود رفته بعد پرستش در حق مسلمانان بد دعامی کنند و بزبان خود میگویند و اگر و دی فتح و مسلمانان یعنی فتح تابعین گرو گویند که عین فتح گرو ست باد و مسلمانان نیست و نابود شوند و چون بسبب ضعف سلطنت دهلی و وقوع اختلال در حکومت سلاطین در انیان فرقه سکه بر تمام ملک پنجاب و اطراف مسلط شدند و زور و قوت گرفته بر مسلمانان آنجا انواع ظلم و بدعت کردن آغاز نهادند و اذک بهانه جسته مال و اسباب را غارت کرده نفوس ایشان را قتل مینمودند و در مساجد بادشاهی اسپهارا بسته خراب و ویران ساختند و ممانعت اذان بآواز بلند و گاوکشی در تمام ملک پنجاب نمودند و بیرون شهر امرتسر که آنرا انبرسر نیز گویند و آن مقامگاه تجارت ست قلعه محکم احداث نموده

بنام گرو گوبند مذکور نام آن گوبندگڈه نهادند رنجیت سنگه تبرکاً و تیمناً خزانهٔ خود را در همین قلعه
می نهاد در آغاز ریاست رنجیت سنگه اکثر عمائد و معتقدان فرقهٔ سکهان در امرتسر
میماندند و لاهور فرودگاه افواج سکه بود مگر سردار مذکور آنرا دار الملک خود ساخت چنانچه
اکنون تمام قلمرو او را تعبیر بریاست لاهور میکنند و آنچه زبان زد عوام و مردم بازاری
بود که در قلعهٔ گوبندگڈه کرورها روپیه رنجیت سنگه جمع ست بالکل دروغ برآمد چه
اگر بقدر یکدو کرور روپیه هم در آنجا میبود اهلکاران سرکار لاهور را در ادای پنجاه لکه روپیه نقد
منجمله یک و نیم کرور روپیه تاوان مندرجه عهدنامه که ذکرش خواهد آمد دقتی و دشواری
رو نمیداد و بعوض کرور روپیه ملک کشمیر وغیره را تفویض سرکار انگریزی نمی نمودند

دربیان حال مهاراجه رنجیت سنگه و اولاد او و بغاوت و سرکشی سکهان

مخفی مباد که بقای ملک و دولت موقوف و منحصر بر حسن انتظام و تدبیر رئیس و اهلکاران او و پیروی کردن
بر آئین مروجه و بر اتفاق با یکدیگر و هم بر پاسداری عهود و مواثیق با رؤسای جلیل القدر و ضبط و ربط
بر فوج و رعایای آنجاست و هرگاه در یکی از امور مذکوره بسبب غفلت رئیس و یا بجهت ضعف و فتوری راه یابد
انواع مفاسد و بی انتظامیها در آن ریاست پیدا شده باعث تباهی و بربادی ملک و دولت
میگردد مصداق این مقال حال ریاست لاهور است یعنی تا که مهاراجه رنجیت سنگه زنده ماند
رعایت و پاسداری جمیع امور مذکوره نموده ملک خود را با کمال رونق و سرسبزی و تمامی افواج و
افسران ملازم خود را مطیع و منقاد نگه داشت احدی را از فوج خالصه و آیینه سرداران ایشان را طاقت
و مجال نبود که از حکم او تجاوز و سرتابی کرده مصدر شر و فساد شوند و هم پاس و رعایت عهدنامه
که فیما بین سرکار او و سرکار انگریزی در سال یکهزار و هشتصد و نه عیسوی تحریر یافته بود بدان مرتبه
مینمود که اهالیان سرکار موصوف از وی بسیار راضی و خوشنود بودند چنانچه مدام رسم مراسلات
و مهادات از طرفین جاری ماند و همیشه کنور کهرک سنگه و شیر سنگه پسران و کنور نونهال سنگه
نبیره و دیگر ارکان دولت خود را بتاکید موعظت و وصیت می کرد که بعد من ابقای

القای سررشتهٔ دوستی و اتحاد با سرکار انگریزی و هم رعایت عهدنامهٔ موثقه فیما بین هر دو سرکار
را مدام مثل سن ملحوظ خاطر داشته باشند و هرگاه کدام افسری از افواج انگریزی برای ملاحظهٔ
حدود و افواج متعینهٔ مقام لدهیانه و فیروزپور بدان طرف میرفت رئیس مذکور با کمال
محبت و اخلاص پیش آمده وکلا را برای احوال پرسی با تحائف و هدایا و لوازم ضیافت
فرستاده محرک سلسلهٔ محبت و اتحاد می‌شد و بذریعهٔ مکاتبات اشتیاق ملاقات فیما بین را
ظاهر مینمود چنانچه لارد ولیم بنتنگ بهادر گورنر سابق بپاس خاطرش عنان توجه بدان سو
منعطف ساخته در مقام مناسب بملاقات یکدیگر بسترا مذور شده بودند مگر افسوس
که همچو رئیس دانشمند با اقبال داعی اجل را لبیک گفته سفر آخرت گزید گویند عمرش
پنجاه و هفت سال بود و تا سی و سه سال ریاست کرد و بعد او کهرک سنگه اکبر اولادش بر مسند
حکومت و فرمان فرمائی ملک موروثی خود متمکن گشت مگر او را اجل فرصت نداد که ازین
ریاست متمتع شود از مسند نشینی او دو سه ماه گذشته بود که در عمر چهل و پنج سال بیمار شده راهی ملک
عدم گردید و طرفه بد اقبالی خاندان مهاراجه رنجیت سنگه این شد که کنور نونهال سنگه پسر
کهرک سنگه متوفا که جوان نوخواسته و بحلیهٔ فهم و فراست آراسته و پیراسته بود دفعةً ازین جهان
سست بنیان درگذشت گویند بعد از سوختن لاش پدر خود برکنارهٔ دریای راوی چون معاودت
شهر کرد و سواری او بدروازهٔ شهر رسید بسبب هجوم فیلان سواری امرا چندان چپقلش
و ازدحام درمیان آن دروازه شد که فیل سواری نونهال سنگه باهستگی تمام میرفت و در
چنین حال مردم توپخانه برای شلک تهنیت و سلامی بموجب حکم او یکبارگی صد پنجاه ضرب
توپ که از پیشتر قریب دروازهٔ مذکور جمع کرده بودند سر دادند از قضا و قدر بصدمهٔ صدای توپها
سائبان سنگی آن دروازه بر وی بیفتاد و همان ساعت طریق عدم و فنا پیمود افسوس
که آن نهال نو که هنوز از شجر زندگانی برنخورده بود به تندباد اجل از بیخ و بن بیفتاد رنجیت سنگه
جدش مشاهدهٔ آثار رشد و دانائی او توقع داشت که بعد من با انتظام ملک لاهور را

بخوبی خواهد کرد لهذا او را ولیعهد کرده بود کهرک سنگه گو بظاهر و بنام مسند نشین آنجا
بعد فوت رنجیت سنگه شده بود مگر خود را تاب و پیشدست این چنین فرزند لیق و دانشمند
انگاشته بصلاح وصوابدید او انتظام امور ریاست میکرد بالجمله هنوز عمرش از بست سال
تجاوز نکرده بود که برفاقت جد و پدر خود ره سپر ملک آخرت شد و آنچه سابق نجومیان
و طالع شناسان برای خوشامد رنجیت سنگه در حق همین نونهال سنگه میگفتند که این پسر سکندر
طالع پیدا شده است در تمام روی زمین عمل خود خواهد کرد محض کذب و دروغ بر آمد
ریاست لاهور نصیب این بیچاره نشد چه جای حکومت هفت اقلیم این همه امور وابسته
تقدیر بکسی را اطلاع بر غیب نیست الغرض بعد قضا کردن راجه کهرک سنگه و کنور نونهال سنگه
قسمیکه مذکور شد شیر سنگه خلف دومی مهاراجه رنجیت سنگه که مرد شجاع و صاحب جود و سخا
بود بر مسند حکومت لاهور متمکن گشت و این هر دو پسران رنجیت سنگه که یکی بعد دیگری
فرمانروای ملک مورو ثی خود شدند مدام مثل پدر خود لوازم محبت و اخلاص نسبت بسرکار
انگریزی مرعی و ملحوظ میداشتند چنانچه در عهد حکومت مهاراجه شیر سنگه افواج انگریزی فی عصه
اخیر بسرکردگی جنرل پالک بهادر در میان ملک لاهور شده از راه دره خیبر بکابل رفت
و بوقت مراجعت از آنجا تمامی لشکر و سپاه انگریزی و بهیر و بنگاه شان که در قندهار
و جلال آباد بود بسپه سالاری سه کس افسران یعنی جنرل پالک و جنرل اسمث و جنرل ناٹ از سنه
در عمل سکهان شده بطرف هندوستان آمد و اهلکاران رئیس مذکور که جابجا معین و مامور بودند
در اوقات عبور و مرور و آمد و رفت عساکر مذبوره لوازم دوستی از رسد رسانی و ضیافت
افسران فوج بموافق رتبه هر کس و از همرسانی دیگر مایحتاج سفر قرار واقعی بعمل آورده همه را راضی
و خوشنود داشتند الغرض مهاراجه شیر سنگه لوازم دوستی و اتحاد فیما بین هر دو سرکار از ابتدای
پیش بتقدیم میرسانید و هم در نظم و نسق ملک خود مصروف بود که دفعةً نکبت و ادبار بر فوج سکهان
نازل شده و مشیت ایزدی خواست که ایشان از کیفر بداعمالی و ظلم و تعدی که بر بندگان خدا علی الخصوص

علی الخصوص بر رعایای بیچاره مسلمانان کرده بودند رسانید بنابران بعض فوج سنگه که خاص
شهر لاهور بود باغوا و تحریک بعض سرداران ریاست بلوا نموده و بغاوت ورزیده مهاراجه
شیر سنگه ولی نعمت خود را مع پسر و وزیر او و دیگر بسیار سرداران بکشتند و قیامتی برپا ساختند
از زبانی بعض ثقات معلوم شد که وجه بلوا و سرکشی سکهان این شد که شیر سنگه از بسکه قیامی
و مرد عیاش بود دولت بسیار بدادن زنان فاحشه مغنیه و هم در لهو و لعب بسیار صرف میکرد
راجه دهیان سنگه برادر راجه گلاب سنگه که خیرخواه آنخاندان و از عهد رنجیت سنگه بعهده وزارت
منصوب بود از راه خیرخواهی بارها بخدمت شیر سنگه عرض کرد که این دولت را مهاراجه رنجیت سنگه
والد شما با بسیار محنت و مشقت جمع کرده بود و شما آنرا رایگان در امور فضول صرف میسازید و خزینه را
خالی می کنید شیر سنگه را این امر بسیار ناگوار خاطر میشد چنانچه روزی در گفت و گوی از همین قسم بود
شیر سنگه کلام سخت و ناسزا از قبیل دشنام نسبت بدهیان سنگه گفت و تهدید نمود دهیان سنگه
آنوقت خاموش ماند لیکن کینه آن در دل داشت تا اینکه شیر سنگه اخسری را بجرم سنگین
و یا در قصاص خونیکه کرده بود قتل کنانید برادر مقتول که سردار فوجی بود باغوای فوج زیر کرد
مخفی بغاوت ورزیده درصدد آن شد که عوض برادر خود از شیر سنگه بگیرد و سپاه را که تابع او
بود باشاره دهیان سنگه درین امر با خود متفق ساخت تا اینکه آن همه بر قتل او مهیا و آماده
منتظر وقت و قابو بودند که حسب اتفاق روزی شیر سنگه غافل از غدر سپاه برای ملاحظه قواعد
فوج در میدان قواعدگاه رفت آن اخسر باغی قابو یافته تفنگچه را که پر از گلولها بود از جانب پشت به
شیر سنگه سر کرد چنانچه او بهمین یکضرب تفنگچه همان ساعت مقتول بر زمین افتاد و همراهان آن شقی پسر او را
که غافل از کشته شدن پدر در خانه بود بهانه بیرون طلبیدند و بمجرد بیرون آمدن او را
گرفتار کرده بر قلعه بردند و مانند گوسفند آن بچه بیگناه را ذبح ساختند و بعد
کشته شدن شیر سنگه حال ورغلانیدن دهیان سنگه را مردم طرفدار شیر سنگه
دریافت کرده بعد سه روز ازین واردات دهیان سنگه را مع راجه هیرا سنگه

پسرش و اودهم سنگه برادرزاده اش که پسر راجه گلاب سنگه بود بقصر بهای تمیم شیر
پرزه پرزه کردند و در از روز فیما بین سرداران طرفدار رئیس و جانب داران وزیر
بسیار کشت و خون واقع شد و تا سه روز از طرفین جنگ توپ و تفنگ و شمشیر قائم
ماند و درین بلوا و کشت و خون نه سردار جلیل القدر از طرفداران شیر سنگه و قریب به پنجاه
و سه سردار نامی و کار آزموده از مددکاران وزیر و پنج شش هزار مردم فوج از طرفین
کشته و خسته گردیدند و پسر دومی شیر سنگه را که باقی مانده بود مخفی از لاهور برده در
امرتسر داشتند و حفاظتش نمودند و همچنین یک پسر گلاب سنگه پیاسنگه نام دارد زنده مانده است
اگر اولاد دارد و بعد این همه خونریزی و کشت و خون دلخواه فوج خالصه در کار آن
شد که کسی را لهذا اولاد مهاراجه رنجیت سنگه برای نام نهاد بر مسند ریاست نشانیده
حکم رانی کنند بنابران دلیپ سنگه صغیر السن را که از اولاد رنجیت سنگه است بر ریاست لاهور
معین ساخته مادرش را بظاهر مختار ساختند و آنچه از زر و اسباب مجتمع است بکوشش و جبر از وی
میگرفتند چنانچه مشهور است که فوج پیادگان خالصه فی کس دوازده روپیه در ماهه نقد و زر مقرر
گردانیده از رانی میگرفتند و سوای اتلاف نفوس بر بسیاری از خزانه که بدست شان افتاد
متصرف گشتند و بعد از آن که قرار واقعی عمل و دخل خود در دربار لاهور کردند کسی را
از سرداران نگذاشتند که ایشان را فهمایش و باز ورزد از امور بیجا و خلاف دستور زیاده
تر خیره و سرکش شدند و چند سردار باقیمانده که در دربار لاهور حاضر میماندند
بجز تبعیت و رضای شان دم نمیزدند و اگر احدی خلاف مرضی ایشان زبان میگشود
او را از جان میگشتند چنانچه رام سنگه برادر رانی را که وزیر مهاراجه دلیپ سنگه شده بود
قتل کردند و نزد بعضی از دراندازی راجه لال سنگه آن بیچاره کشته شد بهر کیف چون میدان را از اغیار
خالی یافتند و دیدند که اکنون هیچ یک سردار در امور ریاست دخل کردن نمیتواند هر یکی از ایشان
خود را رستم و اسفندیار میدانستند چنان بخاطر شان گذشت که حالا آن طرف دریای ستلج عبور کرده

در ملکهای آن طرف تاراج و غارتگری نمایند

در بیان شروع فساد سکهان اینطرف دریای ستلج در عمل سرکار انگلشی و وقوع محاربات

فیمابین چنانچه فوج خالصه بقصد غارتگری در ملک سرکاری دفعهٔ اول قریب
بست هزار سپاه با توپهای کلان جنگی و دیگر سامان و آلات حرب هر قدر که خواستند از راه
خودسری گرفته رنجور سنگه و دیگر سرداران را طوعاً و کرهاً همراه خود ساخته در شروع ماه دسمبر در سال
یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی از لاهور کوچ کردند و از دریای ستلج که حد فاصل فیمابین ملک
پنجاب و عمل سرکار انگریزی بود بر پل کشتیها که بسته بودند بلا خوف و اندیشه بدون پاس و لحاظ ملک غیر
عبور کردند و بدین طرف اهالیان انگریزی که غافل از ارادهٔ جرات ایشان بودند صرف بر رعایت
حال شورش و خودسری سکهان و قتل و خونریزی ایشان در میان خودها در شهر لاهور و ابتری و بی انتظامی
ریاست پنجاب از راه دوراندیشی و مآل بینی که از لوازم ملکداری و کشورستانی ست خواستند که اینطرف دریای
ستلج در عمل خود در چند مقام و معابر که بسبب پایاب بودن دریای مذکور که احتمال عبور سکهان ست فوج خود
را مامور و متعین سازند تا فوج مذکور سکهان را که بمثل بی سروسردار و مانند شتران بی مهارند اگر قصد آمدن
در اینطرف دریا در عمل سرکاری نمایند مانع و مزاحم شود چنانچه بهمین قصد و اراده لارد هاردنگ گورنر جنرل
فرمان فرمای ملک هندوستان بالنفس نفیس خود و مع سپه سالار کل افواج انگریزی گف صاحب بهادر
وارد کنپ لودهیانه و فیروزپور شدند و هنوز در تجویز بودند که چند فوج در فلان مقام و چند در
فلان معبر مامور و متعین باید کرد و اصلا در وهم و گمان لارد صاحب و سپه سالار موصوفین
نبود که سکهان برخلاف عهدنامه که فیمابین سرکار انگریزی و لاهور از عهد مهاراجه
رنجیت سنگه منعقد ست در ملک ما آمده مصدر فتنه و فساد بلا سبب خواهند شد بنابران
توپهای کلان و دیگر سامان حرب همراه نیاورده بودند و بجز فوج متعینهٔ چهاونی
لودهیانه و فیروزپور چند فوج قلیل که در اردوی لارد صاحب میباشد در
آنوقت افواج دیگر در آنجا موجود نبود و مرکوز خاطر داشتند که بعد تعین مقامهای تعیناتی

و دریافت کردن مقدار فوج مطلوبه از عقب طلبیده خواهد شد و معلوم نیست که این بودن
سکهان در عمل انگریزی با بابای رانی صاحبه و دلیپ سنگه شده بود و یا بدون اشاره او
گلاب سنگه میخواست که سکهان در عمل انگریزی رفته با ایشان بجنگند چرا و از مقام جمو فوج
خالصه را ازین اراده مکرر ممانعت نوشته بود که زنهار از لاهور بقصد عبور دریای ستلج
حرکت نکنند چنانچه ذکرش خواهد آمد مگر آن مغروران بر خود غلط بر گفته و نوشته
او عمل نکردند و این هم بعید نیست که فوج خالصه از گفته رانی دیا باشاره گلاب سنگه
قصد ملک انگریزی کرده باشند زیرا که این هر دو کس حال مغلوبی و تباهی خالصه
را در مقابله با افواج انگریزی بالیقین میدانستند و از بسکه آن هر دو رئیس مذکور از
دست سکهان شب و روز بر جان خود ترسان و لرزان میماندند بنابران خواسته باشند
که بکدام صورت اضمحلال زور و طاقت سکهان جفاکار آقاکش و استیصال بیخ و بنیاد
شان کرده و مغلوبی و بربادی ایشان بجز مقابله با افواج انگریزی امکان ندارد
الغرض قلع و قمع این گروه بهیچکه شد عین مقصود و مدعای رانی صاحبه و گلاب سنگه بود
و عجب نیست که این هر دو کسان بنظر مآل کار و دور اندیشی قبل از جنگ چنانکه در عوام مشهور است
با سرکار انگریزی ساز کرده باشند تا بعد هزیمت و مغلوبی فوج خالصه بکار شان آید ریاست خاندان
مهاراجه رنجیت سنگه هم بحال و برقرار ماند و آخر کار همچنان شد یعنی سرکار ممدوح نظر بر عدم شرکت
و شمول رانیصاحبه و گلاب سنگه درین جنگ ریاست لاهور را بر دلیپ سنگه پسرش بحال و برقرار داشت
و نیز دستگیری و حمایت گلاب سنگه فرمود و تا بالکل فوج خالصه مغلوب و مستاصل نشد
از جمو قصد لاهور نکرد و برای حفظ خود وعدهای دروغ ابله فریب از جمو بفوج سکهان و ارکان
همراهی ایشان مینوشت که خاطر جمع دارید من خود را زود رسانیده شریک شما میشوم
و فوج خود را هم برای مدد شما میفرستم تا سکهان از طرف او مطمئن شده بقصد او بر جمو
یورش ننمایند و گلاب سنگه بعد دریافت حال ضعف سکهان که هزیمتهای متواتر خورده

خورده و مانند بار سر گوفته شده اند و زور و طاقت در ایشان نمانده و رانی صاحبه هم آنها را
مغلوب دیده از دادن آلات حرب و فرستادن نیز بالکل دست کشیده اند و افواج سرکار
انگریزی مقرر قصد لاهور خواهد کرد درینصورت زیاده ازین توقف کردن در جمو مناسب
نه انگاشته بر حسب احتیاج باستعجال در لاهور حضور رانی صاحبه در رسید و بعد فهمایش همگی مراتب و پس از شکست
چهارم سکهان و رسیدن افواج انگریزی قریب بلاهور مع نذر و اسباب پیشکش با دیگر سرداران
در معسکر لارد صاحب بمقام قصور برای معذرت و عفو قصور سکهان از طرف رانی صاحبه حاضر گشته
بعد تقدیم مراتب استعذار و استعفا و اظهار بیقصوری خویش بمقام صلح رسانید الغرض بعرض و گذارش او
صلح فیما بین هر دو سرکار منعقد شد و اگر او درین وقت سیاری [illegible] و اصلاح صلح نمی شدی فوج انگریزی
یکسر بلا مانع و مزاحم در لاهور رفته عمل و دخل خود در تمام ملک پنجاب میکرد و ریاست در خاندان مهاراجه
رنجیت سنگه نمی ماند

در بیان جنگ اول سکهان با فوج انگریزی که در مقام مدکی بتاریخ نوزدهم دسمبر سنه ۱۸۴۵ عیسوی شده بود

گویند سکهان دفعه اول با جمعیت
بیست و یکهزار با توپهای کلان که گوله و چهره آن دورتر میرسید عبور ستلج نموده مورچالها
بسته بتاریخ نوزدهم دسمبر سال یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی شروع جنگ کردند
درین جنگ بسیاری از افسران فوج انگریزی و هم اکثر از سپاه ولایتی و هندوستانی ایشان بکار
آمدند زیرا که نزد سکهان توپهای کلان بسیار بود و گوله و گراب آن در میان فوج انگریزی رسیده
نقصان سپاه نمود و فوج انگریزی با وجود قلت مردم سپاه و توپهای خرد که در پلتن ها
میباشند با خود داشت و گوله های آن تا بفوج سکهان نمیرسید ضعیف بمشابه اطفال که
مردم از سپاه و [illegible] از گوله باری توپهای کلان مخالف بسیار ضایع میشدند حکم یورش و حمله کرد
حجر و حکم کردن موافق قاعده مستمره یورش که در میان ایشان معمول است فوج انگریزی
یکبارگی حمله کرد و از فرط تهور و شجاعت با وجود کشته شدن از شلکهای متواتر حریف تا تخت
مورچالهای سکهان [illegible] بزرد توپ و تفنگ خود رسیده فوج مخالف را آنچنان شکست

انتشار کردند که سکهان با وجود کثرت تاب آن نیاورده فرار بر قرار اختیار کردند و چند هزار در صف جنگ کشته و خسته گردیدند و باقیماندگان آنچنان سراسیمه و هراس شده گریختند که تمامی توپها و خیمه و خرگاه ایشان بدست سپاه انگریزی افتاد و درین یورش و حمله اکثر افسران انگریزی خرد و کلان از کپتانان تا کرنیلان و جنرلان و گورهای لایق و سوار و پیادهای هندوستانی مقتول و مجروح گردیدند الحق درین جنگ از سپاه انگریزی با وجود قلت سپاه و کمی آلات حرب بمقابله فوج کثیر سکهان که بسبب تعلیم سرداران فرانسیس از قواعد جنگ خوب واقف و مشاق بودند و سامان حرب دلخواه داشتند کارنمایان بعمل آمده و بپاس عزت و آبروی سرکار خود دست از جان شسته پایداری نموده دمار از مخالف برآورده و مظفر و منصور گردید اگر چه تفصیل این جنگ زیاده ازین خوب معلوم نبود ولیکن آنچه از ثقات شنید درینمقام ثبت نمود

دربیان جنگ دومی سکهان با فوج انگریزی که قریب بمقام فیروزپور واقع شده

گویند بعد جنگ اول که مذکور شد فوج دیگر ارباب وارد سکهان گردید که از لاهور علی الاتصال رسید و بهر طرف خیل خیل از سوار و پیاده فراهم شده سر بشورش نهادند علی الخصوص بطرف لدهیانه بسیاری از فوج شان بسته قصد هنگامه پردازی نمود و تا این وقت توپهای کلان و فوج دیگر هم شریک لشکر نواب گورنر جنرل بهادر نشده بود لارد صاحب ممدوح زیاده ازین تامل و انتظار رسیدن سپاه انگریزی دیگر مناسب انگاشته فوج فیروزپور را که بمقام هری کی پتن افتاده بود حکم کرد که خود از و بطرف لدهیانه جاییکه سکهان سر بشورش داشته اند برساند چنانچه چهاونی لدهیانه بنا بر چنانچه اول و دوم بریگد پیاده و سی و یکم پلتن با دو پلتن باشاهی و چهل و هفتم و چهل و ششم و نهم و شانزدهم رساله سواران و سه ترپ اسپی توپخانه و چهار رساله هندوستانی بسرکردگی سر هری اسمث صاحب بطرف لدهیانه روانه گشت و پنجاه و سوم پلتن نیز از دهرم کوت آمده شریک فوج مذکور شد و از درین اثنا همین فوج تا بست و پنج میل راه قطع مسافت کرده رفت و از کمپو لدهیانه کرنیل گودلی با پلتن پنجاه و پنجم و قدری سوار و توپخانه بطرف فوج سر هنری اسمث مذکور نیز روانه شد و در اثنای راه انبوه کثیر فوج سکهان از مقامی بلند فوج انگریزی را دیده گوله توپ زدن آغاز کردند گر اسمث صاحب یعنی افسر مذکور منصوبه اینکه امروز

امروز سپاه با مسافت بعیده را طی کرده آمده است مانده شده باشد حکم جنگ نداد مگر تا هم بوقت
روانگی توپ و تفنگ بطرف حریف سرکرده میرفتند تا اینکه قریب دو صد [۲۰۰] کس از فوج انگریزی
کشته و بعضی مجروح گردیدند و علاوه برین سکهان قابو یافته بهیر و بنگاه فوج انگریزی که عقب
مانده بود نیز غارت و بعضی گوره و لایتی و قدری سپاهیان پلتن هندوستانی را گرفتار کرده بردند
سر هیری اسمیت ازین قتل و نهب که از سکهان بر فوج آمده بود در خشم شده بتاریخ بیست و هشتم [۲۸] جنوری
جوش آنرا خوب گرفت یعنی سکهان را القریب گریز قریب بفیروزپور برده و در میان فوج خود
کرده از هر چهار طرف ما نحو آتشبازی کرده که از هزارها کشته پشته ساخت و جمیع اسباب
متعلقه فوج خود را مع اسباب غنیم انتزاع نمود و پیشتر این جنگ در بیست و یکم [۲۱] ماه
مذکور فوجی دیگر از سکهان بر ملک پتیاله تاخته قلعه آنرا بتصرف خود در آورده و نشان
فتح خود را بر بالای قلعه مذکور نیز سر کردند ولیکن بعد چندروز فوج انگریزی آن حصار را بجنگ
از سکهان باز گرفته حواله راجه پتیاله نمود و در جنگ فوج خالصه الیقین کلی بود که راجه گلاب سنگه
با جمعیت بیست و پنج [۲۵] هزار سپاه زود برای مدد و کمک رسیده شریک جنگ خواهد شد حال آنکه گلاب سنگه
از سکهان که برادر و فرزندش را کشته و خانه ولی نعمت او را از قتل کردن مهاراجه شیر سنگه
و پسرش بچراغ کرده بودند چندان ناخوش و ناراض بود که از خدا میخواست که این ظالمان
بهر عذابی و عقوبتی گرفته شوند عین صواب و باعث اصلاح و امن و آسایش ملک و رعیت
آنجاست بحکمت عملی خبر آمدن خود مشهور و ظاهر کرده بود تا توهم و گمان آمیزش او در سرکار انگریزیه
بقصد تخریب و یورش بر جمو کرده وطن ماوای او دست نکنند و بعضی بد شعاران ایشان از لاهور
تا کناره دریا در ملک خود غارتگری میکردند و بسبب اینکه رانی بعد دریافت حال هزیمت و مغلوبی
سکهان اطمینانی بهم رسانیده از فرستادن آلات حرب و خزانه که بار بار طلب میکردند دست
کشیده بود از رانی بدگمان گشته که با سرکار انگریزی ساخته است با خود قرار داده بودند که اگر لشکر
در لاهور رفته رانی و دلیپ سنگه پسرش را کشته بجای او دیگری را بر ریاست لاهور مقرر خواهیم کرد اگر ایشان

فا بو سیبا فتند همچنین میگویند که ایشان را باز رفتن در لاهور نصیب نشد گویند بسبب نوشته
راجه گلاب سنگه که قبل از جنگ مکرر در لاهور فرستاده بود که تا من شریک شما نشوم هرگز قصد جنگ
با انگریزان ننمائید بعض فوج لاهور خصوصاً کل سپاه آئینی و چندی از سرداران شریک فوج
خالصه در جنگ نشده بودند و کسانیکه بر گفته و نوشته گلاب سنگه عمل نکردند از کل اکالیان و
فوج خالصه از خودسری عبور ستلج کرده با انگریزان جنگیدند و تباه شدند و هرگاه سپاهیان
برای طلب تنخواه نزد رانی صاحبه میرفتند او در جواب می گفت که من اکنون بحساب دوازده
روپیه در ماهه فی کس پیادگان را دادن نمیتوانم و شما که اظهار تباهی و پریشانی خود میکنید این همه
سزای سرکشی و خودسری شماست چرا بحکم سرکار خود با سرکار انگریزی جنگ کردید و آخر کار نتیجه
آن دیدید و زیاده ازین خواهید دید و قبل از یافتن شکستهای فاحش بعضی سکهان از فوج خالصه
بلاف و گزاف مشهور کرده بودند که انگریزان وکیل خود را فرستاده پیغام صلح کرده اند و ما جواب
داده‌ایم که صلح آنوقت خواهد شد که فیروزپور و لدهیانه و انباله در عمل فوج خالصه در آید و کرنال
در میان ما و شما حد فاصل باشد و بعضی از ایشان چنین شهرت داده بودند که انگریزان بفوج خالصه
پیغام داده اند که دریای ستلج فیمابین ما و شما حد فاصل باشد ما در جوابش گفتیم که بعد یک جنگ
جواب پیغام شما خواهیم داد الغرض قبل از جنگ دود نخوت و غرور در دماغ شان چنان پیچیده
بود که کسی را همسر خود نمیدانستند در میان جنگ سوم که بتاریخ بیست و هشتم
جنوری سنه ۱۸۴۶ عیسوی در مقام الیوال شده بود گویند بیست هزار سکه
با پنجاه و شش ضرب توپ برای کمک آن گروه که از سابق در مقابله افواج انگریزی بود
به بیست و ششم جنوری سال مذکور اینطرف دریای ستلج عبور کردند و منجمله آن فقط چهار هزار سوار
با دوازده ضرب توپ که همراه داشت شریک فوج خالصه که در مقابله فوج انگریزی بود شده
فوج انگلشی در آنوقت از نصف فوج غنیم هم کم بود و فقط سی و دو ضرب توپ با خود داشت مگر
با وجود قلت سپاه درین جنگ هم حریف را هزیمت داده غالب گردید شصت پنجاه ضرب توپ سکهان

بدست ایشان افتاد و پنج ضرب توپ که سکهان همراه خود گرفته گریخته بودند منجمله آن سه ضرب
در دریا بوقت عبور بحالت اضطراب غرق شدند و دو توپ که بجد و کد بدان طرف دریا
برده بودند کپتانی از فوج انگریزی آن طرف دریا مخفی رفته بوقت شب از کمال جرات و چالاکی
در بحکدان و پیاله آن هر دو ضرب میخهای آهنی زده بیکار ساخت و با لتحقیق معلوم گردید که
قبل این جنگ راجه لال سنگه با بیست هزار سوار و چند ضرب توپ برای کمک فوج خالصه بر پشته
آن ایستاده بود و چون نائره قتال گرم شد راجه مذکور غلبه فوج انگریزی را دیده بدون شریک
شدن و دست و پا جنبانیدن لگام اسپ را برتافته مع سواران همراهی خود یکسر بطرف لاهور
بشتافت و در اثنای راه بعد از عبور دریای ستلج پل را که بران آمده وقت فوج سکهان شکست نموده
و چون فوج خالصه که اکثر پیاده بودند درین جنگ سومی مغلوب گشته رو بفرار نهاده
خواست که از راه پل مذکور عبور دریا کرده بطرف لاهور رود و فوج انگریزی غالب و مظفر
گشته شلک زنان در تعاقب شان شد چند هزار از سکهان فراری با راده عبور بر کناره دریا
رسیده نشانی از پل در انجا نیافته مضطر شده اندیشیدند که اگر درینجا توقف میکنیم از فوج حریف
که شلک زنان در عقب می آید کشته میشویم و اگر خود را در دریا می اندازیم بسبب بسیاری آب
غرق میگردیم بالجمله ازان گروه هر که بخوف غرق شدن بر کناره دریا توقف کرد از دست
فوج انگریزی کشته و هر که خود را در دریا انداخت لقمه نهنگ اجل گردید شاید معدودی
بقوت شناوری ازین تهلکه بر ساحل نجات رسیده باشند و سردار لال سنگه که پل را شکسته
رفته بود غرضش همین خواهد بود که بوقت فرار سکهان خود سر متنفسی نزده نماند یا از شلک
حریف مقتول و یا در دریا غرق گردد ازین معامله که لال سنگه نسبت بفوج خالصه کرد ثابت
شد که کسی از سرداران و افسران که داخل فوج مذکور بودند از ایشان بدل راضی و خوش نبود
زیرا که هر یکی از دست شان بر جان خود می ترسید و بسبب همین نفاق و خلاف فوج سکهان
با وجود کثرت و داشتن آلات حرب و سامان جنگ حسب دلخواه بدین زودی در هر مقابله هزیمت

یافته مغلوب گشت والا در جنگ کردن و حملهای متواتر نمودن بر فوج انگریزی کوتاهی نمی کردند
و مردانه وار جنگیدند و علاوه نا اتفاقی خون ناحق مهاراجه شیر سنگه و دیگر بسیار کسان در لشکر ایشان
بود و ماورای اینهمه نقض عهد نموده بلا سبب در عمل غیر یورش و تاخت نمودند لهذا ابتلای قهر
الهی گشته مستاصل و برباد گردیدند و قبل این جنگها کسی از سرداران نامی اطمینانی بر جان و مال خود از
ظلم سکهان نداشت چنانچه لهنا سنگه که از سرداران جلیل القدر مهاراجه رنجیت سنگه بود در بلوای
شیر سنگه و دهیان سنگه وغیره کشته شدند از لاهور بدر رفته در بنارس بود و باش خود اختیار کرده
لیکن از شامت اعمال آنها در آنجا هم بخوشدلی نه نشست زیرا که بعد از چند روز برای سیر و تفرج بلاد
شرقیه احمال و اثقال خود را در بنارس گذاشته بدار الاماره کلکته رفت و در ایام جنگ فیمابین سکهان
و سرکار انگریزی بنا بر حزم و هوشیاری بحکم کونسل سردار مذکور با مردم همراهی در شهر مذکور نظر بند شد
و تمامی مال و اسباب او که در بنارس و کلکته بود در سرکار انگریزی قرق گردید و سبب نظر بند شدن
سردار لهنا سنگه آن بود که مبادا بپاس همقومی و هم مذهبی سکهان لاهور در دار الاماره مذکور
فسادی برپا کند و همچنین املاک و اموال سکهان که در مقام هردوار و دیگر بلاد و امصار عمل انگریزی
بود نیز بقرقی در آمده و بعد از انعقاد صلح فیمابین آنهمه اموال و اسباب وغیره واگذاشت کرده بمالکان
دادند و سوم فبروری ویلر صاحب برگدیر از معبر روپر تا معبر پهلور برای بند ساختن معابر
دریای ستلج که پایاب بودند مامور شد تا سکهان بدان طرف عبور کردن نتوانند و بیست و هشتم
جنوری جنرل اسمت با عسکر خود از کمپ لدهیانه در لشکر کمندر انچیف ملحق گردید زیرا که
تا آن زمان فوج سکهان در مقابله لشکر مذکور بسیار بود و سوم فبروری توپخانه که انتظار آن بود
از مقام دهلی در لشکر لارڈ صاحب رسید و بعد رسیدن توپخانه بخبر رسیدن سر چارلس نپیر صاحب
گورنر سند در معسکر لارڈ صاحب برای عبور کردن افواج انگریزی بدان طرف دریای ستلج
از حالت منتظره دیگر باقی نمانده بود بلکه تاریخ عبور و معبر هم قرار یافته بود ولیکن اعلان
آن نمی نمودند بنقل عجیب دوم فبروری ۱۸۴۶ عیسوی یک سکه بقصد قتل کردن

مستر ونین ستارت که در انباله بود رفت و در باغ پادشاهی سکن صاحب موصوف داخل شده سپاهی پهره را بضرب شمشیر قتل و سردار پهره را بدو سه ضرب مجروح ساخته در مکان آن صاحب داخل کردید هرکاره صاحب را در انجا نیافت بکر بخت مردم تعاقب کرده او را گرفتار کردند و او وقت شب در قید خود را قتل کرد و در بیست و دوم جنوری لاله چنی لال از طرف فوج خالصه بحضور لارڈ صاحب پیغام صلح برد و معذرتها نمود و او را جواب شد که ما سرکار خالصه و سردار تیج سنگه و راجه لال سنگه که سر دفتر خالصه نمیدانیم که کیستند اگر وکیلی از طرف رانی صاحبه و یا از راجه گلاب سنگه و یا دیوان دینا ناته می آمد سماعت کلام او میشد و بیست و چهارم جنوری افواج کثیر انگریزی رسیده داخل لشکر لارڈ صاحب شد و بیست و ششم این ماه راجه گلاب سنگه با دوازده هزار فوج جنگی و بیست هزار مردم کوهی بلوائی بر فاصله ده کروه از لاهور رسید فرود شد و روز دیگر بر معبر کرلویل که بر سه کروهی از لاهور سمت رسیده خبر ورود خود بحضور انصاحبه عرض کرده فرستاد حکم شد که فوج خود در الطرف پهلور فرستاده خود تنها در لاهور حاضر گردد که تا در جنگ الیوال که جنگ سوم بود از فوج انگریزی پانصد و هشتاد و نه مردم از سپاه و ششصد و پنجاه و سه اسپ مقتول و مفقود گردیدند و رانی صاحبه باتفاق تمام سرداران سکه و سپاه راجه گلاب سنگه را وزیر کرد و جمیع امور ملکی و اختیار جنگ و صلح را بدو تفویض نمود و فوج خالصه هم رجوع بگلاب سنگه نمود و گفته فرستادند که اکنون بدون شریک شدن شما در جنگ از ما مقابله کردن با افواج انگریزی دشوار است و بعض سکهان که از فوج خالصه در لاهور آمده بودند حال تباهی و هلاکت فوج و از دست رفتن قریب یکصد ضرب توپ و صرف شدن خزانه و اسباب رسد و نماندن گوله و بارود و کشته شدن جماعتی کثیر از کالیان و سپاه خالصه و افسران آن در سه جنگ و غرق شدن هزارها در دریا بسبب شکستن پل و دیگر مصائب که شده اند اظهار ساختند گلاب سنگه آنهمه حال را شنیده و بظاهر تشفی ایشان کرد و کلمات تاسف بر زبان آورد و گفت شما را یاد خواهد بود که یکدو ماه پیشتر ازین و اعتنا مکن بفوج خالصه که سر بخیه دسری بر داشته باراده جنگ قصد رفتن بطرف فیروزپور

کرده بودند چه قدر ممانعت نوشتم که زنهار بدون اجازت من قدم بدان طرف نخواهید برداشت
مگر افسوس که فوج خالصه اینهم را بهم مثل هوای لاهور تصور ساخته سخن مرا نشنیدند و آنچه در خاطر ایشان
آمد کردند و همچنین بار دوم و سوم برای رفتن بطرف لدهیانه و آنطرف ستلج ممانعت نوشتم و زبانی مردم
هم گفته فرستادم لیکن آنها اصلا بران عمل نکردند بعض سرداران فوج خالصه که از جنگ گاه در لاهور
گریخته آمده بودند از بار ندامت سرنگون شده بجز این کلام گلاب سنگه را جوابی ندادند که چون اکالیان
زیر حکم کسی نبودند و بتوهم و گمان فاسد یعنی که لارد صاحب سپه سالار فوج انگریزی در چهاونی
لدهیانه مجتمع شده اند اراده تسخیر و انتزاع ملک پنجاب از سکهان میدارند یکبارگی عبور دریای
ستلج نموده شروع بجنگ کردند و بسبب هم مذهبی و پاس قومیت فوج خالصه هم شریک فرقه اکالی
شد ما را هم باصرار و مبالغه فوج مذکور بمجبوری شریک شدن با اوشان در جنگ افتاد و همه کس را
معلوم است که از ابتدای ریاست مهاراجه رنجیت سنگه بر فوج خالصه اینچنین شکست و هزیمت نیفتاده بود
بلکه همیشه در هر جا و مقام مظفر و فتحیاب میشد مگر اکنون از نامساعدت بخت سه بار علی الاتصال
شکست بر شکست خوردیم و تمامی توپها که در جنگ برده بودیم بدست فوج حریف افتاد مر
اکنون نه زر داریم و نه آلات حرب که باز مقابله با افواج انگریزی کنیم مگر باقیماندگان از فوج
خالصه میخواهند که یکبار دیگر با فوج انگریزی بجنگند و در صف جنگ پایداری کرده یا بالکل مقتول و فنا
شوند و یا بر فوج مخالف غالب آیند تا ننگ و ناموس و آبروی خالصه جوبر قرار ماند و این امر بدون رفتن
شما در حرب گاه ممکن نیست خیر آنچه سابق شد شد اکنون دستگیری شما ضرور است تا در جنگ از سر نو
کرده شود شاید آب رفته در جو باز آید و داغ بی آبروئی که در این شکستها بر دامن شجاعت سکهان رسیده است
شسته گردد و بالفعل ما همه تابع حکم و فرمان شما هستیم سر مو از آن تجاوز نخواهیم کرد زیرا که از نااتفاقی
و خودسری اکنون نوبت بجان و کار باستخوان رسیده و شما شنیده باشید که از سوء تدبیری خالصه حالا
ز نااتفاقی در جنگ سومی چه قدر فوج برباد گشته یعنی سردار رنجودهسنگه و راجه لادوا و راجه لال سنگه
و سردار مراریا و سردار ارجن سنگه و غیره افسران از انگریزان شکست خورده و در آنجا پناه نیافته

این طرف ستلج بحال تباه برگشته آمدند و با وجودیکه فوج خالصه اینطرف دریا در عمل خود آمده بود لشکر
بر یک سردار سابق الذکر بخوف شبخون انگریزان متوهم شده جا بجا متفرق شد فقط مردم معدود
در فوج خالصه باقیمانده بود و منجمله شصت ضرب توپ که در جنگ همراه برده بودند پنجاه توپ
حواله حریف کرده ده ضرب را همراه خود واپس آوردند و بعد چند روز بسیار دو هزار مردم
در لشکر بحور سنگه فراهم آمدند مگر گوله و باروت ندارند و رانی صاحبه هم اکنون سامان
جنگ نمی دهد و میگوید آلات که سابق برده بودید بدان چه کار کردید که اکنون جمع اسباب کرد
الغرض باقیماندگان از فوج خالصه این طرف دریای ستلج در عمل خود با ده دوازده ضرب توپ افتاده
انتظار آمدن و شریک شدن شما دارند هنوز این گفتگو تمام نشده بود که هرکاره خبر آوردند
که نائب گروساد هوسنگه که در جنگ بزخم کاری مجروح شده بود مرد و گروهی گور از مردم لشکر
و مضطر گشته بطرف کرتاپور کوچ کرده برفت و نیز مردم از تلوان آمده ظاهر کردند که فوج انگریزی
بر معبر تلوان مجتمع گشته پل آهنی را برای عبور فوج بسته اند و باشندگان منڈی تلوان
از هیبت و خوف فوج انگریزی اسباب جنگی و خانه داری را گذاشته رفتند انگریزان گوله و باروت
ایشانرا در دریا انداخته باقی اسباب را تاراج کردند گلاب سنگه بعد از استماع این همه ماجرا همان
کلام سابق را اعاده کرد که من در بیان صورت مختاری شما میکنم که تمامی فوج خالصه اقرار
فرمان بری من کنند و آنچه من تجویز کنم آنرا قبول نمایند و غرض گلاب سنگه ازین کلام آن بود
که بعد نویسانیدن مختارنامه از تمامی سکهان و افسران خالصه تدبیر صلح بهر نوعیکه مقصود شود نماید
تا باز جنگ واقع نشود و دانست که کار فوج مذکور درهمین جنگها تمام شده است بهر کیف صلح و آشتی
پس در امر صلح مشوره با دیگر سرداران هم نمود همه بالاتفاق راضی بر صلح شده تجویز کردند که در
فوج انگریزی بذریعه گلاب سنگه نوشته شود که فوج خالصه از افعال و حرکات خود بسیار نادم و پشیمان
شد اکنون امیدوار است که فیما بین هر دو سرکار صلح واقع شود هنوز این امر از قوت بفعل نیامده بود
که جنگ چهارم که اخیر جنگهاست شد در بیان کیفیت جنگ چهارم که در مقام سوبراون

در دهم فبروری ... سوی ...

گویند فوج خالصه باز ساز و سامان حرب فراهم کرده مورچالها بنده آماده جنگ شدند و را نواب گورنر جنرل بهادر و کمندر نچیف چنان قرار یافت که اکنون افواج انگریزی آنطرف دریای ستلج عبور کرده یورش بر ملک لاهور نمایند و جمعیت سکهها را که مورچالها بندش پیش سو افتاده‌اند گریزانیده شود زیراکه لارد صاحب و کمندر نچیف را بتحقیق معلوم شده بود که سوای این فوج سکهان که بالفعل آنروی دریا بنظر می آید فوجی دیگر نیست که برای جنگ با فوج انگریزی مقابل گردد اولی آنست که این فوج را بجمله و یورش متفرق ساخته یکبارگی عبور دریا نماید پس سه سالار مذکور بتاریخ دهم فبروری سال یکهزار و هشتصد و چهل و شش عیسوی یکپاس روز برآمده حکم بفوج خود کرد که جنگ توپ شروع شود چنانچه در تخته نیم ساعت گلهای متواتر گلوله توپهای ایشان بسیار دور تر میرفت مورچالهای سکهان را که آنطرف ستلج بود متزلزل ساختند و بیجرد شکسته شدن مورچال بفوج پیاده حکم شد که بر سپاه حریف یورش کنند چنانچه پلتن گورکه وغیره از راه ... که همانساعت از تخته های ... در دو سه جا نصب کرده بودند برق وار تاخته در فوج سکهان در آمدند و داد مردانگی داده خوب جنگیدند فوج سکهان تاب اقامت در خود ندیده رو بهزیمت نهاد و جمیع اسباب ایشان مع شصت ضرب توپ بیشتر در لشکر عظیم بود بدست فوج انگریزی افتاد و در جنگ لارد صاحب بذات خود تشریف میدا شتند و افواج انگریزی بعد گریزانیدن جمعیت مخالف را مع توپخانه ... و کلان هر قسم عبور دریا نموده داخل عمل لاهور گردید و لارد صاحب بهادر در مقام قصور این اشتهار دادند

خلاصه اشتهار نواب گورنر جنرل بهادر مرقومه چهاردهم فبروری سنه ۱۸۴۶ عیسوی بشرح آنکه افواج سرکار انگلشی در هر یک مقابله و جنگ فوج سکهان هزیمت پی در پی داده از عمل خود بدانطرف دریای ستلج بدر کرده و زیاده از دو صد ضرب سکهان بضبط سرکار مذکور در آمد و اکنون افواج انگریزی داخل ملک پنجاب گردید

و در اشتهار که بتاریخ سیزدهم دسمبر سال یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی قبل از جنگ اجرا یافته
بود مندرج است که نواب گورنر جنرل بنا بر اشتهار که جهت محافظت ملک انگلشیه از غدر و هم برای
اظهار شوکت و اقتدار سرکار ممدوح و نیز برای سزادهی آنجهان عهدشکن که موجب آسایش کافه انام
است اینهمه تدابیر جنگ را بر روی کار آوردند و اکنون با انعقام کامل از شکستن عهدنامه که
فیمابین سرکار موصوف و سرکار لاهور در سنه ۱۸۰۹ عیسوی انعقاد یافته بود بسبب تاخت و یورش
آوردن افواج لاهور بر ملک سرکار انگریز که بدان سبب سبکی و توهین سرکار معظم الیه عاید گردیده
از سرکار لاهور نگیرند فوج انگریزی از قبضه ملک پنجاب دست بردار نخواهد شد و نیز تاوان کل اخراجات
این مهم از سرکار لاهور خواهد گرفت و نیز آنجهان بندوبست در سرکار لاهور خواهد فرمود که باز
طاقت غدر و فریب در فوج لاهور نماند و از این بندوبست در سرکار لاهور مقصود افزایش ملک
انگریزی نیست چنانکه در اشتهار سابق الذکر مفصل و مشروح است که فقط مقصود و خواهش نواب صاحب
ممدوح قبل از جنگ آن بود که در ریاست لاهور باز آنجهان انتظام و بندوبست بظهور رسد که
افواج آنجا زیر حکم رئیس و رعایای آنجا در امن و امان باشند چنانچه مصداق و شاهد این قول است
که از این طرف هیچ تدبیر برای جنگ و جدال با فوج لاهور از پیشتر بعمل نیامده بود و لیکن
هرگاه از سرکار لاهور یکایک دفعةً بلا ظهور هیچ وجه تاخت و یورش بر ملک انگریزی گردید
در آنصورت سرکار ممدوح بعمل آوری تدبیر جهت جنگ و حمله آوردن بر ملک لاهور مجبور شد اکنون
آنچه که حرج و نقصان [illegible]ست لاهور خواهد افتاد محض بسبب حرکات ناهموار و اطوار ناهنجار
سرکار لاهور و فوجش متصور خواهد بود که خواهش اینمعنی نیست که زیادتی و افزایش ملک
سرکار انگریزی کرده شود اما بجهت تلافی و تدارک مافات و برای اطمینان آینده ضرور و لازم
گردید که اضلاعیکه درمیان دریای ستلج و بیاس و اقع مع کوهستان واقع آن شامل و مضاف
ملک انگریزی کرده شود و با اینهمه عهدشکنی و جنگ و جدال بلا سبب که از طرف سرکار لاهور بعمل
آمده تاهم منظور نواب گورنر جنرل بهادر نیست که کل ملک پنجاب را در قبض و تصرف خود درآرند

بشرطیکه رئیس آنجا در سرکار انگلشیه رجوع آرد و نیز مرکوز عالیان سرکار انگریزیست که در صورت رجوع
آوردن و همیشه تابع و مطیع بودن سرکار لاهور ریاست آنجا را بریکی از اولاد مهاراجه رنجیت سنگه
بگذاشته باشی که بانی مبانی این ریاست و متعهد و معتبر سرکار انگلشیه بود بحال و برقرار دارند کدام
دلیل فائق تر بر تحمل و بردباری لارد صاحب و اغماض فرمودن شان از جرائم و گستاخی فوج لاهور
نتواند شد که با وجود فتح کامل و غلبه تام باظهار این چنین مرکوزات باطنی خود پرداختند و بخیر خواهان
خاندان مهاراجه رنجیت سنگه سرکیاشی علی الخصوص کسانیکه شریک جنگ و جدال با سرکار انگلشیه نبودند
خبر داده میشود که اکنون باتفاق نواب گورنر جنرل بهادر آنچنان بندوبست بظهور آرند که از روی
آن ریاست اولاد مهاراجه رنجیت سنگه بهمی قائم و برقرار باشد که فوج خود را محکوم و تابع و رعایا را احتیاط
وامن و امان داشتن توانند و اگر احیاناً باز این چنین عهدشکنی از طرف سرکار لاهور نسبت بسرکار
انگلشیه بوقوع خواهد آمد درینصورت ایفای کل حقوق حسب اطمینان سرکار موصوف بعمل خواهد آمد
فقط و بعد اجرای این اشتهار سرکار لاهور کل شرائط مندرجه آن را بدل قبول و منظور کرد و متعاقب
تشریف آوری لارد صاحب در ملک پنجاب از تاریخ دهم فبروری تا هفدهم آن تمامی عساکر
انگریزی که در قرب و جوار فیروزپور قیام داشت مع توپخانه کلان نیز داخل پنجاب شد و راجه
گلاب سنگه در مقام قصور آمده بتاریخ شانزدهم ماه مذکور بشرف ملازمت لارد صاحب بهادر فائز
شد و اسباب پیشکش که بسیار آورده بود معاف کرده و بموجب حکم والا راجه مذکور در
خدمت میجر لارنس صاحب و مسته کاری صاحب سکرتر لارد صاحب ممدوح حاضر شد تا دو
از نیم شب درمیان هر دو صاحبان موصوف و راجه گلاب سنگه و دیوان دینانات و فقیر عزیز الدین
گفت و شنود ماند و شرائط صلح همان قرار یافت که در اشتهار مذکور مندرج بود یعنی تمام ملک دوآبه
که درمیان ستلج و بیاس واقعست در قبضه سرکار انگریزی باشد و علاوه برین یک و نیم کرور روپیه
نقد که درین جنگها صرف شده است سرکار لاهور در سرکار انگریزی بدهد و منجمله آن پنجاه لک
روپیه نقد بالفعل و یک کرور روپیه بطریق قسط بندی درمیان مدت دو سال ادا سازد و بتاریخ

و بتاریخ هفدهم ماه حال موجب شرائط مذکوره عهدنامه فیما بین هر دو سرکار مرتب شده
مهر مهاراجه دلیپ سنگه را دیوان دینانانه بران ثبت کرد و در بیست و هشتم ماه مذکور مهاراجه
دلیپ سنگه بقصد ملاقات نواب گورنر جنرل بهادر از لاهور در لشکر انگریزی بمقام قصور
رسیده بملاقات نواب صاحب ممدوح فائز المرام گشت و نوزدهم ماه مذکور لشکر نواب صاحب
معظم الیه در مقام للیانی که مابین قصور و لاهور است وارد گردید و در آنجا خبر رسید که کل
فوج سکهان باغی بقدر شانزده هزار که باقیمانده است نصف آن مسلح و نصف آن بی [illegible]
نهایت خائف و هراسان در مقام رهانه افتاده است و از رهانه راه بطرف لدهیانه
و امرتسر میرود و لارد صاحب از اثنای راه برای صاحب برای تسلی گفته فرستادند که با حفاظت
شهر لاهور نیز خواهیم کرد از سکهان بغاوت کیش و غیره هیچ اندیشه و هراس نکنند و درمیان
قلعه پهلور که از قلاع نامی سرکار لاهور و قریب به لدهیانه بود در قبضه فوج انگریزی درآمد
از اهل قلعه کسی بمزاحمت پیش نیامد بلکه نیم شب قلعه را خالی کرده گریخته رفتند و بیستم فبروری [illegible]
بلمند رنجیت بهادر حکم دادند که دو رجمنت سواران ولایتی گوره و دو رساله سواران هندوستانی
و سواران باڈی گارڈ حضوری و یک رساله سواران بیقاعده و دو ترپ از توپخانه اسپی و یک
توپخانه گوره و یک توپخانه سواران هندوستانی تیار کرده برای مشایعت همراه سواری مهاراجه صاحب
موصوف مقرر نمایند تا بوقت سه پهر شان را بحفاظت تا محل سرای شان رسانند و لارد صاحب
در بیستم فبروری داخل لاهور شدند و در بیست و یکم آن مهاراجه دلیپ سنگه مع سرداران افسران
خود باز برای ملاقات جناب لارد صاحب آمده عفو از قصورات خواست جناب ممدوح بجا آورده
مهاراجه دلیپ سنگه پسر مهاراجه رنجیت سنگه که دوست وفادار سرکار انگریزی بود از همه قصورات
فوج او در گذشته حاکم تمام ملک پنجاب فرمودند بشرطیکه بر شرائط مندرجه اشتهارنامه عهدنامه
قائم باشند و بوقت آمد و رفت مهاراجه موصوف شلک سلامی بر حسب رتبه ایشان از لشکر
انگریزی بعمل آمده اگرچه فرضی مهاراجه دلیپ سنگه این بود که تا قیام دائره دولت لارد صاحب

در شهر لاهور در لشکر انگریزی باشد لیکن لارڈ صاحب بتصور اینکه در لشکر مهاراج راتکلیف خواهد شد ایشانرا با عزت و احترام از لشکر در محلسرای سابنده دادند و حکم شد که کسی از لشکر انگریزی در شهر لاهور نرود و مردم رسد را که در لشکر می آرند حفاظت کنند نقل اشتهار دیگر نواب گورنر جنرل بهادر مصدره هیژدهم فبروری سنه الیه بمقام لاهور برای تشفی مردم شهر وغیره بر جمیع سرداران و سوداگران و کوٹهی والان و رعایای از الریاست لاهور و امرتسر واضح باد که چون مهاراجه دلیپ سنگه بروز ملاقات با نواب گورنر جنرل بهادر شکایت نافرمانی و بغاوت و گرفتاری فوج خود ظاهر ساختند و تمامی شروط و احکام نواب صاحب ممدوح را قبول کردند تا اکنون یقین است که باز درمیان هر دو سرکار رابطه دوستی و اتحاد بطور سابق جاری ماند و نواب صاحب موصوف بعد انجام و اتمام شرائط مقرره بشرط مقابله و مجادله نکردن سپاه خالصه بار دیگر با فوج انگریزی در حفاظت و پاسبانی رعایا و خلائق ملک پنجاب و خود مهاراجه صاحب موصوف و هم در ترقی و بهتری سرکار ایشان سعی و کوشش بخوبی خواهند کرد پس باید که باشندگان ملک پنجاب بیخوف و خطر در کار و بار خود مصروف شوند که هیچ چیز پامال ظلم و تاراج نخواهند شد انتهی عبارت اشتهار و در بیست و دوم ماه مذکور لشکر انگریزی برای حفاظت محاذی دروازه بادشاه باغ و حضوری باغ افتاد و باقی جانب قلعه که بدان سمت محلسرای مهاراجه دلیپ سنگه و اقربای شان سکونت میدارند از محاصره خالی است و اراده نواب صاحب معظم الیه آنست که فوج سرکار لاهور فقط آنقدر باشد که بدان حراست و بند و بست سرحدات ملک خود بکنند و زیاده ازین داشتن ضرور نیست و لارڈ صاحب بهادر از راه مزید قدردانی بجلدوی حسن خدمت و جانفشانیهای سپاه انگریزی که سکهان را جابجا شکست داده عمل و دخل خود در ملک لاهور کردند بعطای تنخواه یکساله بطریق انعام فرادن حکم فرمودند و علانیه تعریف شجاعت و دلاوری و فرمانبرداری فوج مذکور در مجمع عام از زبان مبارک خود بیان ساختند فهرست نذر و پیشکش که راجه گلاب سنگه برای جناب لارڈ صاحب

آورده بودند تفصیل اسامی سرداران که همراه او آن بودند

تفصیل نذر و پیشکش مذکور		اسامی سرداران همراهی گلاب سنگه	
هندوی نقد ۱ لک روپیه	روپیه نقد [illegible]	۱ فقیر نور الدین	۲ فقیر چراغ الدین
دوشاله عمده بسیار قیمتی [illegible] جوره	پارچه ابریشمی [illegible] تهان	۳ فقیر تاج الدین	۴ دیوان دینانات
جامه وار شال [illegible] تهان	کمخواب بیش قیمت [illegible] تهان	۵ لاله انت رام	۶ لاله رای کشن چند
تیلی طلای خالص [illegible] عدد	کرسی نقره ۶ عدد	۷ مارتین صاحب	۸ بیر رای سنگه [illegible]
شمشیر ولایتی قیمتی [illegible] قبضه	سپر [illegible] عدد	۹ سردار سلطان محمد خان	۱۰ لاله هرسرن داس
کمان [illegible] حلقه	تفنگچه [illegible] نال	سپاهی گورکهه ۲ پلتن	+

و در همین ایام مستر لارنس برادر میجر لارنس که مجسٹریٹ و کلکٹر دهلی بود بعهدهٔ کمشنری کار فیروزپور و ملک دوآبه مابین ستلج و بیاس مامور شد گویند بعد از انعقاد صلح فیمابین دو سرکار راجه گلاب سنگه بحضور لارڈ صاحب عرض کرد که اکنون فوج انگریزی از پنجاب کوچ کرده بطرف هندوستان برود زیرا که زیاده ازین داشتن آن در پنجاب ضرورت نیست رئیس و دیگر عمله و فعله سرکار لاهور تابع و فرمانبردار حکم حضور اند و در صورت قیام فوج مذکور در ملک موجب گرانی غله و وحشت و هراس رعایای لاهور است لارڈ صاحب فرمودند که تا مهاراجه دلیپ سنگه ملک پنجاب رفته متضمن این شروط چهارگانه [illegible] نگاشته و بامضا و مهر خود کرده نخواهند داد فوج انگریزی از پنجاب بر نخواهد رفت

بیان شروط اربعه

۱ شرط اول آنکه اگر مردم اجنبی باز در ملک انگریزی تعدی و فساد کنند جوابدهی آن بذمه مهاراجه صاحب خواهد بود

۲ شرط دوم هر قدر توپها که در جنگ با فوج خالصه رفته بود و هنوز بالکل بدست فوج انگریزی نیامده اند حواله سرکار کمپنی نمایند

۳ شرط سوم آنکه کل توپهایی که در لاهور هستند هر قدر که افسران فوج انگریزی طلب نمایند حواله کنند قیمت آنها در زر تاوان محسوب نمایند

۴ شرط چهارم آنکه مهاراجه صاحب پنجاب یک کرور و [illegible] روپیه تاوان فی الفور داخل خزانه سرکار کمپنی سازند

و چون در خزانهٔ لاهور زر نبود لهذا در دادن تنخواه برطرفی سکهان باغی دقتی رو داده و سکهان
بحساب دوازده روپیه در ماهه که از زمانی صاحبه نو ره و جبر مقرر کنانیده بودند مطالبه میکردند و در انصاف
بموجب در ماهه سابق ایشان میداد لهذا گلاب سنگه حکم شده چنان تجویز کرد که بر قدر تنخواه فوج قدیم
در وقت مهاراجه رنجیت سنگه مییافت اکنون هم بهان قدر باید و نفوجیکه در عهد مهاراجه شیر سنگه ملازم
شده بود سراسم شش و نیم روپیه باید داد و کسانی را که راجه هیرا سنگه خلف راجه دهیان سنگه
در عهد وزارت خود ملازم داشته بود تنخواه مقرر کرده آنوقت که چندان زر اندیست داده مکلم
موقوف نمایند و کنتهی طلائی و تنگی ها از سکهان و اپس گیرند باید دانست که کنتهی مثل تسبیح کلان
از طلا و در خیاره دار مجوف میباشد فوج را برای زینت داده بودند و تنگی مشق از زینت و آن
از قسم اشرفی طلا میباشد یکطرف آن بتصویر کدام بت خواهد بود مثل روپیه چهره شاهی کمپنی و چهره
حال قوم هنود آنرا تیمنا و هم برای زینت در رشته کشیده در گلوی میاندازند گویند فوجی را راجه هیرا سنگه
که بعد کشته شدن پدر خود وزیر مهاراجه دلیپ سنگه شده بود نوکر داشته کنتهی و تنگی ها داده بود
مردم همین فوج او را کشته داد نمکحرامی و ناکسی دادند الغرض راجه گلاب سنگه برای صاحبه صلاح
داد که چون اکنون از همه امور مقدم ادای پنجاه لک روپیه نقد در سرکار انگریزیست و این قدر زر در خزانه
لاهور موجود نیست باید که بعد ادای تنخواه برطرفی فوج خالصه زر دیگر بر آن فراهم نمایند برای
بجا آوری شرائط رابعه بر او واجب و لازم است گویند گلاب سنگه برای ادای زر مذکور چنان تجویز
کرد که بیست و دو لک روپیه از خزانه سند رو بهقداره لک روپیه از [illegible] روپیه ملتان و هشت لک روپیه از
آمدنی ملک کشمیر و برای سه لک روپیه باقی جواهرات و ظروف طلائی و نقرئی داده شود و بعد موقوفی
کل فوج سابق لاهور چنان قرار یافت که چهار پلتن توپخانه و بیست و چهار هزار پیاده و شش هزار
سواران جدید را ملازم داشته این مجموع فوج را نام خالصه باید نهاد و چون در ادای پنجاه لک
روپیه مذکور توقفی رو داد لهذا منشی رجب علی از طرف لارد صاحب و گلاب سنگه را تقاضا
زر مذکور و طلب پیامی لاهور شد گلاب سنگه در جواب گفت که جلد روپیه مذکور به تحویلدار از خزانه

خدمت لارڈ صاحب هیکنم و نیز منشی پیغام داد که تنخواه برطرفی کل فوج را بدهند تا نوبت بلوای
فساد در فوج نرسد و فوجیکه در برابر افتاده است تنخواه آنرا همانجا فرستاده موقوف سازند
گلاب سنگه گفت این همه ارشادات حضور را در مدت دو سه روز بعمل می آرم و دهم مارچ سنه الیه
مهاراجه دلیپ سنگه باز برای ملاقات لارڈ صاحب در لشکر انگریزی آمد و یازدهم لارڈ صاحب
باز دید مهاراجه صاحب در سمن برج تشریف بردند و دوازدهم عزیمت رفتن بکوه شمله
فرمودند و چون رانیصاحبه بنابر مصلحت برای چند روز راجه گلاب سنگه را وزیر خود کرده بود
و بسبب دراندازی سرداران مفسد خصوصاً باغوای راجه لال سنگه از چنین ترتیب با تدبیر خیرخواه
سرکار لاهور که واسطه عفو قصورات و باعث صلح و بقای ریاست مذکور شده اند دل راضی نبود
لهذا بعد طی شدن جمیع امور اهم و حصول دلجمعی تمام او را از منصب وزارت موقوف کرده
باز راجه لال سنگه را وزیر مهاراجه دلیپ سنگه که او بسبب صغرسن از نیک و بد اطلاع ندارد ساخت
اگرچه این چنین تلون مزاجی رانی ناگوار خاطر اهالیان سرکار انگریزی شده باشد مگر بموجب
دفعه پانزدهم عهدنامه اول که سرکار انگریزی را در امور خانگی لاهور مداخلت نخواهد بود
درین مقدمه اغماض فرموده طرح دادند و چون گلاب سنگه با وجود بجا آوری حسن خدمات در
هر دو سرکار بلا آنکه قصور بسبب معزول شدن از عهده جلیله وزارت مایوس و افسرده خاطر
شد لارڈ صاحب از راه قدردانی و هم بمقتضای خیرخواهی و وفاشعاری راجه مذکور را از اطاعت
و علاقه سرکار لاهور خارج [illegible] راجه ملک جمو و کشمیر وغیره ملک کوهستانی ساخت و نیز قرار یافته
که برای چندی تا حصول اطمینان کلی از طرف سکهان باغی برای حفاظت مهاراجه صاحب و
خاص شهر لاهور بقدر ده هزار فوج انگریزی منجمله آن دو پلتن گوره و باقی ترکسواران و پلتنهای
هندوستانی در لاهور بماند و یک رزیدنت از طرف سرکار انگریزی باشد و در ملک دوآبه
در دو جا چهاونی کمپ انگریزی مقرر کرده یکی در مقام جالندهر و دوم در فریدپور و کوت کانگرا
مع بعض کوه که در نواح آن در قبضه سرکار انگریزی در آمده و ششم ماه مذکور راجه لال سنگه وزیر

از رزیدنت بهادر جاگیرهای سرداران ملک دوآبه و دیگر علاقجات که در عمل انگریزی در آمده‌اند
پرسید صاحب موصوف جواب داد سردارانیکه سند معافی مهاراجه رنجیت سنگه نزد خود میدارند
جاگیرهای ایشان بدستور معاف خواهد شد و کسانیکه سند مهاراجه مذکور نمیدارند جاگیر آنها بضبط سرکار
انگریزی خواهد در آمد و نیز رزیدنت گفت که مال و املاک جمیع سرداران سکهان که در وقت جنگ در میان
ملک انگریزی ضبط شده بود اکنون بالکل مسترد کرده شد مگر ملک و مال جمعدار خوشحال سنگه تا بحد بلوغ
رسیدن پسر نابالغش در سرکار انگریزی امانت خواهد ماند و در همین جلسه سردار رنجور سنگه سند جاگیر خود
بملاحظهٔ صاحب رزیدنت در آورد صاحب موصوف جواب داد چونکه شما از بطن کنیز هستید لهذا
در جاگیر لهنا سنگه مجیتهیه حق شما نیست و علاوه ازین شما بسیار نقصان صاحبان انگریز را بسوختن
چهاونی لدهیانه و غارت کردن آن نموده اید رنجور سنگه گفت حاشا که من چهاونی آنجا را آتش
داده باشم و نه اسباب صاحبان را غارت کردم راجه لادوا بوقت گریختن چهاونی آنجا را البته سوخت
صاحب جواب داد راجه لادوا در حقیقت بی ایمان بود البته او مرتکب این امر قبیح شده باشد و شما هم
شریک و مددکار او بوده‌اید و دلیل قوی بر شریک بودن شما با او همینست که هرگاه من در همان ایام
خطی بشما بدین مضمون نوشته بودم که هر کار را فهمیده و مآل کار را اندیشیده باید کرد تا آخر الامر
موجب ندامت شما نگردد شما بعد اطلاع بر مضمون خط را از دست انداخته گفتید هر چه باد اباد
من بمقتضای همقومی مدد راجه لادوا خواهم کرد رنجور سنگه از رسیدن خط صاحب انکار کرد وکیل
سردار رهنال سنگه آلووالیه حاضر شده گفت من آن خط را از دست [illegible] شما رسانیده ام رنجور سنگه باز
انکار کرده وکیل مذکور که مسلمان بود بقسم خوردن قرآن باعث شد صاحب رزیدنت گفت حاجت
بقسم خوردن نیست مرا حال شما خوب معلوم است رنجور سنگه از حضور صاحب رزیدنت ملزم و نادم
شده نزد رانی صاحبه رفته عرض کرد که بسبب غلطی من در جنگ صاحب رزیدنت از من بسیار
ناخوش است بدون سعی سرکار قصور مرا معاف و جاگیر من واگذاشت نخواهند کرد روز دیگر
کمشنر جلندر مع میجر لارنس رزیدنت در شهر رفته کلید مکان راجه دهیان سنگه و زینه سابق راکه در

که در ملکوۀ سکهان گشته شده بود طلبیده تمامی اسباب راجه مذکور را براجه گلاب سنگه برادر حقیقی راجه
متوفا حواله فرمود بعده راجه لعل سنگه وزیر و دیگر معتمدان سرکار لاهور برای عمل کنانیده دادن
فوج انگریزیه را در ملک و قلاع دوآبه مذکور همراه صاحبان فوج شدند گویند نایب بابو که از قوم
افغان در قلعه کوت کانگره بود عمل نداده علم بغاوت و تمرد برافراشت فوج انگریزی از هر چهار
طرف قلعه را محاصره کرده گلولهای توپهای کلان کار بر قلعگیان تنگ کرد و سنگهای کلان برج
قلعه را پرانیدند و تا سه روز از آتشباری و گلوله اندازی در قلعه قیامتی برپا ساختند تا اینکه نایب
مذکور مع همراهیان پناه خواسته و سلاح نهاده از قلعه بیرون رفت و بعضی گویند ایشان را بسزای تمرد
قید کردند اکنون در جمیع قلعجات دوآبه مذکور و کوهستانی عمل سرکار انگریزیست و در نهم مارچ لارد صاحب
در لاهور دربار عام فرموده اجازت حاضر شدن هر یک شخص که قابل مجرای حضور بود داده
و بعد این دربار راجه گلاب سنگه برای رفتن بطرف ملک جمو تیاری کرد و افواج انگریزی در
یازدهم و دوازدهم از ملک پنجاب کوچ کرده رفت و مهاراجه دلیپ سنگه برای ملاقات رخصت حضور
لارد صاحب آمد و بعد حصول ملاقات با عزت و تکریم تمام از سر شدن شلک سلامی استقبال
معاودت مکان خود نمود و موجب بند گذرانیده راجه لعل سنگه سرداران دربار لاهور بیافتن خلاع
فاخره از پیشگاه لارد صاحب معزز و سرافراز گردیدند گویند بوقت رخصت مهاراجه دلیپ سنگه
لارد صاحب بهادر در انگریزی چیزی ارشاد فرمودند سکرتری صاحب ترجمه آنرا باواز بلند
بدین مضمون بیان کردند که سکهان بدون مرضی و اجازت سرکار خود بر فوج انگریزی حمله
کردند و جنگید کما حقه بسزای خود رسید اکنون رئیس لاهور را باید که از بجا آوری اموری که موجب بهبودی
و سرسبزی ملک و ریاست شان متصور است سعی و کوشش نماید و آنچنان کاری کنند که در هر دو سرکار
سررشته اتحاد و وفاق ثابت و برقرار ماند و قبل از آن که لارد صاحب از لاهور نهضت فرموده
متوجه شمله شوند اهلکاران سرکار لاهور از طرف مهاراجه دلیپ سنگه بواسطه صاحب رزیدنت
آنجا بحضور لارد صاحب برای تعیناتی بعض فوج انگریزی در شهر لاهور درخواست نمودند د

عند الاستفسار سبب ماندن فوج در انجا عرض کردند که مهاراجه صاحب و هم تمامی اهلکاران لاهور
از شر و غوغاء سکهان باغی مطمئن نیستند بل احتمال است که بعد کوچ کردن کل افواج انگریزی
جمعی ازان فتنه پردازان که هنوز اخراج کلی شان از ملک پنجاب نشده است و در اکثر مقامات بنیت
شر و فساد بعضی مخفی و بعضی ظاهر گروه گروه افتاده اند فراهم شده مثل سابق ضرری بسیار رسانند
و فوج آئینی که در پنجاب است بران اعتماد نیست که ایشان دفع سکهان کنند و چونکه فوج خالصه را بحکم سرکار
انگریزی یک قلم ازین سرکار جواب شده است ملک و هم شهر لاهور از فوج خالی است الغرض از
ماندن فوج انگریزی در پنجاب آن جماعت باغیان را جرأت هیچگونه شر و فساد کردن درین سرکار نخواهد شد
هرگاه جناب لارد صاحب بمرتبه اعانت و حمایت رئیس لاهور فرموده اند اگر این درخواست را
هم پذیرا سازند موجب مزید عنایات و الطاف خواهد شد و بعد ازان که مهاراجه صاحب نظم و
نسق سرکار خود بداشتن فوج جدید معتبر خواهند کرد آنوقت فوج انگریزی را از ملک و علاقه
سرکار لاهور برخاست فرمایند اگرچه لارد صاحب را هرگز منظور نبود که فوج انگریزی در انجا تا
تا کل اختیار در ملک پنجاب بمهاراجه دلیپ سنگه باشد مگر بپاس خاطر و اصرار ایشان این درخواست را
بشروط و شرائط چند که در عهدنامه دوم مندرج است قبول و منظور ساختند اکنون نقل عهدنامه
اول و دوم را که در اردو بود و برای مناسبت کتاب که در فارسی نوشته ام نسخه در فارسی
ترجمه نموده درج کردم تا بملاحظه این عهدنامه‌ها کل حال بند و بست ریاست لاهور که بعد از صلح
فیما بین هر دو سرکار از طرف اهالیان سرکار انگریزی بعمل آ[illegible] بخوبی معلوم گردد نقل عهدنامه

اول که فیمابین سرکار انگریزی و سرکار لاهور بتاریخ نهم ۹ مارچ رقم گشته
مشتمل بر شانزده دفعه چون بسبب عهدشکنی سکهان که با فوج سرکار انگریزی بی وجه و بی سبب
جنگیدند و یورش بر ملک سرکاری نمودند عهد سابق که فیمابین سرکار مهاراجه رنجیت سنگه و سرکار کمپنی
در سال یکهزار و هشتصد و نه عیسوی منعقد شده بود منتقض گردید اکنون ضرور شد که عهد جدید
در میان هر دو سرکار موصوف منعقد گردد تا بعد ازین نوعی فتنه و فساد بسبب این عهدنامه از سرکار

در سرکار لاهور واقع شود چنانچه بواسطهٔ اهلکاران معتبر هر دو سرکار این عهدنامه تیار و مرتب
شد از طرف سرکار انگریزی ایف کاری صاحب سکرتر گورنمنت هندوستان و میجر لارنس
صاحب اجنت نواب گورنر جنرل بهادر و از طرف سرکار لاهور بهائی رام سنگه و سردار
چتر سنگه اتاری واله و سردار رنجور سنگه و راجه لال سنگه و سردار تیج سنگه و دیوان دینا ناتهه و
فقیر نور الدین برای انعقاد عهد جدید مقرر و معین شدند **تفصیل شروط شانزده گانه
مندرجه عهدنامه اول شرط اول** درمیان مهاراجه دلیپ سنگه رئیس لاهور و سرکار
انگریزی همیشه دوستی و اتحاد خواهد ماند و گاهی جنگ نخواهد شد **شرط دوم** مهاراجه موصوف
ملک دوآبه را که درمیان ستلج و بیاس واقعست بسرکار انگریزی دادند آینده کسی از وارثان
ایشان دران دعوی نخواهد کرد **شرط سوم** تمامی قلعه ها را که درمیان این دوآبه واقعند بسرکار
انگریزی تفویض کنند **شرط چهارم** آنکه مهاراجه یک و نیم کرور روپیه بعوض اخراجات این
مهم که بسبب عهدشکنی فوج لاهور در سرکار انگریزی افتاده بود دادن قبول کرد چنانچه پنجاه
لک روپیه نقد سردست خواهند داد و عوض دیگر روپیه که بالفعل دادن نمیتوانند تمامی ملک
کوهستان و حصون قلعه که درمیان رود سنده و بیاس واقعند مع ملک کشمیر و هزاره برای دوام
بسرکار کمپنی دادم **شرط پنجم** آنکه بعد مرتب شدن این عهدنامه پنجاه لک روپیه منجمله یک و نیم کرور
روپیه مذکور بزودی نقد خواهند داد **شرط ششم** آنکه مهاراجه صاحب اقرار میکنند که تمام
فوج سرکش ملازم خود [illegible] تنخواه برطرف داده یکقلم موقوف خواهند کرد و فوج آئینی موافق
مهاراجه رنجیت سنگه صاحب تنخواه خواهند یافت **شرط هفتم** سرکار لاهور فقط بیست و پنج
پلتن پیاده فی پلتن هشتصد سپاهی و دوازده هزار سوار نوکر خواهند داشت و سوای
ازین بدون اجازت سرکار انگریزی نگه ندارند و اگر عند الضرورة قدری زائد از مقدار
مذکور فوجی را باجازت سرکار نگهدارند باید که بعد رفع آن ضرورت آنرا موقوف سازند
شرط هشتم سی و شش ضرب توپ که در جنگ رفته بودند و آن توپها بدست سرکار انگریزی

نیامده اند باید که آن همه توپ را حواله سرکار موصوف نمایند شرط نهم آنکه جمیع وجوهات
محصول از دریای ستلج و بیاس تا سرحد متهن کوت و از انجا تا بلوچستان کل تعلق بسرکار
انگریزی خواهد داشت سرکار موصوف آنرا تحصیل کرده نصف آنرا در سرکار لاهور خواهد سپارد
و برای آمد و رفت تجار و مسافرین ممانعت نخواهد شد شرط دهم آنکه اگر سرکار
انگریزی برای حفاظت سرحدات ملک فوج خود را بجایی بردن خواهد دربار لاهور رسانید
سامان رسد و کشتیها بر ذمه خود خواهد گرفت که خرج آن ذمه سرکار انگریزی خواهد افتاد و
از هرجا که گذر فوج انگریزی خواهد شد پاس مذهب باشندگان آنجا ملحوظ سرکار انگریزی خواهد بود
شرط یازدهم دربار لاهور کسی را از قوم انگریز و مردم امریکا وغیره باشندگان ملک فرنگستان
بدون اجازت سرکار انگریزی ملازم نخواهند داشت شرط دوازدهم راجه گلاب سنگه
را بسبب آن نیکی که از وقت مهاراجه کهرک سنگه نزد اوست و هم به سبب آن نیکی که
بعد نوشته شدن این عهدنامه سرکار انگریزی او را بعوض خیرخواهی هردو سرکار در
خصوص مصالحه کنانیدن خواهد داد سرکار لاهور حاکم مستقل پذیرانند و یک عهدنامه
درمیان راجه گلاب سنگه و سرکار انگریزی نیز خواهد شد شرط سیزدهم اگر در کدام
امر فیمابین والی لاهور و راجه گلاب سنگه تنازع واقع شود باید که طرفین رجوع بسرکار
انگریزی کنند و آنچه اهالیان این سرکار انفصال کنند [illegible] لاهور را منظور کردن
خواهد شد شرط چهاردهم حد و ملک لاهور بدون صلاح و اجازت
سرکار انگریزی تبدیل نخواهند شد شرط پانزدهم آنکه در امور ملکی و خانگی
دربار لاهور سرکار انگریزی را مداخلت نخواهد بود ولیکن اگر در کدام امر مهاراجه
صاحب رجوع باین سرکار خواهند کرد نواب گورنر جنرل بهادر از راه
خیرخواهی و هواخواهی بی شان دست انداز خواهند شد
در تاریخ بیست و چهارم مارچ سنه حال لارد صاحب بهادر در کمپ لدهیانه تشریف فرما شدند

تشریف فرما شده دربار عام کردند و بعد ملاحظه چهاونی جدید مقام جالندهر بطرف کوه شمله نهضت فرمودند

نقل عهدنامه دوم مرقومه بست و چهارم مارچ سنه ۱۸۴۶ فیمابین سرکار انگریزی و رئیس لاهور مشتمل بر هشت دفعه

چون دربار لاهور درخواست داشتن فوج انگریزی در شهر لاهور برای حفاظت ذات مهاراجه صاحب و خواهش امرای دربار و شهر تا نوکر و تیار شدن فوج جدید از نواب گورنر جنرل بهادر نمود نواب صاحب درخواست مذکور را قبول فرمودند و در این باب این عهدنامه مشتمل بر هشت دفعه تحریر در آمد و نقل این عهدنامه که وارد شده بود نیز در فارسی ترجمه نموده درینجا ثبت نمود

تفصیل دفعات هشتگانه که در عهدنامه درج‌اند

دفعه اول لارد صاحب هر قدر فوج انگریزی که برای حفاظت دربار لاهور مناسب خواهند دانست [در] لاهور خواهند فرمود و بعد ماه دسمبر سنه ۱۸۴۶ عیسوی که درین زمان فوج جدید لاهور تیار خواهد شد حکم برای برخاستگی فوج خود خواهند کرد دفعه دوم چون مهاراجه دلیپ سنگه بر حسب خوشی خود درخواست تعیناتی فوج انگریزی در شهر لاهور کرده بود لهذا اخراجات چهاونی فوج و تیاری مکانات برای افسران آن ذمه مهاراجه صاحب موصوف خواهد شد و سوای ازین هر خرچی که از نگهداشتن فوج مذکور در سرکار انگ[illegible]ـعند مهاراجه صاحب آنرا دام دام خواهند داد دفعه سوم مهاراجه صاحب فوج جدید خود را زود نوکر داشته اطلاع آن به وکیل انگریزی میکرده باشند دفعه چهارم در میعاد مذکور مهاراجه صاحب فوج خود را نوکر دارند یا ندارند بعد گذشتن میعاد مذکور فوج سرکار انگریزی برخاسته خواهد رفت دفعه پنجم حقوق جاگیرداران که از خاندان مهاراجه رنجیت سنگه و کهرک سنگه و شیر سنگه تعلق میدارند در سرکار انگریزی ملحوظ خواهند ماند و جاگیرهای کسانیکه در ملک دوآبه مفوضه خواهد بود تا حین حیات او معاف خواهند ماند دفعه ششم سرکار انگریزی تحصیل فصل خریف

که در ملک مفوضه خواهد نمود باید که کارگزاران مهاراجه صاحب در ان اعانت و
مدد کنند **دفعه هفتم** سرکار لاهور را هر قدر اسباب از قلعه های مفوضه
سوای ضربهای توپ درکار باشد آنرا طلب نماید اگر سرکار انگریزی را بعض ازان
اسباب مطلوب خواهد بود گرفته قیمت آن در سرکار لاهور خواهد رسانید اگر سرکار لاهور اراده
فروخت آن اسباب بجای دیگر داشته باشد بفروشد ممانعت آن نخواهد شد بلکه سرکار انگریزی
درین امر مددشان خواهد نمود **دفعه هشتم** از جانب هر دو سرکار امین
و کمشنر مقرر کرده شوند تا فریقین حد و ملک مفوضه را معین کرده دهند نقل

عهدنامه فیمابین سرکار انگریزی و راجه گلاب سنگه مشتمل بر ده شرط مرقومه دوازدهم مارچ سنه ۱۸۴۶ ع

بتاریخ دوازدهم
مارچ سنه مذکور نواب گورنر جنرال بهادر از لاهور بطرف امرتسر تشریف فرما
شده بودند در انجا رسیده گلاب سنگه را خطاب مهاراجگی داده رئیس ملک جمون وغیره
بالاستقلال ساختند و همانجا این عهدنامه متضمن ده شرط فیمابین سرکار انگریزی
و مهاراجه گلاب سنگه مرتب کردند **شرط اول** سرکار ممدوح مهاراجه گلاب سنگه
و اولاد او را که ذکور باشند نسلا بعد نسل تمام ملک کوهستانی که جانب مغرب راوی
و طرف مشرق رود سنده واقعست تفویض کرد [illegible] ملک حصه است ازان
ملک که مهاراجه دلیپ سنگه در سرکار انگریزی تفویض نموده اند **شرط دوم** در حد شرقی
این ملک امین و کمشنر برای تعیین حد آن از طرف مهاراجه گلاب سنگه و سرکار انگریزی
مقرر شوند **شرط سوم** آنکه بعوض این ملک مهاراجه گلاب سنگه هفتاد و پنج لک
روپیه نانک شاهی در سرکار انگریزی دادن قبول کردند منجمله آن بست و پنج
لک روپیه قبل از ماه اکتوبر در سرکار انگریزی داخل خواهند کرد فقط
شرط چهارم آنکه حدود ملک مهاراجه گلاب سنگه بدون اطلاع سرکار انگریزی تبدیل نخواهد شد

نخواهند شد شرط پنجم آنکه اگر کدام نزاع درمیان دربار لاهور و مهاراجه کلاب سنکه واقع شود و مهاراجه مذکور آن مقدمه را در سرکار انگریزی رجوع نماید درین صورت هرچه صاحبان انگریز تجویز کنند مهاراجه مذکور را قبول و منظور کردن خواهد شد شرط ششم آنکه مهاراجه کلاب سنکه و اولاد او اقرار می کنند که اگر فوج سرکار انگریزی برای مقابله کدام دشمن در ملک او شده بکدام سمت برود ما یان مع فوج خود معین و مددکار فوج مذکور خواهیم شد شرط هفتم آنکه مهاراجه کلاب سنکه اقرار می کنند که ما کدام انگریز یا باشنده ملک امریکه وغیره باشندگان فرنگستان را بی اجازت سرکار انگریزی بلازم نخواهیم داشت شرط هشتم آنکه مهاراجه کلاب سنکه اقرار می کنند که شرائط پنجم و ششم و هفتم مندرجه عهدنامه اول که فیما بین سرکار انگریزی و دربار لاهور شده است منظور خواهیم داشت شرط نهم آنکه هرگاه کدام دشمن بر ملک مهاراجه صاحب حمله و یورش کند سرکار انگریزی مدد او خواهد کرد شرط دهم آنکه مهاراجه کلاب سنکه برای تعظیم و تکریم سرکار انگریزی برخود لازم کرده اند که در هر سال یک اسپ و دوازده عدد بز که از موی آن شال می بافند و سه زوج دوشاله نذر سرکار موصوف خواهیم کرد فقط و بسبب قیام فوج انگریزی در لاهور شاهرا برای عرض جهت آمد و رفت گردون سواری صاحبان فوج و توپخانه تیار شد و راجه لال سنکه زیر ازین اطفال خرد سال همسن مهاراجه دلیپ سنکه که پنجاه طفل را موقوف کرد و یک اخبار نویس و همچو که وطن مقام دو ... مهاراجه کلاب سنکه است مقرر نمود تا احوال شبانه روزی آنجا بحضور راجه صاحب نوشته باشد و دیوان سنکه پسر راجه دینانات ... در ملک ... بصیغه وکالت مقرر گشت و بیست و چهارم ماه ... ضلع ... بمعه جاگیر جیت سنکه کالیواله که در جنگ اخیر کشته شد در سرکار انگریزی ضبط گردید و راجه لال سنکه در هر پلتن یک منشی را بحال داشته دیگر منشیان را که در لشکر بعبارت ... موقوف ...

ساخت و دیوان اجودهیا پرشاد مع دو کمپنی سپاهی برای بندوبست سرحدات جهت

و جان لارنس برادر میجر لارنس اجنت که در دوآبه کمشنر شده اند چهار محرر را معرفت صاحب مجسترت دهلی طلبداشت و در بست و چهارم ماه مذکور لارد صاحب در لدهیانه تشریف

دربار عام نمودند سکهان ذی عزت و جمیع راجهای آن نواح را بملازمت خود مشرف ساختند

و نسبت راجه پتیاله ارشاد شد که اهالیان سرکار انگریزی از خدمتگزاری و رسد رسانی

شما بسیار راضی و خوشنود هستند و حکم شد که بوقت آمد و رفت راجه مذکور در لشکر انگریزی

پانزده آواز توپ بتقریب سلامی سر شده باشد و قدری ملک هم بجلدوی حسن خدمت

راجه مذکور عطا شد و حضار دربار عرض کردند که راجه لاڈوه که با فوج سکهان شریک شده

با افواج انگریزی بجنگید در حق خود بسیار بد کرد و آخر بزای اعمال خود رسید و راجه

که در جنگ شریک سکهان بود در دربار آمدن نیافت و بتین فرزند کورت را لیز بزید عنایت

خطاب راجگی عنایت شد و همچنین دیگر سرداران کوهستان بجلدوی حسن خدماتیکه از

ایشان دریمهم نسبت بسرکار انگریزی بعمل آمده بود بیافتن خلعت و خطاب معزز و ممتاز شدند

دربیان رسیدن دوصد و پنجاه و شش ضرب توپ سکهان که در جنگها

بدست افواج انگریزی درآمده بودند بطرف کلکته بموجب حکم لارڈ صاحب

بهادر دوصد و پنجاه و شش ضرب توپ که منجمله آن دوصد و بست ضرب را بهادران فوج

انگریزی از سکهان در هر جنگ انتزاع کرده بودند و سی و شش ضرب را بعد داخل شدن

فوج انگریزی در لاهور عند الطلب مهاراجه دلیپ سنگه دادند باهتمام لفتنت گورنر بنگال

از راه خشکی روانه کلکته شدند در اثنای راه بهر شهر شرقی از دهلی و آگره و اله آباد و کانپور

وغیره که میرسیدند آنهمه توپها را در میدانی وسیع بترتیب صف بصف ایستاده میکردند

و هر کجا جمیع صاحبان انگریز و مردم آن شهر از وضیع و شریف برای تماشای آن توپها فراهم

میشدند یکی از صاحبان انگریز باواز بلند میگفت که دوصد و بست ضرب توپ ازین توپها

ازین توپها فوج انگریزی در چهار جنگ مقام مدکی و فیروزپور و الیوال و سوبراون در مدت شصت روز از سکهان گرفته است و سی و شش ضرب را از دربار لاهور بعد از صلح یافتند و کسی را از دیدن و نزدیک رفتن این توپها بوقت تماشا کردن منع نمیکردند بلکه بخوبی ملاحظه میکنانیدند و اکثر مردم کتبه هر توپ را میخواندند و نقل آن میگرفتند و بهمین طریق و وضع این توپها را بکلکته بردند و از انجا بار کرده در لندن خواهند برد و غرض از نمایش و تشهیر این توپها شهر بشهر از لاهور تا بکلکته بلکه تا لندن بدین وضع و طریق آن بود تا عوام الناس که از گفته مردم بازاری و اهل حرفه مثل کاری باتان که از ملک پنجاب می آمدند و از حقیقت حال ایشان اصلا آگاه و مطلع نبودند غلبه سکهان را بر فوج انگریزی زبان زد کرده بودند مشاهده این توپها و دریافت کردن مضامین کتبها که بر هر یک نام مهاراجه رنجیت سنگه و کهرک سنگه و سرکار خالصه وغیره و سال تیاری در نظم و نثر کنده است دریافت کنند که سراسر غلبه و نصرت فوج انگریزی را بهر جهت و مغلوبی سکهان درین جنگها شد و آنچه در عوام برعکس آن شهرت یافته بود سراسر دروغ و بی اصل است و در فرستادن توپهای مذکوره از معین کردن افیال و الوف ارکاوان و کاری باتان و خلاصیان وغیره عمله و فعله و سپاه انگریزی و از همراه بودن صاحبان انگریز و سای صدها هزارها روپیه سرکار کمپنی بصرف درآمد و گویند اگرچه در ابتدا از معین شدن فوج انگریزی در لاهور بسیار امن و امان در لاهور و اطراف حاصل شد مگر زمینداران و مالگزاران مدریافت حال ضعف سرکار لاهور [illegible] و اطراف آن سرشور رش برداشته بودند باری بالفعل بحسن تدبیر و نفرستادن افسران مع فوج انگریزی در اطراف ملک پنجاب غدر و فساد در اضلاع و اطراف دور دست موقوف گردید و جمیع رعایای ملک مهاراجه دلیپ سنگه و مهاراجه گلاب سنگه در اطاعت و ادای خراج حاضرند و اگر کسی از ایشان آینده تمرد و سرکشی خواهد کرد از دست فوج انگریزی بسزای اعمال خود خواهد رسید و چون شیخ امام الدین پسر شیخ غلام محی الدین متوفی عامل سابق معزول کشمیر نایب مهاراجه گلاب سنگه را بعد از صلح و نوشته شدن عهدنامها

بسبب اغوای لال سنگه وزیر که خطوط مخفی با و نوشته بود عمل نداده با وی جنگید و تا چند هفته
هنگامه قتال و جدال با مردم راجه مذکور گرم داشت و از طرفین صدها مردم کشته و زخمی
گردیدند و میجر لارنس صاحب اجنت بدریافت حال این شر و فساد بکشمیر رفته بعد اطفای
نایره جنگ و خونریزی شیخ امام الدین را همراه خود در لاهور آورد شیخ مذکور بوقت و کاری
ظاهر کرد که من بموجب نوشته وزیر دربار لاهور نائبان مهاراجه گلاب سنگه را عمل نداده بودم
و با آنها جنگیدم و خطوط وزیر را بملاحظه صاحب اجنت درآورد چنانچه بعد اثبات حال از
و فتنه پردازی لال سنگه وزیر که باعث قتل صدها نفوس در کشمیر شد از منصب وزارت معزول
و از شهر لاهور خارج کردید و بالفعل او در آگره است کاهی در ریاست لاهور دخل نخواهد یافت
و مشهور است که بعد معزولی لال سنگه از وزارت این منصب جلیل برای مهاراجه گلاب سنگه
تجویز کرده بودند مگر او که از بس دانشمند و مآل اندیش است آنرا قبول نکرد و بخود اندیشید که اکنون
من بعنایت سرکار انگریزی در ملک جمو و کاشمیر و غیره ممالک کوهستانی حاکم بالاستقلال و بحکم مقابل
رئیس لاهور هستم مرا اینقدر ملک و حکومت کافی است زیاده از این حوصله و هوس ندارم مرا چه ضرور است
که در تبعیت و فرمانبرداری رئیس لاهور بوده مورد الزامهای هر دو سرکار و محسود اهلکاران
ریاست لاهور باشم و چون اهالیان سرکار انگریزی سوای مهاراجه گلاب سنگه در ریاست لاهور
سرداری دیگر را که دانشمند و صاحب تدبیر و با دیانت باشد و بی نفسانیت و بدون عداوت
دیگری انجام امور ریاست لاهور را انتظام دهد خصوصاً [illegible] که رئیس آنجا صغیر و
نابالغ است نیافتند جناب لارڈ صاحب بهادر و میجر لارنس اجنت لاهور تا رسیدن مهاراجه دلیپ سنگه
بعد بلوغ بمنصب وزارت آنجا مقرر و مامور فرمودند اگر این امر واقعی است یقین که اکنون
جمیع امور ریاست لاهور بی شر و فساد بخوبی انجام پذیر شوند و تغلب و تصرف و بی انتظامی
هم دران سرکار نشود و احدی از سرداران و افسران فوج لاهور سر بشورش و فساد
نخواهند برداشت تفصیل کشتنامی و هشت ضرب توپ منجمله توپهای سکهان

توپهای سکهان که از لاهور بکلکته رفته اند و از قلم آهنی بر هر یک توپ کنده بود
وشش توپ ازان خرد بسیار خوبصورت و بر تختهای هر یک اقسام گلکاری طلائی
و رنگ برنگ نقوش بصنعت کاری عجیب منقوش بود و از انجمله یک توپ خاص مهاراجه
دلیپ سنگه بالکل از نقره خالص بود کتبه توپ اول اکال سهای نظم قوی طالع
شاه رنجیت سنگه همه ملک را زیر کرده چو جنگ کهرک سنگه شهزاده عالی مکان که دانای
کوران بود مادران فتح جنگ شد در زمانی تیار که بعدده صد و بود و هشتاد و چار
جمعدار این توپ شد رای سنگه که در جانفشانیست او بیدرنگ بموجب صلاح لالا
جیسنگه یار غلام نبی گفت تاریخ وار دستخط گرو تارا کیر بتاریخ پنجم ماه ماگه سنبت ۱۸۸۴
و سوای این عبارت چیزی در شاستر کنده بود کتبه توپ دوم نظم چو اژدرها بجان
و دل بسی داغ کین دارم حذر کن ای رقیب از من که آتش در دهن دارم قطعه ای سرد روی
توپ ز نواب نامدار در راستی و پر دلے خود یگانه اژدر دمی و شیر زادی جنگ جو
ناری و مهره دار و صاحب خزانه سرکار نواب محمد شجاع خان بهادر صفدر جنگ ۱۱۸۲ الهجری
النبوی آتش کوه شکن بوزن یکصد و ده من گوله بمقدار دهن باروت نصف از گوله در
وزن کتبه توپ سوم توپ سی هان برون بابت شاهولی طول نیب ال للعه در عه
۱۲۶ دی و بعض عبارت در شاستر بود کتبه توپ چهارم سری اکال سهای
نظم بست این توپ ... ها تفش گفته فتح و نصرت نام ضرب آتش فشان
و برق شرار صبح اعدا ز دود او چون شام سنبت ۱۸۹۴ کتبه توپ پنجم بفضل اکال
سهای از حکم بادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ جنگ بجلی باهتمام جواهرل بکارخانه
صوبه سنگه ساخت دار السلطنة لاهور سنبت ۱۸۹۸ در تحت سردار فتح سنگه کتبه توپ
ششم بفضل سری اکال پورکه جی از حکم رنجیت سنگه بادشاه بهادر بلند اقبال زنبورک بکهی
کارخانه دار السلطنة لاهور باهتمام جواهرل سنبت ۱۸۹۴ عمل بسیرا... مدها سنگه کتبه توپ هفتم

بتفضل سری اکال پورکه جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته سری مهاراجه صاحب
ادیراج هذا ضرب موسوم فتح بان حسب الامر اقدس در سنه ۱۸۹۴ از سال راجه بکرماجیت باهتمام
صاحب ارسطو فطرت فلاطون فطنت موشیو شوالیر جنرل کورت صاحب بهادر ریخته شد
کتبه توپ هشتم برین توپ چیزی در شاشتری نوشته است کتبه توپ
نهم بفضل اکال از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ شش بان باهتمام جواهر لال
کارخانه صوبه سنگه دارالسلطنه لاهور سنه ۱۸۸۷ در تحت سردار تیج سنگه کتبه توپ
دهم بفضل اکال از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ نام بان باهتمام جواهر لال کارخانه
صوبه سنگه ساخته دارالسلطنه لاهور سنه ۱۸۸۷ در تحت سردار تیج سنگه کتبه توپ یازدهم
بتفضل سری اکال پورکه جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته سری مهاراجه صاحب ادیراج
هذا ضرب موسوم نصرت بان حسب الامر اقدس در سنه ۱۸۸۷ از راجه بکرماجیت باهتمام صاحب
ارسطو فطرت فلاطون فطنت موشیو شوالیر جنرل کورت صاحب بهادر ریخته شد کتبه توپ
دوازدهم موجب حکم حضور فیض گنجور سنگه صاحب سری تاج خالصه پادشاه رنجیت سنگه جیو
دام اقباله باهتمام میان قادربخش در قلعه مبارک لاهور توپ دیوان لاله موتی رام و رام دیال
تیار شد سنه ۱۸۸۵ اسم توپ فتح جنگ عمل محمد حیات کتبه توپ سیزدهم بتفضل سری اکال
پورکه جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته سری مهاراجه صاحب ادیراج در سنه ۱۸۸۸
از راجه بکرماجیت هذا الضرب موسومه لیلان حسب الامر اقدس اعلی حضور انور
در سنه ۱۸۹۰ باهتمام صاحب ارسطو فطرت فلاطون زمان مشیر شوالیر جنرل کورت صاحب بهادر
در عهد کار بخش خدمت فضل علی کمیدان شاگرد صاحب ممدوح بهادر ریخته شد کتبه
توپ چهاردهم بتفضل سری اکال پورکه جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته
سری مهاراجه صاحب ادیراج در سنه ۱۸۸۸ از راجه بکرماجیت هذا الضرب موسومه مجنون
حسب الامر اشرف اقدس اعلی حضور انور در سنه ۱۸۹۰ باهتمام صاحب ارسطو فطرت فلاطون زمان

فلاطون زمان مشیر شوالیر جنرل کورٹ صاحب بهادر در عهدگاه بحسن خدمت بفضل علی گردان
شاگرد صاحب ممدوح ریخته شد کتبه توپ پانزدهم ۱۵ اربسهای توپ سنگه
زا توپ سنگه کل تیار شد سنبت ۱۸[illegible] کتبه توپ شانزدهم ۱۶ نظم است این توپ اژدها
دهان از دم خود شرار برق فشان بیک آواز خود کند آگاه بخت دشمن چو دود و دو خوش
سیاه پی تسخیر قلعه سخت چو جنگ زین سبب نام گشت مظفر جنگ در عهد پادشاه رنجیت سنگه
بهادر توپ سردار جوالا سنگه شهزادیه باهتمام [illegible] سنبت ۱۸[illegible] عمل [illegible] سنگه توپ ساز در سال یکهزار
و هشتصد و هشتاد و هفت اتمام یافت کتبه توپ هفدهم ۱۷ بفضل سری اکال پورکه جی از حکم [illegible]
پادشاه بهادر بلند اقبال توپ شیوکمبی کارخانه دارالسلطنه لاهور باهتمام [illegible] سنبت ۱۸[illegible] عمل [illegible]
سنده سنگه کتبه توپ هجدهم ۱۸ ضرب رام بان بفضل سری اکال جی بعهد پادشاه جهاد
جدید سرزمان کرن دوران مهاراجه دهراج رنجیت سنگه بهادر خلد الله ملکه مقرب بارگاه سلطانی
مصاحب درگاه و خاص الخاص خاقانی سردار خوشحال سنگه در سنبت یکهزار و هشتصد و نود و [illegible]
مطابق یکهزار و دو صد و پنجاه و چهار هجری باهتمام بابکی خان توپ ریز تیار گشت کتبه
توپ نوزدهم ۱۹ اول برین توپ قدری از انگریزی کنده است نظم است از فضل اکال گورو
و لطف گوبند سنگه و از حکم شاهزاده کنور نونهال سنگه شد توپ نو [illegible] ظفر جنگ [illegible]
منسوب توپخانه جرنیل تیج سنگه ضرب [illegible] ساخت لاهور سنبت ۱۸۹[illegible] کتبه
توپ بیستم ۲۰ بفضل اکال [illegible] بفضل گرو نانک و لطف گوبند سنگه و از حکم پادشاه بهادر
رنجیت سنگه نظم [illegible] شد توپ تیار [illegible] دو دربان منسوب توپخانه جرنیل
تیج سنگه ساخت دارالسلطنه لاهور کارخانه صوبه سنگه سنبت ۱۸۹۰ کتبه توپ
بیست و یکم ۲۱ بفضل سری اکال پورکه جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه سلطنت سرکار
مهاراجه دهراج [illegible] موسوم [illegible] حسب الامر [illegible] در سنبت ۱۸۹[illegible] از راجه [illegible]
باهتمام صاحب [illegible] فلاطون [illegible] مشیر شوالیر جنرل کورٹ صاحب بهادر ریخته شد

کتبه توپ بیست و دوم [22] برین توپ که از آهن است اندک عبارت هندی کنده است
کتبه توپ بیست و سوم [23] برین توپ آهنی چیزی از حروف انگریزی نوشته است
کتبه توپ بیست و چهارم [24] سنبت ۱۹۰۲ فتح حضرت مرتب ساخت توپ پادشاه دلا
مثال برق رعد سای آئین الملک امام الدین بهادر خطابی شاهانه شاهی ۱۲۶۱ سنه هجری
کتبه توپ بیست و پنجم [25] اول قدری عبارت شاستری نوشته است بعد سری امر جی
سهای سنگر راجه سوچیت سنگه سنبت ۱۸۸۹ کتبه توپ بیست و ششم [26] فضل اکال از حکم
پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ راه بان باهتمام جواهر مل کارخانه صوبه سنگه ساخت
لاهور سنبت ۱۸۸۷ کتبه توپ بیست و هفتم [27] اول چیزی در شاستری نوشته است
اسم این توپ از سرکار عالی جنگ جیت تحریر تاریخ سنبت ۱۸۷۴ کتبه توپ
بیست و هشتم [28] برین توپ تمام عبارت انگریزی خوشخط کنده بود کتبه توپ
بیست و نهم [29] برین توپ نیز همان عبارت توپ سابق و همان نمبر کنده است
کتبه توپ سی ام [30] الفضل سری اکال پورکه جی از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال
توپ جوالا مکهی کارخانه دار السلطنه لاهور باهتمام جواهر مل سنبت ۱۸۹۴ عمل لیپران اسد سنگه
کتبه توپ سی و یکم [31] الفضل سری اکال پورکه جی از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال
توپ خالصه پسند کارخانه دار السلطنه لاهور باهتمام جواهر مل سنبت ۱۸۹۴ عمل لیپران اسد سنگه
کتبه توپ سی و دوم [32] فضل اکال از حکم پادشاه رنجیت [illegible] بلند اقبال توپ [illegible]
در کارخانه صوبه سنگه دار السلطنه لاهور سنبت ۱۸۸۶ در تحت تیج سنگه کتبه توپ سی و سوم [33]
برین توپ عبارت شاستری کنده بود کتبه توپ سی و چهارم [34] فضل اکال پورکه جی از
حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ شیو رشن بان کارخانه دار السلطنه لاهور باهتمام
جواهر مل سنبت ۱۸۸[illegible] عمل لیپران اسد سنگه در تحت تیج سنگه کتبه توپ سی و پنجم [35]
فضل سری اکال باقی عبارت چنان مشکوک بود که خوانده نشد کتبه توپ سی و ششم [36]

از فضل گرو نانک و لطف گوبند سنگه از حکم پادشاه بهادر رنجیت سنگه شد توپ تیار
عدو خوار بهرت بان منسوب توپخانه سردار تیج سنگه سنبت ۱۸۹۰ کتبه توپ سی و
هفتم بفضل سری اکال پورکه جی ضرب رام بان بعهد پادشاه جمجاه جلد بشتر زبان گردن
دوران مهاراجه دهراج رنجیت سنگه بهادر دام اقباله حسب الحکم مقرب بارگاه سلطانی مصاحب
درگاه خاص الخاص خاقانی سردار خوشحال سنگه در سنبت یکهزار و هشتصد و نود و پنج بکرماجیتیه مطابق
یکهزار و دو صد و پنجاه و چهار هجریه باهتمام الهی خان توپ ریز تیار کنانید کتبه توپ
سی و هشتم برین توپ چیزی بخط هندی کنده بود مگر چندان مشکوک بود که خوانده نشد
هندسه سال در انگریزی این بود ۱۷۹۸ و بر توپ ۲۸ و ۲۹ عبارت در انگریزی بسیار خوشخط
کنده بود درین عبارت نام پادشاه رنجیت سنگه و سنه انگریزی ۱۸۳۲ عیسوی بود در بیان

باقی احوال ریاست لاهور که زبانی مردم معتبر و ثقات بسماعت رسیده

گویند راجه سوچیت سنگه بوقت قضا کردن زر معتد به بطریق امانت در سرکار انگریزی داشته بود
بالفعل مهاراجه گلاب سنگه برادر راجه متوفا مذکور دعوی آن زر کرده چنانچه دعوی و حقیقت
آن نیز بپایهٔ ثبوت رسید سرکار موصوف آن امانت را در هفتاد و پنج لک روپیه بعوض ملک
کوهستانی از مهاراجه مذکور طلب میداشتند مجرا گرفتند و مشهور است که هرگاه مهاراجه
شیر سنگه در بلوای سکهان کشته شد مهاراجه دلیپ سنگه را بر مسند ریاست لاهور نشانیده
والده صاحبه و شاهزاده [illegible] زیرا که مهاراجه مذکور صغیر السن بست و رانی صاحبه بهائی لال سنگه
برادر حقیقی خود را نائب و وزیر مهاراجه دلیپ سنگه ساخت راجه لال سنگه را که این امر ناگوار خاطر بود
در پی دفع بهائی لال سنگه گشته آخر او را از غدر و فریب قتل کنانید و بجای او خود وزیر گردید چنانچه
در وقت جنگ سکهان با فوج انگلشی همین لال سنگه بر منصب وزارت لاهور منصوب بود و مردمیکه
در کنپ لدهیانه و فیروزپور موجود بود از سبب جنگیدن سکهان با سرکار انگریزی چنان بیان
می کنند که بسبب عبور کردن سکهان از شهر لاهور باین طرف ستلج در بعض اضلاع دحلا قحط

که در عمل لاهور بود و قریب چهاونی لدهیانه و فیروزپور واقع مثل علاقه بدهنی و دهرم کوت
و کوت عیسی خان و قلعه کهوکه دربری پتن است فیمابین سکهان و مردم سپاه هردو چهاونی
انواع فساد و هنگامها برپا گشته نوبت بکشت و خون میرسید بنابران مستر براڈفت کمشنر
که حاکم کل علاقه لدهیانه وغیره سرکار انگریزی بود بحضور نواب گورنر جنرل بهادر در کونسل
رپورت نموده رای خود نوشت که اگر این چند علاقه لاهور که قریب چهاونی لدهیانه این
طرف ستلج واقعند و جمع آنها زائد از پنج لک روپیه نیست اگر بکدام صورت و تدبیر از دربار لاهور
بطریق معاوضه با ملک دیگر از آن سرکار انگریز خواه بطور تعهد و مستاجری در عمل سرکار کمپنی
بیاید تا آمد و رفت سکهان علاقه لاهور در عمل سرکاری بالکل موقوف و مسدود گردد تا بار دیگر هیچگونه
قضیه و فساد نشود گویند جناب لارڈ صاحب استحسان رای کمشنر مذکور نموده بدربار لاهور این
حال را نوشته استمزاج تبدیل علاقجات مذکوره نمودند بدین طور که سرکار لاهور خواه بعوض این
علاقجات ملکی دیگر از سرکار انگریزی بگیرد و یا زر خراج آن سال بسال از سرکار مذکور گرفته باشد
رانیصاحبه والده رئیس لاهور در جواب آن بحضور لارڈ صاحب نوشت که بنظر یکجهتی و اتحاد
قدیمه که فیمابین هردو سرکار از عهد مهاراجه رنجیت سنگه بهشتی ثابت و متحقق است تا دادن علاقجات
بنابر مصلحتی که بدان ایما رفته است بجان و دل راضی ایم بهر صورتیکه سرکار انگریزی خواسته باشد بگیرد
و در عمل و دخل خود دارد بشرطیکه فوج خالصه هم درین امر راضی گردد زیرا که من بالفعل بدون
رضای فوج مذکور اختیار در امری از امور ملکی ندارم حال [illegible] و سیری آن بر آن صاحبان
ظاهر است و در همان ایام فوج خالصه بدریافت اینحال که رانیصاحبه بدادن آن علاقجات
در سرکار انگریزی رضا هست در کمال غیظ و غضب شد و حسب اتفاق در همان قرب لارڈ هارڈنگ بهادر
و کمانڈر انچیف بهادر برای ملاحظه چهاونی کنپ لدهیانه و فیروزپور و هم بجهت انتظام معابر
دریای ستلج قسمیکه سابق مرقوم گشت جریده تشریف بردند سکهان را الیقین واثق شد که هردو
حاکمان جلیل القدر سرکار انگریزی بر حسب اجازت و استرضای رانیصاحبه برای عمل و دخل کردن

و دخل کردن در اضلاع مذکوره آمده اند از راه نادانی و خودسری بی آنکه حقیقت حال را دریافت کنند
یکبارگی زیاده از بیست هزار سوار و پیاده مع توپخانه سنگین و دیگر آلات حرب در عمل سرکار انگریزی
آمده جنگ کردن شروع نمودند و بثمره نیت فاسد و بشامت عهدشکنی با وجود جنگیدن دلیرانه و جرأت
مردانه در هر جنگ هزیمت یافتند و خواسته بودند که بعد غالب آمدن بر فوج انگلشیه در لاهور رفته
رانی را که با انگریزان سازوار دخل کنند و پسرش را برداشته دیگری را بر ریاست لاهور نشانند
مگر بر آن امر که اندیشیده بودند قدرت نیافتند و از هر طرف خائب و خاسر گردیدند و نیز گویند که
سکهان از فوج خالصه بعد جنگ دوم یا سوم که مغلوب و منهزم شده بودند خیال کردند که سبب این جنگ
و تباهی یا مردم در واقع مستر برادفت کمشنر است بهر صورت که ممکن باشد رفته آن صاحب را
باید کشت پس پنج سوار سکهان بدین اراده در مقامی رسیدند که در آنجا صاحب کمشنر در میان حلقه
بسیار صاحبان انگریز بود اول آواز بلند پرسیدند که فلان صاحب کجاست با او کاری داریم
و آخر آن صاحب را شناخته دو سوار برق وار بر وی یورش کرده بضرب بهای شمشیر صاحب
کمشنر را کشتند و خود هم از دست دیگر صاحبان مقتول گردیدند اگرچه این حال وقعیست از جهالت
لیکن کشی این قدر تعجب نیست و سابق ازین اکثر سرداران سکه در مقام امرتسر که جای تیرته و
پرستشگاه سکهان است سکونت میداشتند و لاهور مقام فرودگاه لشکر رنجیت سنگه بود و آخر رفته رفته
رئیس مذکور آنرا دارالریاست خود ساخت و قلعه و عمارات تعمیر کرد و سلاطین تیموریه سکونت میکرد
و در میان امرتسر و لا[illegible] بیست و پنج کروه است مردم شب یا روز از امرتسر به لاهور
میروند و چهاونی لدهیانه و فیروزپور هر دو به کنار رود ستلج واقع اند و دریای مذکور سرحد عمل
سرکار انگریزی و سکهان است و فاصله در میان لدهیانه و فیروزپور چهل و پنج کروه است و ملک پنجاب
در میان پنج دریا واقع است و لهذا آنرا پنجاب گویند دریای اول آن که جانب شرقی پنجاب واقع
ستلج است دوم دریای بیاس سوم راوی چهارم چناب پنجم جهلم و در میان این پنج دریا
چهار دوآبه اند در میان دوآبه شرقی که در میان ستلج و بیاس واقع است چهاونی جالندهر

قرار یافته و در دوآبهٔ دوم که درمیان دریای بیاس و راوی است شهر لاهور و چهاونی انارکلی
واقع و از آن زمان که فوج انگریزی در آن ملک رفته است مردم آنجا از اهل شرق و بازار شورش
برداشته بودند یکی بسبب اینکه در بیست و یکم مارچ سنه ۱۸۴۶ عیسوی پهره‌های گوره و لایتی که بر دروازه‌های
قلعه لاهور برای حفاظت شهر ایستاده پهره میدادند که در آخر روز گاوان از چراگاه برگشته نزدیک
قصد رفتن در شهر کردند یک کس گوره که به پهرهٔ خود مسلح استاده بود گاوان را از رفتن بهیأت
اجتماعی مانع شد تا مردم آیند و روند در میان دروازه بدان جانوران ضرر نرسد چنانچه یک ماده گاو
بلا قصد و اراده از دستش کشته شد مردم شهر که همه هنود بودند و دکانها را بند کرده مادهٔ بلوا
شدند میجر لارنس اجنت و دو سه صاحبان دیگر پیاده با قصد رفتن در مقام بلوائیان بجهت تمام مردم
بازاری را از شر و فساد باز دارند آن بلهان از هر چهار طرف بر صاحبان سنگ زدند چنانچه صاحب
اجنت و یک کپتان از سنگ‌زنی شان زخمی خفیف بر چهره و اطراف برداشته بر مکانهای خود
واپس آمدند و فوراً رجمنت سواران انگریزی برای سزادهی و گرفتار کردن بلوائیان در رسید
صاحب اجنت بمقتضای دانشمندی تحمل و بردباری را کار فرموده سواران را گفته فرستاد که بقالان را
از دور ترسانیده متفرق سازند و قصد گرفتاری و زد و خورد شان ننمایند زیرا که سزادهی ایشان
موقوف بر تجویز راجه لال سنگه وزیر است روز دیگر اهلکاران دربار لاهور کسانی را که سبب بلوا
شده بودند بضرب شلاق و هم بقید و اخذ جرمانه قرار واقعی تنبیه و گوشمال ساختند و سبب
بلوای دوم این شد که بعض سپاهیان مسلمان کمپ جالندهر مقرر کردن یک دو دکان
بقرقصاب و فروخته شدن گوشت گاو در بازار چهاونی آنجا از صاحب کمشنر اجازت خواستند
صاحب موصوف اجازت آن داد سکهان باشندهٔ جالندهر ازین امر بسیار ناراض شده جمعیتی
از ایشان نزد صاحب موصوف رفته برای موقوفی دکان بقرقصاب از انجا درخواست نمودند
صاحب فرمود این درخواست شما بیجاست زیرا که در بازار لشکر انگریزی شما را چه سروکار است
و بودن این چنین دکان در فوج انگریزی برای گوره‌های ولایتی پر ضرورست سکهان مذکور بسبب

بسبب عدم منظوری درخواست افروخته و در خشم شده چوب و سنگ زدن بر مردم آنجا
حتی که بر صاحبان انگریز نیز شروع کردند و ساعت بساعت مردم بمقوم شان فراهم شده
بلوای عظیم نمودند و چون چندکس از سنگ و چوب آنها مجروح گشتند سواران رساله انگریزی
در رسیده بموجب ایمای صاحب کمشنر آنجا قریب صد و صد کس را گرفتار کرده قید کردند و
باقی بلوائیان که گریخته رفته بودند بدست نیامدند و اکنون چند دکان بقر قصابان در چهاونی
جالندهر مقرر شدند و گوشت گاو بی تکلف و علانیه در آنجا فروخته می شود و نیز گویند هرگاه
لارد صاحب بهادر در امرتسر تشریف بردند کلاب سنگه بمشاهده گوشت گاو در میان
بازار رجمنت سواران گوره ولایتی همرکاب لارد صاحب ممدوح بموجب تعصب مذهب خود
بسیار رنجیده و ملول خاطر گردید و از فرط رنج و ملال به بهانه بیماری سوار نشده بحضور لارد صاحب
حاضر گشت و آخر عند الطلب حاضر شده عرض کرد که در مذهب ما سکهان گاوکشی بسیار
ممنوع است مقتدایان ما درین باب نوشته اند که هر که گاو را کشته و یا گوشت آنرا به بیند او را
واجب است که بشرط داشتن قدرت کشنده گاو را مثل گاو ذبح کند و یا خود را بکشد و امرتسر
از قدیم پرستشگاه سکهان است ما مردم این مقام را بسیار تعظیم و تکریم میکنیم و لهذا امری که خلاف
مذهب ما باشد در آنجا دیدن نمیتوانیم لارد صاحب فرمود آنچه شما گفتید راست است و ما از حفظ
مراتب خصوصا پاسداری [illegible] دین هر یک قوم مرکوز خاطر و ملحوظ می باشد مگر این امر که
شما شکایت آن کردید [illegible] بضروری بعمل آمده زیرا که غذای مردم ولایت گوشت است و از سرکار
کسی سپاه ولایتی هر روز داده میشود کلاب سنگه گزارش کرد اگر بجای گوشت گاو گوشت بز و میش
از سرکار بفوج ولایتی عنایت شود قباحتی ندارد ارشاد شد این قدر بز و میش در سفر و مهم از کجا بهم
میرسد و علاوه دو چند سه چند صرف در گوشت بز و میش خواهد افتاد سردار مذکور عرض کرد که
بهم رسانیدن آن بقیمت ارزان ذمه بنده است هر قدر که در فوج ولایت متعینه امرتسر بز و میش صرف
خواهد شد هر وقت بنده هر روز خواهند رسانید لارد صاحب فرمودند ازین چه بهتر چنانچه بپاس خاطر

راجه گلاب سنگه بحکم لارد صاحب منادی درباب امتناع گاوکشی در شهر امرتسر شد گویند بعد بردن
یاد و روز از منادی مذکور شخصی کشمیری مسلمان گاوی را در مکان خود ذبح کرد چون این خبر بلارد صاحب
شد حکم بسزا و تشهیر آن کشمیری شد زیرا که او بعد منادی حضور مرتکب این امر شده خلاف حکم
حضور نموده بود بارمی بسپارش بعض از تاجران عمده کشمیر قصورش معاف و حکم بگرفتن زر جرمانه سنگین
از آن کس صادر شد چنانچه کاشمیریان برای حفظ آبروی همقوم خود زر جرمانه را داخل سرکار ساختند
و از آن سو نه مردم راجه گلاب سنگه کله بز و میش را بقدر حاجت در رجمنت سواران و پلتن گوره
ولایتی میرسانیدند و قیمت آن از سرکار انگریزی می یافتند

بیان کثرت سپاه و آراستگی فوج لاهور در عهد مهاراجه رنجیت سنگه رئیس سابق لاهور

از زبانی کسانیکه سالها سال در لاهور بودند شنیده شد که رنجیت سنگه مذکور فوج سوار و پیاده و
توپخانه را از وردی و سلاح وغیره از آلات حرب و سایر سامان چنان آراسته کرده بود که بوقت
قواعد کردن پلتن های پیاده و رجمنت سواران او در میدان بسبب افتادن شعاع آفتاب بر
سلاح مصقول و شفاف شان نظر تماشائیان خیره میگردید گویند هرگاه کمانتن صاحب اراده
نشانیدن شاه شجاع الملک بر تخت سلطنت کابل و قندهار متوجه افغانستان شد در اثنای راه گذر
ایشان مع افواج انگریزی و توپخانه در لاهور افتاد رنجیت سنگه که در آن زمان بقید حیات بود بپاس
دوستی و اتحادیکه با سرکار انگریزی میداشت کمانتن صاحب را معه همراهی فوج همراهی چند روز در
لاهور قیام کنانیده رسم ضیافت صاحبان عالی شان و افسران معظم برحسب درجه و رتبه هرکس
و هم دعوت کل سپاه با توسع و کشاده دلی نمود و دیگر بهت یکروز ملاحظه سپاه انگریزی و تماشای
قواعد شان کرد و روز دوم سپاه خود را از رجمنت سواران و پلتن های پیاده و توپخانه
صاحبان انگریز را ملاحظه کنانید ناظرین هر دو فوج میگفتند که زرق و برق وردی سپاه پیاده و
صفائی و شفافی ساز و یراق سواران و چالاکی مردم توپخانه لاهور بوقت شلک زدن و نشانه فگندن
و در دیگر طرق قواعد برابر فوج انگریزی بود بلکه در بعض امور سبقت و پیشی بر فوج انگریزی میبرد

میر بودند چنانچه افسران افواج انگریزی تعریف از آسنگی فوج سکهان نمودند و زمین گوکه از بس دوستند و مآل اندیش بود باعتماد این فوج خود کاهی قصد مقابله با سرکار انگریزی نکرده زیرا که او خوب میدانست که در اصل و نقل بسیار فرق ست و دریں زمانه تدبیر جنگ و پایداری در رزمگاه برابر اهل ولایت ختم ست گو مثلا کسی از اهل هند بتقلید مردم ولایت فوج خود را از پوشانیدن وردی و آموختن قواعد و شلک زنی تیار کند ولیکن بوقت جنگ هرگز پایداری مثل فوج انگریزی نخواهد کرد زیرا که افسران انگریز بوقت جنگ برحسب دستور بعضی اسپ سوار و بعضی پیاده از صفوف سپاه چند قدم پیشتر استاده میشوند و بذات خود با حریف میجنگند و سپاه را بالتدبیر میجنگانند و سپاه ایشان بموجب قواعد و مشق دایمی عادی بر آموختن جنگ و در تبعیت افسران خود میباشند وقت جنگ و غیر جنگ ایشان را یکسان مینماید و بمشاهده حال افسران فوج خویش از جنرلان و کرنیلان و دیگر عهده داران که در وقت مقابله با حریف پیشتر از صفوف می ایستند شجاعت و دلیری در مردم سپاه نیز بالضرور پیدا میشود و سبب پایداری و جرأت صاحبان انگریز در جنگ بچند وجه است اول آنکه میدانند که ما این در ملک غیر مستقیم گریخته کجا خواهیم رفت اگر در معرکه جنگ کشته گردیم موجب ادای حقوق سرکار که بر گردن ماست خواهد شد و هم باعث نیکنامی در قوم و ملک ما مشهور لهذا کشته شدن خود در رزم برار مرتبه بر فرار ترجیح میدهند دویم آنکه ایشان حکیم و تجربه کار و دانشمند ست بیقین میدانند که مرگ بی اجل نیست اگر زنده خواهیم ماند بر حریف غالب آمده و بر ملک و دولت او متصرف شده حکمرانی خواهیم کرد و اگر کشته شویم قوم ما حکومت خواهد کرد و در صورت حین و گریز در میان قوم و همچنان چون از ینجا با ولایت ندامت و شرمساری خواهیم برداشت و معزول شده در مواخذه سرکار خواهیم افتاد بخلاف سپاه هند و افسران آنها که در جنگ بمقابله حریف اول تصور مرگ و کشته شدن خود کرده و بجهه اینکه کرده سررشته تدبیر جنگانیدن سپاه را از دست میدهند و در اندک حمله و غلبه حریف موت خود را متیقن دانسته پیشتر از سپاه فرار را بر قرار اختیار میکنند و فوج هم

بتبعیت افسران خود نا گزیر به راه گریزی بپایند در مقام از حال آرستگی فوج نواب قاسم علی خان
بمناسبت مقام مرقوم میگردد یعنی هرگاه نواب مذکور بجای میر محمد جعفر خان خسر خود رئیس
بنگاله و بهار شده بود و باش خود از مرشدآباد ترک نموده در مقام مونگیر سکونت ورزید
و در انجا گرگین خان نامی ارمنی را جنرل فوج خود ساخته سپاه و توپخانه را خوب آراسته کرد
گویند که فوج او نیز مثل فوج انگریزی در قواعد و تفنگ زنی و توپ اندازی و هم از وردی
ساز و یراق خوب تیار شده بود نواب قاسم علی خان مذکور باغوای گرگین خان مذکور چنان
تصور کرد که اکنون فوج ما با فوج انگریزی برابر و پله به پله است بلکه در کثرت زاید پس همین غرور
و پندار با اهالیان سرکار انگریزی در امر سهل نزاع و پرخاش کرد حال آنکه سرکار موصوف محسن او
بود و بعنایت اهالیان آن سرکار این چنین ریاست کلان یافته بود بالجمله چون عقده طول کشید
اراده جنگ مصمم نمود شمس الدوله لارد و نشترت گورنر جنرل آن زمان که دوست قاسم علیخان بود
بحسب اتفاق از کلکته برای ملاحظه کوتهی تجارت کمپنی در شهر پتنه رفته و بعد معاودت از انجا
در مونگیر برای ملاقات نواب مذکور تشریف برده خان مزبور بعد تقدیم لوازم ضیافت گذرانیدن
تحائف قواعد فوج خود را بگورنر موصوف نمود گورنر بعد دیدن تمامی افواج و توپخانه او
بمشاهده قواعد و چابکدستی مردم توپخانه در تفنگ زنی و هدف افگنی بسیار تعریف کرده
مافی الضمیر قاسم علی خان از نمودن سپاه خود دریافت کرده [illegible] مناسب دوستانه نواب
مذکور را نصیحت کرد و گفت نواب صاحب فوج شما بهمه وجوه خوب آراسته و تیار است از این
سپاه بر دیگر رئیسان هندوستان که با شما همسر هستند غالب میتوان شد مگر با عتماد این فوج زنهار
مقابله با فوج انگریزی نباید کرد که هرگز با آن عهده برآمده نخواهید شد و اکنون شوکت و اعتبار
ریاست شما نسبت دیگر سرداران هندوستان زیاده است مبادا که از جنگ کردن با انگریزان
آنرا برباد دهید با مردم هر قدر که خواسته باشید در مباحثه و حجت بجنگید نه با فوج مقابله نمایید
قاسم علیخان که در نشاه غرور و پندار باغوای ارمنی مذکور از بس مدهوش بود نصیحت گورنر را

راکه محض از راه دوستی او راکرده بود نشنوده یکبارگی شروع بجنگ کرد و از فوج انگریزی
درچند جا شکست فاحش خورده گریزان در صوبه اوده رفت و از نواب شجاع الدوله استمداد
نمود و در انجا هم پناه نیافته و بجای خود نرسیده در حالت اضطرار بطرف بلاد مغربی فرار
کرده رفت و همانجا بی نام و نشان هرد و گرگین خان سپه سالار فوج او در عین جنگ از دست
سپاه خود در راج محل مقتول گردید باز بحال ملک پنجاب رجوع نموده میشود زبانی اکثر ثقات
دریافت شد که کل فوج مهاراجه رنجیت سنگه سوای افواجی که در ملتان و پشاور و کاشمیر وغیره
متعین بود قریب هشتاد و پنجهزار سوار و پیاده حیار در لاهور موجود میماند و آمدنی ملک او
قریب دو نیم کرور روپیه بود و انچه در سال از دادن سپاه و دیگر مصارف پس انداز میشد
داخل خزانه میساخت و درین جنگها که سکهان با فوج انگریزی نموده بودند فقط پیاده های فوج
خالصه بودند و سواران آنها در هیچ جنگ مقابله نکردند و مردم تماشابین که بعد از جنگ
اول یا دوم برای دیدن مقتولان طرفین در صف جنگ رفته بودند میگویند که مقتولان سپاه
انگریزی را در یکجا دفن کرده بودند و لاشهای سکهان را در یکجا قریب ششصد کس را شمار کرده
بودند و سوای آن در جاهای متفرقه که افتاده بودند شمار کردن نتوانستند و همچنین در سه جنگ دیگر
شمار مقتولان ایشان را قیاس باید کرد در بیان شروع ریاست مهاراجه رنجیت سنگه نیز از
از ثقات سکنه دهلی شنیده شد که در عهد میر منو که از طرف محمد شاه پادشاه دهلی بصوبه داری لاهور
لاهور بود سه برادر حقیقی [illegible] بودند یکی چرپا سنگه دومی لهنا سنگه و سومی مها سنگه و این
هر سه برادر از زمینداران خورد بی نام و نشان در یک موضع از مواضعات لاهور شریک و پتی دار
بوده مالگذاری آن بشمول دیگر شرکا در سرکار صوبه دار مذکور میکردند چرپا سنگه که برادر کلان آن
هر سه برادر و مرد چالاک و هوشیار بود حرکات کرده از سرکار بتعهد آن موضع مشترک بنام خود
نمود و خراج آنرا داخل سرکار می ساخت تا مدت سه چهار سال بسبب تردد کردن قرار واقعی
آن ده خوب منتفع شد و فی الجمله تعارفی در راه و رسم با متعهدان دیگر نیز بهم رسانید و از راه بلند حوصلگی

دوسه ده دیگر کنجابسی را اجاره گرفت و بخوبی بند و بست آن نمود و فائده مستد به برداشت و بعد زمان قلیل قبولیت یک علاقه را که بجمعیت یک لک روپیه بود نوشت و زود از کیفیت و کنه تعلقداری و تحصیل ملک کما حقه واقف گشته از تعلقه داران معتبر و نامی شد آخر کار بقدر پنج شش لک روپیه را مالگزار سرکار شده و پرورده خود را درست کرد و صد و صد پیاده و چهل پنجاه سوار را نوکر خود داشته مثل زمینداران کلان بسر میکرد تا اینکه میر منو صوبدار لاهور قضا کرد و چندی زوجه بیوه او انتظام صوبه لاهور کرده آمدنی ملک را مثل شوهر خود هر سال در سرکار پادشاهی ارسال میساخت و بعد فوت محمد شاه نوبت سلطنت باحمد شاه رسید سلطنت دهلی بسبب فتنه پردازی غازی الدین خان وزیر ابتر و ضعیف گشت و علی گوهر پسر پادشاه از پدر ناخوش شد و بقصد تسخیر بلاد شرقیه بطرف بهار رفت و در انجا تا چند ماه در جنگ میران پسر جعفر علیخان صوبدار بنگاله و بهار مشغول ماند الغرض بسبب فتور و بی انتظامی سلطنت صوبداران و عاملان آمدنی ملک را در سرکار پادشاهی نفرستاده و بلا خوف و خطر بتصرف خود می در آوردند چنانچه چرساسنگه و هر دو برادرش که باخود متفق و شریک در تعلقداری بودند تا چند سال بغاوت ورزیده یک حبه نه بزوجه میر منو که بنام صوبدار لاهور بود دادند و نه در سرکار پادشاهی فرستادند بدین سبب صاحب زر و فوج گردیده و هرگاه وزیر مذکور بغدر و فریب احمد شاه و پادشاه را قتل کنانید و علی گوهر پسرش پادشاه شده در دهلی آمد و سرداران مغلیه مدار المهام سلطنت او [illegible] مرزا نجف خان که بخشی و مدار المهام سرکار پادشاهی شد بکل عاملان و زمینداران دور و نزدیک برای فرستادن خراج ملک تاکید و تهدید نوشت و بعضی را تنبیه و استیصال کرد و برخی را در دار السلطنه دهلی طلب نمود چنانچه در همان ایام چرساسنگه و هر دو برادرش بشمول دیگر زمینداران مالگزاران لاهور در دهلی حاضر شدند مرزا نجف خان زر کثیر از آمدنی ملک که در تصرف ایشان بود بابت سنین ماضیه از ایشان طلب ساخت و با وجود داخل کردن زر بسیار در سرکار پادشاهی

سرکار پادشاهی ایشان را از محاسبه نجات نشد این هرسه برادر از خوف سیاست مغلیه نهایت
ترسان و لرزان میماندند تا آنکه بخدمت شرف الدوله که یکی از سرداران تورانی و دوست
بخشی الممالک مرزا نجف خان بود تعارفی پیدا نمودند و چندی در خدمت سردار مذکور
آمد و رفت کرده او را مربی خود ساختند شرف الدوله که از بس جوانمرد و با مروت بود
برحال تباه این هرسه برادر که غریب الوطن و بانواع صعوبت مبتلا بودند ترحم نموده در
خدمت نواب نجف خان سفارش کرد مرزا نجف خان که ممنون احسان شرف الدوله
بود چنانچه شمه ازین حال عنقریب مرقوم خواهد شد بپاس خاطرشان از محاسبه این هرسه برادر
درگذشت بلکه خلعت بحالی علاقه که سابق نامزد ایشان بود داده با عزت و حرمت
رخصت لاهور ساخت و این هرسه برادر در وطن خود رسیده در تردد تحصیل علاقجات
خود که سپرد حاصل بود بدستور مشغول گردیدند و بمساعدت بخت در زمان قلیل از آمدنی ملک
چنان طول هم رسانیدند که صاحب هزار دو هزار سوار و پیاده گردیدند و تا حیات مرزا نجف خان
بارسال خراج و دیگر اسباب پیشکش در خدمتش او را از خود راضی و خوشنود میداشتند تا آنکه
بعد فوت مرزا نجف خان که مرد دانشمند و صاحب تدبیر و شجاع بود و فتور عظیم در دهلی رو داد
و کل سرداران مغلیه از اقربا و رفقای خان مرحوم بسبب نا اتفاقی در قتال و جدال از دست
یکدیگر کشته شدند و چون از سرداران مذکور کسی از خوف و هیبت شان مجال تمرد و سرکشی
نداشت میدان خالی [illegible] اولی العزمی و صاحب شوکتی در سرکار پادشاهی نماند
غلام قادر خان پسر ضابطه خان خلف نجیب خان افغان که از مدت درکمین نشسته جویای
قابو و وقت بود در چنین حین فرصت قرین کمر بنمکحرامی بسته ناگاه از کمین گاه برجسته
با فوج روهیله در شاهجهان آباد رسیده در شهر و قلعه بند و بست خود کرده قلعه را باجاروب
غارت برروفت و با پادشاه و شهزادگان گستاخی و بی ادبی آنچنان کرد که رعب سلطنت
بالکل نماند و بناهنجاری و بدکرداری افاغنه رونق خاندان تیموریه بعد از خرابیها که از دست

وزیر سابق الذکر شده فی الجمله از سعی و کوشش مرزا نجف خان بهادر و دیگر سرداران مغلیه تیمراهی
او آغاز شده بود باز درهم و برهم گشت و کسی را توجه و التفات بحال عمال و زمینداران دور دست
نماند لهذا مالگزاران سرکار پادشاهی راجپوتها که از پای تخت دور بودند بازنان در روغن افتاد
و هریکی به خراج ملک متصرف شده امیری و صاحب فوجی شد و درهمان ایام چرساسنگه و برادرانش
خود را بخطاب راجگی مشهور گردانیده سپاه را بیش از بیش نوکر داشتند و به نسبت دیگر سکهان
لاهور صاحب نام و نشان شدند و بعد فوت چرساسنگه و لهناسنگه که لاولد بودند ریاست
کل به مهاسنگه برادر سومی رسید و مهاسنگه سه پسر داشت یکی رنجیت سنگه و دو دیگر و چونکه رنجیت سنگه
اکبر اولاد مهاسنگه و صاحب اقبال بود بعد فوت پدر خود بر ریاست پدر و هر دو عموی خود
چرساسنگه و لهناسنگه رئیس بالاستقلال شد و چون نیر اقبال و طالع او در ترقی و اوج بود
ریاست موروثی ترقی کرده و از هر طرف میدان را خالی یافته فوج معتدبه از سوار و پیاده
سکهان همقوم خود ملازم داشت و بداد و دهش فراوان و سعی و کوشش نمایان رفته رفته بر
تمامی ملک پنجاب بلا مانع و مزاحم متصرف گشت و بعد از تسلط و انتظام در ملک پنجاب و فراهم
نمودن خزانه بسیار و نگهداشت فوجی جرار و آراستگی توپخانه آتشبار طاقت و زور ملک گیری
بهم رسانید و در مدت قلیل صوبه ملتان و پشاور و کاشمیر و غیره ملکهای کوهستانی را از افغانان بزور
شمشیر گرفته بران قابض و متصرف گشت و خطاب او از راجگی بمهاراجگی مشتهر کردید بلکه در آخر پادشاه
می گویانید در بیان شمه از حال شرف الدوله [illegible] درانی که ذکرش بالا
گذشته چون ذکر این سردار با وقار بالا گذشته بود ذکر بعض از حال ایشان درین مقام مناسب نمود
باید دانست که نام شرف الدوله قاسم جان باجیسم است و متوطن خاص بخارا و فتنه جلی گوهر
در عهد شهزادگی و ولی عهدی از احمدشاه پادشاه پدر عالیمقدار خود ناخوش شده بطرف بلاد
شرقیه توجه نمود و بقصد تسخیر صوبه بهار و شهر پتنه سعی و کوشش مبذول نموده درین هنگام نواب خادم حسینخان
حاکم پورنیه نواسه مهابت جنگ هم با فوج خود برای امداد همرکاب شهزاده موصوف بود و بطمع

و بطرف دیگر صادق علیخان عرف میرن پسر میر جعفر علی خان ناظم بنگاله مع فوج انگریزی در
مقابل لشکر شهزاده با سپاه انبوه و توپخانه ذاتی خود افتاده میخواست که شهزاده را از تسخیر صوبه بهار
که در عمل او بود بحمایت فوج انگریزی و خود باز دارد دو و سه جنگ هم فیمابین واقع گردید و تا الوقت
غالب از مغلوب متمیز نمیشد درهمان ایام مرزا قاسم جان سردار مذکور با جمعیت پانصد سوار
همقوم خود بقصد رفاقت شهزاده از لاهور آمده قریب بعسکر شهزاده رسید و درین وقت لشکر
شهزاده قریب پتنه مقابل فوج حریف افتاده بود گویند احمد شاه پادشاه دهلی به لارد کلیو
گورنر کلکته نوشته بود که شهزاده علی گوهر فرزند ما را که ناخوش شده بدان طرف رفته است بهر طوری که
مقدور باشد روانه این صوب نماید لهذا فوج انگریزی که در مقابل شهزاده بود قتال با فوج او میکرد
محض بپاس خاطر ناظم بنگاله همراه میرن مذکور بود و میخواست که شهزاده را خواه ناخواه بجناب
بی آنکه او را صدمه و آسیبی برسد در قابو آورده صحیح و سالم با عزت و احترام روانه شاهجهان آباد
بحضور پادشاه ممدوح نماید هنوز این امر از قوت بفعل نیامده بود که فلک شعبده باز بازی دیگر
بر روی کار آورد که شرحش عنقریب می آید الغرض مرزا قاسم جان بعد رسیدن در آنجا قصد کرد
که فردا بملازمت شهزاده فائز گردد و درخواست همرکابی و حاضرباشی حضور او کند و بوقت شب
با همراهیان خود مشوره نمود که بوقت ملازمت چه چیز بنذر شهزاده باید گذرانید درهمین فکر و تردد
بود که زبانی باشندگان آنجا شنید که در فلان موضع که از اینجا بفاصله پنج شش کروه است رسد غله و
چاره جانوران لشکر میرن [illegible] رسیده است مردم همراهی رسد شب در آنجا منزل کرده صباح روانه
لشکر خود خواهند شد مرزا قاسم جان بمجرد شنیدن این حال دو صد سوار همراه عالم جان برادر خرد
خود کرده برای انتزاع کرده آوردن رسد فرستاد سواران تورانی برق وار رسیده و بر مردم
میرن که غافل در خواب بودند شبخون زده تمامی اسباب رسد را مع دو زنجیر فیل و چهار مهار
اشتر و پنجاه راس گاوان و چهار و پنج سر از مقتولان مخالف تراشیده در لشکر خود آوردند
علی الصباح قاسم جان بملازمت شهزاده رسیده افیال و غیره اسباب رسد حریف را مع سرها

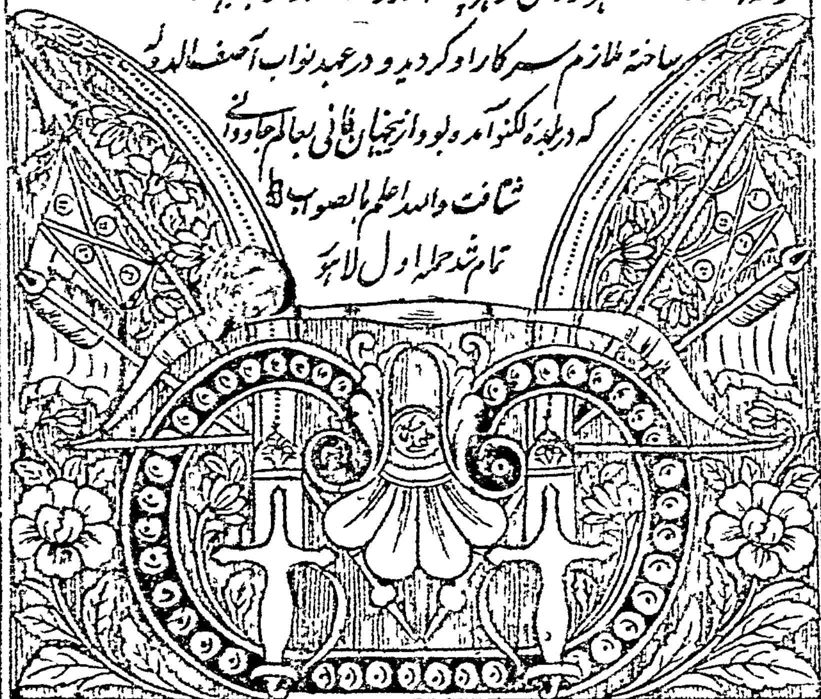
بند رگذرانید شهزاده ازین حسن خدمت مرزا قاسم جان قبل ازین که ملازم سرکار او شده باشد بسیار خوش گردید خصوصا از یافتن شتران بار برداری وغیره زیراکه بسبب نبودن بار برداری خیمه خاص حضور بر جا بودن ونزگاوان بار میشد بهر کیف همان روز شهزاده بجلدوی این خدمت نمایان قاسم جان را بعنایت خطاب شرف الدوله و خلعت سرفراز فرمود و حسب اتفاق از قضا وقدر در شب دوم یا سوم از ورود سردار مذکور در اردوی شهزاده در عین تیرگی شب برق جان ستان بر میرن افتاد گویند میرن بعد تناول طعام شب برای استراحت بر پلنگ دراز شده بر حسب معمول افسانه از قصه خوان می شنید و دو خادم پای او را میمالیدند که یک ناگاه آتش برق در خرمن هستی او افتاده راهی ملک عدم شد و آن هر دو خدمتگار مع افسانه گو بمعیت آقای خود نیز راه فنا پیمودند و تا مدتی ازینحال کسی را از خدم و حشم او اطلاع نشد و معمول بود که بعد دو ساعت تبدیل خدمتگاران میرن میشد چون دو خدمتگار در خیمه او رفتند او خدمتگاران سابق را مع قصه گو بر فراش عدم غنوده یافتند دفعة شور و اویلا و واحسرتا برداشته افسران لشکر را خبر کردند هر چند ایشان بنابر مصلحت حال مردن میرن را مخفی داشتند وعلی الصباح لاش بیجان او را لباس معمولی پوشانیده و بر هودج فیل نشانیده و از انجا بطرف راج محل برای کفن و دفن روانه ساختند تا فوج حریف شادان و لشکر ما هراسان نشود و باوجود این همه تکلف که کردند همان ساعت در لشکر او اینخبر شائع شد و رفته رفته در لشکر شهزاده هم رسید علی الصباح شرف الدوله اینخبر را شنیده بحضور شهزاده حاضر [illegible] بنگه شهزاده ازینخبر آگاه کردد عرض کرد که حضرت را مبارک باشد شهزاده پرسید این چه مبارکباد است عرض کرد شب بر میرن دشمن حضور برق افتاد و او تصدق سر مبارک شد و همین وقت لاش او را باین تکلف روانه راج محل ساخته اند گویند بعد سوخ این واقعه افسران فوج انگریزی پیغام صلح وآشتی بخدمت شاهزاده فرستادند و انچه مناسب وقت بود از تعظیم و تواضع نسبت بشهزاده بعمل آوردند و جنگ را موقوف نمودند و از آنوقت بپاسداری شهزاده می کوشیدند چنانچه بهزار اشرفی لاله دهلیو

از شهر خود بحضور شهزاده فرستاد غرض از بن همه مراعاتیکه گورنر مذکور نسبت بشهزاده در وقت که
بی سر و سامانی و دوری از پدر خان ومان خمد بود کر دتخمی بود که عنقریب سرسبز شده بار آورد تفصیل
این اجمال طولانی است مگر خلاصه آن اینست که مقارن اینحال خبر رسید که احمد شاه پادشاه از مکر
وزیر غازی الدینخان کشته شد و صاحبان انگریز حسب استدعای شهزاده در همان سفر در
موضع کهتولی جناب ایشان را بر تخت سلطنت هندوستان نشانیده نذرها گذرانیدند و چند لک روپیه
پیشکش و نذر از عالیجاه میر قاسم علیخان که او را بعد معزول ساختن میر جعفر علیخان ناظم
بنگاله وغیره ساخته بودند دهانیدند و نیز شاهزده لک روپیه سال از آمدنی ملک بنگاله و بهار برای
پادشاه جدید مقرر نمودند و عالی گوهر یعنی شاه عالم پادشاه از اطراف بهار خوش و خرم نهضت
فرموده در اله آباد رونق افروز شد و قریب دو سال در آنجا اقامت فرمود و بهنگام قیام پادشاه
در اله آباد لارد کلیو از کلکته آمده نقد و هدایای قیمتی ولایت از طرف کمپنی انگریز بهادر بحضور پادشاه
گذرانید و درخواست دیوانی هر سه صوبه یعنی بنگاله و بهار و اوڑیسه نمود پادشاه بموجب وعده
که سابق بوقت تشریف داشتن در اطراف پتنه با افسران فوج انگریزی کرده بودند دیوانی
صوبه های مذکوره بنام کمپنی نوشته داد گویند اگر شاه عالم در اله آباد تشریف میداشت بعد
غلام قادر خان روهیله مبتلا نمیشد مگر پادشاه بموجب ترغیب ارکان دولت و هم بمقتضای حب
وطن بشاهجهان آباد که پای تخت سلاطین تیموریه از آبا و اجداد کرام او بود تشریف برد و در آن
ایام تمامی علاقجات اطراف [illegible] ملک در خاص شهر هم سوای قلعه مبارک در تصرف و عمل جاتان
بهرت پور بود چونکه شرف الدوله مذکور از حین ملازمت هم رکاب پادشاه بوده بهر کاری خدمتیکه
مامور میشد بجا می آورد و عمل جاتان و حکومت این قوم که ناگوار طبع اقدس پادشاه بود برای دفع و اخراج
شان شرف الدوله را فرمود چنانچه سردار مذکور جمع سواران همراهی خود که اکثر از برادران و اقربا و
عزیزان او بودند جنگیده عاملان جات را از اکثر علاقجات و اطراف دهلی گریزانید و اخراج کرد تا آنکه
راجه بهرت پور بدریافت این حال در خشم شده بقصد استیصال تورانیان با پنجاه هزار سوار جات

سوار شد و این نایب درین مهم قسم خورده بود که تا تورانیان را استیصال نکنم و هزیمت ندهم
طعام خوردن بر من حرام است و سواران شرف الدوله از ثلث فوج جاتان هم کم بودند مگر تورانیان
بمقتضای کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة غالب آمده جاتان را شکست فاحش
دادند گویند نایب راجه مذکور که مردی جری و جسیم و زورآور بود از صفوف فوج خود پیش اسپ
را دوانید و خطاب بلشکر تورانیان کرده نعره بزد و گفت هر کسی که از شما سردار باشد بمقابله
من بیاید تا قوت و زور او را بیازمایم شرف الدوله بمجرد شنیدن این کلام اسپ را مانند
برق در مصاف جولان داده بمقابله حریف درآمد و گفت منم آنکس که تو او را می طلبی
سردار مذکور را از وجاهت ظاهری و آراستگی ساز و یراق شرف الدوله ثابت شد که در حقیقت
همین کس سردار لشکر تورانیان است اسپ را با اسپ شرف الدوله قریب آورده شمشیری
بر شرف الدوله انداخت شرف الدوله که در فن سپاهگری و شهسواری ماهر و کامل بود از خانه
زین جدا شده حمله حریف را خالی داد فقط بر پنجه دست چپ او که بر قاش زین داشت شمشیر
رسیده مجروح ساخت و بعد خالی دادن حمله حریف فوراً در خانه زین آمده و تیغ را از غلاف
کشیده چنان بر کتفش زد که تا کمر دو پاره شد و بر زمین افتاد محمد بخش خان اکبر اولادش بود دوید
سر پرغرور سردار جات را بریده در سر نیزه کرده بلند ساخت فوج جاتان با وجود کثرت سردار
خود را بر سنان نیزه دیده هراسان گشت و بگریخت جمیع نقد و اسباب که در لشکر غنیم بود بدست
تورانیان درآمد و هر افسری از ایشان صاحب الوف [illegible] و خیمه و خرگاه شد شرف الدوله
که مرد دانا بود فهمید که تورانیان اکنون صاحب دولت و ثروت شده اند حکم من بجا نخواهند آورد
و بدین سبب در فوج همیشه خلل و فتور خواهد ماند بهتر آنست که یکی از شهزادگان در لشکر باید داشت
تا از حکم او احدی را مجال سرتابی نباشد پس بدین اراده بحضور پادشاه رفت و بعد گذرانیدن
نذر فتح عرض کرد که در فوج بودن کدام شهزاده مناسب است پادشاه گفت کدام از شهزادگان
مالیاقت این امر ندارد شرف الدوله عرض کرد که اگر شهزاده نباشد یکی از معتمدان درگاه را بعهده

بعده بخشیگری سرفراز فرموده معین سازند از حکم بخشی هم کسی سرکشی نخواهد کرد پادشاه فرمود
نزد من از شما معتمدی نزدیکر نیست شمار اخلعت بخشیگری میدهم شرف الدوله اندیشید که اگر این
خلعت بخشیگری بپوشم افسران فوج خواهند گفت که برای همین کار بحضور پادشاه رفته و بدر حضرت
خود خلعت بخشیگری پوشیده آمده است اولی آنست که شخصی دیگر را برین خدمت مقرر کنانیده
همراه خود باید برد شرف الدوله بعد بجا آوردن آداب عرض کرد که از فدوی انجام این
خدمت نخواهد شد زیرا که از خبرگیری فوج فرصت ندارم صلاح دولت آنست که مرزا نجف خان را
که از خاندان جلیل القدر و از چندی با سید پرورش و پرداخت بر در دولت حاضر است طلبیده
خلعت این خدمت مرحمت شود لایق این کار همین شخص است زیرا که شجاعت و شعور هر دو دارد
پادشاه این رای را پسند کرده فرمود که همین وقت ایشان را بیارند شرف الدوله نزد نجف خان بهادر
رفته گفت که من تا این وقت از خدمتگذاری جناب قاصر و نادم بودم اکنون قابو یافته از پادشاه
خدمت بخشیگری را برای آن صاحب مقرر کنانیده ام بسم الله برخیزید و همراه من شوید
الغرض پادشاه مرزا نجف خان بهادر را بخشی فوج مقرر کرده روانه لشکر ساخت
شجاعت و بهادری مرزا نجف خان که در شاهجهان آباد کرده بود از بس شهرت دارد
و مستغنی از بیان است و مرزا موصوف بهمین سبب بسیار محبت و اخلاص نسبت بشرف الدوله
میداشت و بر قرآن شریف مهر کرده بود که اگر مرا ایشان هم میسر خواهد شد نصف آنرا تواضع
شرف الدوله و عسکر خواهم ساخت و باظهار معین الدین حسین خان بهادر
که یکی از مبرکان شرف الدوله اند چنان دریافت شد که شرف الدوله مرزا قاسم جان
بهادر بذات خود از بخارا اول در سمرقند آمده رفیق حاکم آنجا شده و در مزاج حاکم چندان
دخلت بهم رسانید که مدار المهام کل ریاست او کرده بود مدتی در آنجا بخوبی و خوشحالی
گذرانید و چون حاکم سمرقند در شکارگاهی که برای صید رفته بود بیک ناگاه بمرگ
مفاجات شکار اجل گردید شرف الدوله بسبب ناموافقت پسر حاکم که همیشه در عسکر

اخراج و استیصال او می ماند ماندن در سمرقند مناسب وقت ندانسته ازمیدان بخارا
روانه بطرف هندوستان شد هر آنوقت نزد او قریب سیزده هزار اشرفی نقد سوای اسباب
وسامان دیگر بود و چون بلاهور رسید میر منو صوبه دار آنجا که جوانمرد و قدردان اشراف بود
بوقت ملاقات باکمال شفقت و عنایت پیش آمده شرف الدوله را رفیق خود ساخت تا اینکه
بواسطه کتخدائی شان با صبیه مظفر بیگ خان هزاره که از سرداران جلیل القدر آنجا بود گشت
و ملک سنده را در جاگیر شرف الدوله داد چنانچه محمد بخش خان ولد فتح اسد بیگ خان
که تا تحریر این تاریخ در دهلی زنده اند در سنده پیدا شد و پسر دومی شان قدرة الله بیگ خان
مخاطب به اشرف الدوله والد معین الدین حسین خان مذکور هست شد و شرف الدوله را دو
برادر بودند یکی عالم جان و دیگر عارف جان والد نواب احمد بخش خان مرحوم باجمله
شرف الدوله قریب ده سال در لاهور باکمال خوشی و مرفه حالی بسر کرد و چون میر منو صوبه دار
لاهور فوت شد بسبب برهمی و درهمی امور صوبه لاهور بر خاسته خاطر شده با پانصد
سوار بقصد رفاقت شهزاده علی گوهر چنانکه مذکور شد در صوبه بهار رفت و ملازمت حاصل
ساخته ملازم سرکار او گردید و در عهد نواب آصف الدوله
که در بلده لکنو آمده بود از اینجهان فانی بعالم جاودانی
شتافت والله اعلم بالصواب
تمام شد حمله اول لاهور



بسم الله الرحمن الرحیم

تتمه تاریخ لاهور که در سنه ۱۸۴۸ عیسوی سکهان لاهور باز سر بفساد و شورش
در سرکار انگریزی بر داشته بودند قبل ازین نوکر یزخامه وقائع نگار
شده بود که رانی چنده والده مهاراجه دلیپ سنگه والی لاهور را از قلعه خاص آنجا بسبب
فساد و هنگامه پردازی شیخ امام الدین صوبه دار معزول کشمیر که از یافتن خطوط سردار لال سنگه
وزیر مهاراجه صاحب که باصلاح و مشوره رانی صاحبه نوشته بود مردم راجه گلاب سنگه را
در کشمیر دخل نداده باعث خونریزی و مفسده عظیم در آنجا شده بود در قلعه شیخوپوره که
بفاصله یک منزل از لاهور واقع ست بردند و سردار لال سنگه را بعد از معزول ساختن
از عهده وزارت در مقام آگره مقیم ساختند و اکنون که رانی صاحبه را از قلعه شیخوپوره
نیز اخراج کرده در شهر بنارس برده اند بسببی دیگر که عنقریب می آید بیان میکنند مخفی مباد
که سابق ازین تا مدت دراز بعد مصالحه و تصفیه امور سرکار لاهور تمامی نظم و نسق دربار
آنجا از سر هنری لارنس تعلق داشت زیرا که صاحب موصوف ورای داشتن عهده جلیله
رزیدنتی دربار مذکور از طرف سرکار انگریزی بعد معزولی سردار لال سنگه خدمت وزارت
سرکار مهاراجه صاحب سابق الذکر را نیز انجام میداد و چونکه این صاحب از امور ریاست
آنجا کما ینبغی اطلاع داشت بنابران درستی همگی امور از کل و جزو آن دربار
چنانکه باید و شاید می نمود و سرداران آن ریاست را که از وقت مهاراجه رنجیت سنگه
دخیل کار بودند با خود متفق و همواره ساخته چنان قرار داده بود که هر مقدمه ریاست که
در پیش شود آنها دران فکر و غور کرده بجای خود تجویز نمایند اگر تجویز ایشان در رای صاحب
موصوف درست می افتاد حکم باجرای آن میفرمود پس آن سرداران بمنزله ارباب
کونسل آن دربار بودند و خود رزیدنت قائم مقام گورنر جنرل در صیغه همگی امور آن ریاست

در قبضهٔ اختیار خود میداشت و با هر یکی از رئیسان و سرداران آنجا برفق و ملائمت پیش می آمد بدین سبب هیچیک از امرا و رعایای آنجا از مداخلت سرکار انگریزی در ریاست لاهور ناراض نبود و چون سر لارنس صاحب مذکور را عهدهٔ رزیڈنٹی آنجا مستعفی شده بولایت تشریف برده بجای او جناب مستر کاری صاحب بهادر مقرر گشت زیرا که این صاحب سابق در وقت وقوع محاربات فیمابین سکهان و سرکار انگریزی سکرتر خاص نواب گورنر جنرل لارڈ هاردنگ بهادر بوده نیز از جمیع امورات سرکار لاهور بخوبی وقوف داشت بلکه در انعقاد مصالحه فیمابین هر دو سرکار و تحریر عهدنامها و شروط آن صاحب موصوف و سر هیجر لارنس مذکور واسطه شده بوده لحاظ این همه مراتب صاحبان کونسل کلکته کاری صاحب موصوف را که داخل کونسل آنجا شده بود بر عهدهٔ رزیڈنٹی و وزارت دربار لاهور مقرر نمو فرمودند و این صاحب نیز مثل رزیڈنٹ سابق همه امور آنجا را با کمال هوشیاری و بیدار مغزی حسن انجام و انصرام مینمود ولیکن چون بعد از فوت مهاراجه رنجیت سنگه بسبب شامت اعمال ناهنجار دیدهٔ سکهان که ادبار دامنگیر ایشان بود و بقول آنکه بیت چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید بکار امری عجیب و غریب در لاهور از مردم آنجا سر زد که موجب بردن رانی صاحبه از قلعه شیخو پوره در شهر بنارس گردید و تفصیل این اجمال برین منوال است که بعض سرداران بد نفس و خیم العاقبه برای انقاد اعدام تمامی صاحبان انگریز از حکام و افسران فوج که در لاهور بودند خانسامان هندوستانی ساکن [illegible] سیالکوٹ که کار اهتمام و تیاری طعام صاحبان در انجانه از ایشان تعلق میدارد بطمع دادن زر نقد و جاگیرها با خود متفق ساخته چنان قرار دادند که شما همه مردم عمله این خانه شرکت در روز یکه تمامی افسران فوج و حکام انگریزی که در لاهور اند برای خوردن طعام در انجانه قصد کنند یکروز بیشتر ما مردم را اطلاع دهید تا شما را زهر هلاهل بدهیم و شما آنرا در طعام و شرابهای ایشان داخل کنید و بعد ازینکه از تاثیر زهر آن همه جماعت انگریزان یکبارگی رهگرای کشور عدم و فنا

دعا خواهند در آن زمان هر یکی را از شما بخلاع فاخره و انعامات وافره و جاگیرهای دائمی نسلاً
بعد نسلٍ داده برای دوام شما را مستغنی خواهیم ساخت شاید بیشکی یعنی قبل از بجا آوردن
این خدمت چند هزار روپیه نیز داده باشند تا این گروه بدل مصروف درین کار شوند
باید دانست هر جا که صاحبان فوج انگریزی بکثرت میباشند برای تخفیف اخراجات و سهم برای
اینکه شب بوقت خوردن طعام همه یکجا شده بملاقات یکدگر و هم بتماشای رقص و سماع
مزامیر بهره در خود دلها حظ و سروری بردارند در میان کمپ یک خانه وسیع ساخته همگی اسباب
و سامان طعام و غیره اشربه از صرف زر همین صاحبان که درین خانه شریک می باشند در آن
خانه مهیا و موجود میدارند و برای پختن هر گونه طعام انگریزی در آنخانه باورچیان و خدمتگاران
و غیره عمله و فعله بلازم میباشند و یک یک کس را برین عمله سردار و حاکم بر کل میکنند تا از زر
مردم کار و خدمت گرفته مصارف هر روزه را می نویسانیده باشد چنانچه همین شخص سردار
را خانسامان و این خانه را مسکوت کهر گویند بوقت معین بعد از شام هر روزه صاحبان
در انجا رفته بعد تناول طعام شغل میخوشی می کنند و در بعض اوقات که محفل رقص و سرود در آنخانه
قرار میابد در آنروز تمامی فوج بلکه حکام نیز شریک طعام این خانه میگردند بالجمله عمله مسکوت کهر
که اکثر رذیل قوم و کمینه میباشند با سرداران بطمع زر موافق گشته از راه کورنمکی و سفاهت برین
امر قبیح مستعد و آماده شدند و زر را از آنها گرفته بر حسب عهده و خدمت خود ها تقسیم کرده
گرفتند گویند در پختگی این [illegible] قسم بر حسب عقیده هر یک و نوشتن سرداران اقرارنامه
را برای دادن انعام و جاگیرها بعوض این خدمت بکید و هفته بگذشت و بعد درستی
همه امور حسب دلخواه طرفین و اطمینان خاطر فریقین عزم بالجزم و اراده مصمم آن همه
کوته اندیشان بر آن قرار یافته هر یکی در کمین و جویای وقت بنشست تا اینکه بحسب اتفاق
صاحب مهتمم مسکوت کهر خانسامان آنخانه حکم داد که فردا بتقریب رقص و سرود محفلی در
خانه مذکور منعقد خواهد شد و تمامی صاحبان فوج و حاکمان لاهور در ان خانه مجتمع خواهند آمد

باید که برای هفتاد و هشتاد صاحبان فلان فلان قسم طعام و اقسام حلویات انواع
شراب برحسب معمول تیار باید کنانید خانسامان بمجرد یافتن این حکم باد دیگر خواجه ناشنان
خویش جهت اطلاع این امور رسانید تا این مژده بخانه بعضی از سرداران که شریک
درین راز و مشورا بود بمخفی بوقت شب رفت و خواست که زهر را برای داخل کردن
در طعام مسکوت که از ایشان بگیرد و هم زر را که خاص برای ذات خودش بعمل آوری این امر
وعده کرده بودند بستاند که ناگهان شخصی از شاگرد پیشه یکی از صاحبان فوج با وجود
شریک نبودن در آن صلاح و مشوره از تمامی حالات آن آگاه بود پیش آقای خود
همان ساعت رفته از آن حال آگاه کرد و نیز ظاهر ساخت که فلان فلان کس از خانسامان
وغیره در خانه فلان سردار برای اطلاع دهی از روز ضیافت صاحبان که حکم تیاری
طعام آن روز یافته اند در شب وقت رفته اند و فردای آن که مجمع کل صاحبان در مسکوت
خواهد شد زهر در طعام شان داخل خواهند کرد بنده بدریافت این حال بپاس نمک
حضور را ازین ماجرا خبر کرد اگر بر صداقت کلام من اعتماد نشود همین وقت مردم سرکار را
فرستاد و بسته کاغذات و صندوقچه از مع عمله مسکوت که در خانه آن سردار مجتمع اند گرفتار
کرده طلب فرمایند تا از مضمون نوشتجات ایشان این حال بخوبی منکشف گردد آن صاحب
مع ملازم مذکور خود بمکان مستر کاری صاحب رزیدنت دربار لاهور رفته ازین حال اطلاع
نمود صاحب موصوف بفور شنیدن این ماجرای [illegible] در ورطه حیرت فرو رفت
و باز بخود آمده زود مردم معتبر را برای گرفتار کرده آوردن آن همه مردم و ضبطی اسباب
خانه سردار مذکور فرمان داد گویند دو سه پهره سپاهیان گوره ولایتی بسرکردگی یک کپتان
در آنجا رفته اول آن مکان را محاصره نمودند پس بعد یکان یکان را کتف بسته مع کاغذات
که در آنجا یافتند بحضور رزیدنت حاضر آوردند میگویند از روی بعض کاغذات که
همانزم نوشته بودند حال سازش و اتفاق عمله ضیافت خانه مذکور با سرداران سکه

با سرداران سکه و مستعد و آماده شدن آنها بران کار زشت صاف و صریح معلوم گردید
نیز از سند و قبالجات و اقرارنامه‌های نوشته ایشان بدست آمدند و بعضی ازان مردم بخوف و رجا هم
اقرار شرکت خود دران کار نمودند و حال شمول مکرر اظهار ساختند گویند روزی که جرم
شاکر و پیشه مسکوت کهر و بعض سرداران سکه نزد صاحب رزیدنت بثبوت رسید صباح
آن روز یکشنبه بود و در آن روز عیسوی مذهبان هیچ کار از امور دنیوی نمیکنند
و اکثر اوقات در عبادت مشغول میباشند مگر صاحب رزیدنت بسبب اشتعال غیظ و غضب
حکم کرد که آنهمه مجرمان را برابر استاده کرده از حلق بکشند و قتل نمایند چند بعض از صاحبان فوج
رزیدنت را گفتند امروز قتل کردن این گروه را که روز عبادت ما مردم است موقوف
بر فردا دارند صاحب رزیدنت جواب داد مجرمان را خصوصا چنین جرم سنگین که سبب خونریزی
حکام و دیگر قوم ایشان بوجه از راه مکر و فریب شده باشد بسزا و سیاست رسانیدن
عین عبادت و حکم خداست و هم موافق قول حکما بیت سنگ در دست و مار سر سنگ
سست رائی بود فسوس و درنگ * الغرض همان روز یکشنبه آن همه را رسن در گلو
بسته از حلق بکشیدند تا موجب عبرت و خوف دیگران شود گویند منجمله آن اجل رسیدگان
شخصی باشنده کشمیر بود چون نوبت قتل او رسید عرض کرد اگر جرم من معاف گردد
دیگر رازدار نام کسانی را که درین امر شریک بودند نشان دهم صاحب رزیدنت مصلحة عفو
او را معاف فرمود و [illegible] ان بر ملا نماید او نام دیگر کسان را از سرداران لاهور از انجمله
نام رانی جنده را نیز گرفت و گفت رانیصاحبه قریب دو لک روپیه را بشاکر و پیشه مسکوت کهر
بشرط تقدیم این خدمت دادن قبول کرده بودند چنانچه چند هزار روپیه هم از سرکار
ایشان بمردم مذکور رسیده مگر عند التحقیق هیچ خط و نوشته رانیصاحبه درین مقدمه یافته نشد
لهذا صاحب رزیدنت خواست که رانیصاحبه را از قلعه شیخوپوره بدربار لاهور طلبیده
استکشاف این امر نماید بنابران خط طلب بنام رانی صاحبه فرستادند و چون او بموجب طلب

روانه لاهور گردید در اثنای راه بمقامی رسید که یک راه ازان بطرف فیروزپور میرفت
و راه دیگر بجانب لاهور چند کمپنی سپاهی بسرکردگی یکی از افسران فوج انگریزی در آنجا
رسیده رانی صاحبه را بطرف قلعه فیروزپور بردند و بعد از قیام چند روز در انجا او را در
لدهیانه آوردند من بعد حکم رسید که رانی صاحبه را از ملک پنجاب خارج کرده در عمل
سرکار انگریزی بمقام بنارس که جای تیرته کلان هنود است برده مقیم سازند چنانچه رانی صاحبه
طوعا و کرها در شهر مذکور رفته تا تحریر حال که اوایل ماه اکتوبر سنه ۱۸۴۹ عیسوی مطابق شروع
ذیقعده سنه ۱۲۶۵ هجری بود در انجا زنده و صحیح و سالم تشریف میدارند و در همان ایام
خبر فوت شدن ایشان که شایع شده بود غلط محض است هرگاه رانی صاحبه در فیروزپور
و یا در لدهیانه متحقق شد که مرا از عمل لاهور و ملک پنجاب خارج کرده در عمل سرکار انگریزی
هندوستان خواهند برد درخواست نمودند که زر نقد و جواهرات و غیره اسباب
من قریب دوازده لک روپیه در قلعه شیخوپوره است آنهمه را طلبیده حواله ام نمایند چنانچه زر
و جواهر و غیره اثاثه ذاتی رانی صاحبه را از قلعه مذکور طلبیده تفویض شان نمودند چون
با اینهمه احمال و اثقال و اجناس و اموال خود در حفاظت فوج سرکاری بمقام بنارس
رسیدند اهالیان سرکار انگریزی بودن این همه نقد و جنس بسیار نزد رانی صاحبه مصلحت
ندانستند بعد تخمین قیمت هر یک رقم جواهر از جوهریان بنارس مع زر نقد بطریق امانت
در خزانه سرکاری نگهداشتند بدین خیال و اندیشه که [illegible] سبب داشتن قدرت بر صرف
زر و جواهر باز بقصد رفتن و فساد نشوند و مشهور است که رانی صاحبه بوقت سوار کردن ایشان
را بقصد بردن در بنارس بفراق ترک وطن مالوف و مفارقت فرزند ارجمند یعنی مهاراجه
دلیپ سنگه بسیار گریه و زاری و قلق و بیقراری نموده از بس تاسف و حسرت هر دو دست
خود را چنان بزور بکمر بر زمین زدند که دستهای شان متورم و مجروح گردیدند و سردار
لال سنگه وزیر معزول در آگره با جمعیت صد دو صد کس از خدم و حشم و سوار و پیاده ذاتی

والی خود مقیم ست چوکی و پهره سرکاری هم بر مکان او میباشد و هرگاه برای کتاب
هوا و یا برای ملاقات صاحبان آنجا سوار میشود چند تا سواران سرکاری برای حفاظتش
همراه میروند و سردار رنجور سنگه و سردار دیانا ته و دیگر سرداران باشتباه شمول و
شریک بودن آنها در مفسده و فتنه پردازی عمله مسکوت کهر نیز نظربند کردیدند و بحضور
مهاراجه صاحب رفتن نمییابند و بعد ازین معامله که مذکور رشد اکنون اعتماد حکام و افسران
فوج انگریزی بر هیچیک از سرداران و سپاه دربار لاهور باقی نمانده چوکی و پهره سپاهیان
گوره ولایتی در محل دیوانخانه خاص و عام مهاراجه صاحب میماند و این سرداران
که از راه نادانی و حمق این چنین فکر برای صاحبان کرده بودند محض عبث و بلا سود
بود چه غرض ایشان ازین تدبیر همین خواهد بود که عمل انگریزی از لاهور برخیزد و باز
اختیار کلی مثل سابق حاصل کردد و این امر بوقوع تدبیر ایشان نیز متصور نبود چه از نبودن
شصت و هفتاد صاحبان مطلب ایشان حاصل نمیشد بلکه هزارها مردم از متعلقان ایشان
در قصاص صاحبان کشته میشدند و عجب نبود که در آن صورت در لاهور قتل عام
میشد و فتنه عظیم برمیخاست فقط در عوض خون دو صاحبان که در ملتان کشته شده بودند
چه قیامت در انجا برپا شد شهر و قلعه سرو از گلوله های هم سوخته و ویران کردیدند اهل قلعه
مقتول و یا اسیر گشتند در بیان سبب نزاع و جنگ کردن افواج
انگریزی با دیوان [illegible] مولراج صوبه دار ملتان پسر سانول سنگه
بدانکه سانول سنگه نامی پدر دیوان مولراج از عهد مهاراجه رنجیت سنگه بصوبه داری
ملتان منصوب و مامور بود و سال بسال زر مالگزاری صوبه ملتان را تمام و کمال
در سرکار لاهور میرسانید و فارغخطی بیباقی سال تمام از اهلکاران سرکاری گرفته
پیش خود میداشت و هم ملک از حسن تردد و انتظام او آباد و سرسبز و رعایا از عدل
و انصاف او خیلی خوشنود بوده خود نیز در همه امور تابع و فرمان بردار دربار بوده [illegible]

میماند بدین سبب اهالیان سرکار بر حال او مهربان بودند و بعد فوت او صوبه ملتان بمولراج پسرش که دخیل در امور ریاست پدر خود بود و عهده دیوانی آنجا تعلق میداشت تقرر یافت و او هم مثل پدر خود در ارسال خراج توقف نمی نمود و مدام در انتظام ملک مصروف بوده بحزم و هوشیاری از آشوب و فتنه و فساد سرداران لاهور محفوظ میماند و معلوم همگنان است که همین سرداران و سپاه ملک پنجاب بعد از مهاراجه رنجیت سنگه بسیاری سرداران با نام و نشان قوم خود را قتل و بسا خاندانها را تباه و برباد کرده اند و باقیماندگان ایشان گو بالفعل قدرت و طاقت آن ندارند که خود کسی را قتل و غارت کنند مگر تاهم بفریب و حیله خواهان بربادی یکدیگر میباشند چنانچه سرداران دربار لاهور که در امور ریاست و هم در مزاج رزیدنت آنجا فی الجمله مداخلت داشتند در پی تخریب مولراج افتاده خواستند که او را ببهانه گرفتن محاسبه بدربار لاهور طلبیده قید و ذلیل و خوار سازند لهذا او را باجازت رزیدنت از ملتان در لاهور طلبیدند مولراج حال مافی الضمیر ایشان دریافته در رفتن بلاهور تامل نمود و چون اهلکاران در طلب و اصرار و مبالغه نمودند او گفته فرستاد که من بدون ذمه داری صاحب رزیدنت در لاهور حاضر شدن نمیتوانم اگر صاحب ممدوح مرا بعد از اطمینان طلب فرماید بالراس و العین حاضر شده و حساب را فهمانیده زر ذمه خود را که خواهد بر آید ادا خواهم ساخت چنانچه درخواست او بحضور رزیدنت منظور گردید و دو صاحب را از [illegible] انگریزی در ملتان فرستاده مولراج را در لاهور طلب فرمود دیوان مذکور همراه افسران مذکور آنجا حاضر شده محاسبه را از ابتدای صوبه داری خود لغایت حال باهل دفتر فهمانید و آنچه از قلیل و کثیر ذمه او بر آمده بود همانجا ادا ساخته فیصلنامه و فارغخطی مهری اهلکاران حاصل نمود و بعد از رخصت شدن از رزیدنت بهادر و مهاراجه دلیپ سنگه وغیره کارپردازان آنجا بملتان معاودت کرد و چون سرداران لاهور رانیامدن دیوان مذکور از

از طلب خودشان بدون ذمه‌داری صاحب رزیدنت ناگوار گردید لهذا خواستند که او را
باز بکدام حیله در لاهور طلب داشته در محصه اندازند چنانکه بعد از صلاح و مشوره او را طلب
داشتند تا آمده حساب ایام صوبه‌داری پدر خود ساونمل سنگه را از عهد مهاراجه رنجیت سنگه لغایت
روز وفاتش بفهمانند او در جواب نوشت پدرم ساونمل سنگه حساب هر ساله مع زر مالگزاری
در سرکار می‌فرستاد و رسیدات آن گرفته نزد خود موجود و مسدی داشت چنانچه بقول آنها رسال
میدارم و اگر با اینهمه شما را در حساب پدرم شکی و شبهتی باشد آنرا از دفتر سرکاری دریافت
نمایید و علاوه فهمیدن حساب پدرم از من نمی‌باید حساب وقت صوبه‌داری اش تعلق
بخودش داشت نه از من بهر کیف اکنون آمدن من در انجا ضرورت ندارد اما کاران دربار
لاهور انچنین تحریر او را محمل بر تمرد و سرکشی او نموده از صاحب رزیدنت اجازت عزل
او از صوبه‌داری ملتان و تقرر دیگری بجای او خواستند و حسب اجازت صاحب موصوف
فرمان معزولی بنام دیوان مولراج از صوبه‌داری ملتان نوشته سردار کهان سنگه را حکومت
انجا مقرر کردند و او را همراه دو کس از افسران فوج انگریزی کرده روانه ملتان ساختند
تا صاحبان موصوف در ملتان رفته کلیدهای قلعه و خزانه انجا را از حاکم معزول بحاکم
منصوب دهانیده و بندوبست عمل و دخل در صوبه مذکور بکنانند و چون سردار کهان سنگه
آن هر دو افسر بملتان رسیده در خیمهای خود که بیرون قلعه نصب کرده بودند فرود آمدند
دیوان مولراج از سر [illegible] بنا بر پیش آمده رسم احوال پرسی و دعوت بحسب شایان و
رتبه بعمل آورد و بعد از دو سه روز افسران مذکور به دیوان مولراج گفته فرستادند که
ما بین فرودگاه ما و قلعه جایی قرار دهند تا فردا ما و شما حاضر شده در آنجا رفته بعد از ملاقات
با یکدیگر احکام سرکار را بشما تبلیغ نماییم مولراج گفته فرستاد که بموجب رایهای آن صاحبان
فلان مقام را که در وسط واقع است برای ملاقات قرار دادم فردا فلان وقت در آنجا
حاضر خواهم شد باید که شما صاحبان نیز در انجا قدم رنجه فرمایند الغرض فردا بر وقت معین

دیوان مولراج با دو سردار خود از سکهان در مقام مذکور رفته با افسران که چند لمحه پیشتر
در آنجا رفته بودند ملاقات نموده نشست صاحبان بعد از استفسار خیر و عافیت از طرفین
و ذوق و شوق رسمیه بمولراج فرمودند که ما هر دو صاحبان صرف برای همین امر او سردار کهان سنگهه
صوبه دار حال ملتان آمده ایم تا فرمان معزولی بشما داده کلید های قلعه و خزانه سرکار را از شما
بسردار مذکور رسانیده دهیم پس شما را لازم است که زود دی تعمیل این حکم نمایید مولراج گفت
کلید ها موجود و حاضر اند مرا در دادن آن بسردار کهان سنگهه هیچ عذر و تامل نیست مگر از
قدیم الایام از سلاطین و حکام پیشین در صوبه ملتان دستور است که هر گاه کدام صوبه دار جدید
از طرف سرکار مقرر شده می آید صوبه دار معزول و منصوب هر دو بدرگاه شیخ بهاء الدین زکریا
ملتانی رفته کلید را بصوبه دار جدید تفویض مینمایند درین صورت سردار کهان سنگهه را باید که
همراه من بدرگاه مذکور رود من کلیدها را بلا تامل تفویض او نمایم که ظهور این امر موجب میمنت
طرفین متصور است صاحبان انگریز که معتقد درگاهها و اینچنین رسوم نیستند متبسم شدند مولراج
گفتند که این چه سخن بیهوده و حماقت را پیش صاحبان میگویی بدرگاه فلان درویش
رفتن و کلید ها را در آنجا سپردن چه معنی دارد امور ریاست را با درگاه چه علاقه است معلوم
میشود که در دادن کلید عذر و حیله میکنی در حق تو بهتر است که کلید ها را همین ساعت روبروی
ما هر دو صاحبان بکهان سنگهه حواله نمایی و بدون دادن کلید از اینجا رفتن نخواهی یافت
مولراج که مرد متحمل و تامل اندیش بود کلام افسران از [illegible] برافروخته نشده بملایمت
جواب بصاحبان داد و گفت من دستور این ملک را بحضور شما صاحبان ظاهر کردم
نه برای دادن کلید ها حیله نموده ام بهر کیف هر چه مرضی شما صاحبان خواهد بود بران عمل خواهم
نمود مگر سرداران سکه که همراه او بودند گفت و گوی صاحبان را شنیده بسیار افروخته و برهم
شده مولراج را ملامت کردند و گفتند که تو سخت بی غیرت هستی این چنین کلام سخت
و درشت انگریزان را شنیده هیچ نمیگویی بلکه کلام خوشامد و مدارا میکنی از زندگی که

که داری مروت بهتر است ما را زیاده ازین تحمل کلام ایشان نیست که ترا بی وقوف و احمق قرار دادند صاحبان که بخوبی کلام سرداران را نفهمیده بودند از مولراج پرسیدند که همراهیان شما با شما چه گفتند مولراج خلاصه گفتگوی آنها را بصاحبان فهمانید که مرا ملامت و سرزنش کردند که توچرا بصاحبان که ترا به بی وقوفی و حماقت منسوب کردند جواب سخت نمیدهی و برای چه خوشامد شان میکنی صاحبان متوجه بسرداران شده گفتند که بجز این نیست که شما نوکر و تابع هستید این چه تبه دارید که در گفتگوی با صاحبان دخل کنید و زبان بلاف و گزاف کشائید خیر آنچه گفتید گفتید آینده خاموش باشید سرداران که از سکهان و خوش مزاج و مغلوب الغضب بودند متحمل کلام سخت صاحبان نشده بی آنکه از طرف مولراج ایما و اشاره شده باشد جواب صاحبان را بشمشیر دادند یعنی بمجرد شنیدن سخن آنها در حق خود شمشیرها را از نیام کشیدند و یک صاحب را که موسوم بمستر اندرسین بود بضربهای متواتر از جان کشتند و صاحب دیگر را مجروح ساخته قید نمودند و بعد چنین سفاکی و جرأت بی محل از آنجا برخاسته و مولراج را همراه خود گرفته بقلعه آمدند مگر مولراج بمشاهده حال کشته شدن صاحبی و مجروح شدن دیگری غرق بحر تردد و تشویش گردیده بخود فهمید که این امر بدون رضا و ایمای من واقع شده و لیکن اهالیان سرکار انگریزی این خونریزی را در نامه اعمال من نوشته منسوب بمن خواهند نمود و در عوض این جرم بر سر من قیامتی برپا خواهند ساخت بهتر این است که در لاهور بحضور صاحب رزیدنت بهادر حاضر شده بحلف و شهود حقیقت حال را ظاهر نمایم و بعد شنیدن این حال صاحبان را اختیار است خواه مرا مجرم قرار داده بعوض خون صاحب مقتول بکشند و یا دائم الحبس سازند و یا مرا معذور و بی قصور انگاشته بگذارند زیرا که اگر درین صورت از سرکار انگریزی باغی و منحرف گشته در ملتان بنشینم حفظ جان و مال و صیانت اهل و عیال محال بنظر می آید و مرا چه یارا و کدام زور و طاقت که مقابله افواج انگریزی کنم او درهمین فکر و اندیشه بود که آن هر دو سردار که باعث آن خونریزی شده بودند و هم دیگر

سرداران و افسران افواج او که اکثر سکهان و افغانان بودند فراهم شده و بر باقی تصمیم
مولراج اطلاع یافته او را گفتند که تو چرا مثل زنان و نامردان از جنگ می ترسی و اینقدر
چرا پس و پیش و اضطراب میکنی اگر تو از مقابلهٔ انگریزان میترسی برو و در گوشهٔ قلعه بنشین ما
دانیم و جنگ دانا که ما زنده ایم و جان در تن داریم بتو آسیبی نخواهد رسید اول مردن
آخر مردن پس ازین که خود را در دست انگریزان بسپاری و بذلت و خواری از دست
ایشان کشته شوی بهتر آنست که مردانه وار باشد و خود بجنگی اگر در صف جنگ و میدان
کشته شوی در میان مردان سرخرو گردی و آنچه در تقدیر بود شد اکنون در حق تو صلاح
آنست که خزانه را بگشا تا مردم سپاه جرار از افغان و سکه ملازم داشته و آلات حرب و
پیکار بهم رسانیده با فوج اعدا که بر ما یورش کند بجنگیم و داد شجاعت و مردانگی دهیم و چون
مولراج اندرون محلسرای رفته و اینحال را با مادر خود ظاهر کرده درین امر صلاح و مشوره
از وی نمود مادرش نیز آنچه سرداران گفته بودند او را بفهمانید که اگر اکنون در لاهور نزد صاحب
رزیدنت خواهی رفت یا ترا بعوض خون افسر خود قتل خواهند کرد و یا دائم الحبس خواهند داشت
پس ازین هر دو امر در حق تو اولی آنست که در قلعه نشسته هر که بر تو یورش کند با او جنگ
و از طرف زر فکر مکن برای این مهم نزد من زر اندوختهٔ پدر تو بسیار است و ترا بجز این صلاح
امری دیگر نیست جان و مال خود را بر عزت و حرمت خود تصدق کن و دست و پا بجنبان
اگرچه میدانم که تو آنچنان نادان سبک سر نبودی که باشارهٔ [illegible] صاحب انگریز بموجب
کرده باشی این سکهان خانه خراب که اکنون اقبال از ایشان روبرتافته و ادبار دامنگیر ایشان
گشته است در هر جا و هر مقام همچنین مفسدها برپا میکنند و آخر بوبال آن خود هم راه فنا
می پیمایند علاوه برین اهلکاران لاهور که با تو موافق نیستند بلکه تشنهٔ خون تو اند اکنون
قصد در این جرم کو از ذات تو سر بر نزده است بتو منسوب کرده چه عداوت و بدنهادی در
حق تو روا نخواهند داشت الغرض مادر پسر خود را مبتلا ببلیهٔ عظیم دیده بسیار گریست و گلید

و کلید خزانه پدرش را حواله او نمود و حال طرف دیگر برین منوال است که صاحب رزیدنت
دربار لاهور حال کشته و مجروح شدن دو افسر خود در ملتان شنیده مستر اڈورڈ را با فوج
انگریزی و سپاه رئیس بهاولپور برای تنبیه و استیصال دیوان مولراج بطرف ملتان تعیین
نمود و از ابتدای این جنگ تا شروع ماه اکتوبر سنه ۱۸۴۸ عیسوی از طرفین زد و خورد بسیار واقع
شد گاهی فوج انگریزی بر ملتانیان حمله می کرد و زمانی ایشان بر لشکر انگریزی تاخت می نمودند
و تا آن وقت غالب از مغلوب متمیز نمیگردید و تا حال فقط فوج انگریزی را مقابله با دیوان
مولراج صوبه دار معزول ملتان بود که درین اثنا سردار چترسنگه پسر شام سنگه اتاری واله
صوبه دار پشاور نیز از سرکار انگریزی منحرف گشته بر مستر ایبٹ حمله کرد صاحب مذکور بسبب
قلت فوج و عدم سامان جنگ تاب مقاومت حمله او در خود ندیده پناه بقلعه اٹک برده
محافظت خود نمود و هرگاه بمستر اڈورڈ را که در مقابله مولراج گرم رزم و پیکار بود حال بغاوت
چترسنگه مذکور معلوم شد از راه حزم و احتیاط سردار شیر سنگه پسر چترسنگه مزبور را که با سپاه معینه
خود همراه صاحب موصوف در مقابله دیوان مولراج بود فرمود که شما بر فاصله پنج کروه
از لشکر انگریزی دیره کرده باشید و سبب بغاوت چترسنگه را از سرکار انگریزی چنان بیان
می کنند که یکی از عزیزان او بعلت سازش با عمله مسکوٹ کهر بشمول دیگر مجرمان در لاهور
مقتول یا محبوس گردیده بود و بعضی گویند بسبب آن اخراج رانی جنده صاحبه از ملک
پنجاب است و با این [illegible] رنجیده باشند بالجمله چون شیر سنگه را معلوم شد که بسبب انحراف
پدرم افسران فوج انگریزی را بر من اعتماد نمانده مبادا که مرا قید کنند. بدین خوف و
هراس از کمپ انگریزی برخاسته مع سپاه همراهی خود در ملتان رفته شریک دیوان مولراج
گردید طرفه اینکه مولراج نیز بتوهم اینکه مبادا شیر سنگه از راه مکر و فریب نزد اینجانب آمده باشد
تا قابو یافته مرا قتل کند و یا گرفتار کرده نزد اڈورڈ صاحب برد اعتماد بروی نکرده در
فوج خود راه نداد و همیشه از وی مجتنب و متوهم میماند و چون شیر سنگه ازین سلوک رنجیده از آن

در ماندو شد از ملتان بر خاسته بطرف رام نگر رفت و برای مدد پدر خود سردار چتر سنگه مذکور فوج را بهم رسانید و قصد مقابلهٔ فوج انگریزی نمود و چون تا آن زمان موسم گرما و بارش بود اهالیان سرکار انگریزی فقط مهم ملتان را تصور نموده چندان توجه و اهتمام در انطرف نمی نمودند لیکن الحال که چتر سنگه در پشاور و بطرف دیگر شیر سنگه پسرش علم بغاوت بر افراخته مهیا و آماده برای مقابلهٔ سرکار انگریزی شدند و موسم سرما هم قریب رسید نواب گورنر جنرل لارڈ دلهوزی بهادر برای انتظام ممالک مغربی و بنا بر رفع هنگامه و فساد واقعهٔ ملک پنجاب از دار الامارهٔ کلکته قصد هندوستان فرمودند چنانچه در ماه نومبر ۱۸۴۸ عیسوی از دار الامارهٔ مذکور بسواری سفینهٔ دخانی متوجه آنطرف شدند و از بنارس بر سبیل ڈاک براه کنپ کانه پور نهضت فرمای پیشتر گردیدند و بتاریخ هفدهم نومبر سنه مذکور روز جمعه در شهر آگره نزول اجلال فرمود و کمندر انچیف یعنی سپه سالار کل افواج انگریزی احاطهٔ بنگال گف صاحب بهادر مع جنرل گلبرٹ بر گلیڈ پنجم برای خبرگیری این مهم بتاریخ دهم ماه مذکور داخل قصبهٔ قصور که قریب بلاهور است گردید و لشکر کیورٹن صاحب هفتم دسمبر از مقام کچران واله کوچ کرده در قلعهٔ دیار سنگه مقیم گشت و صاحب مذکور قصد حمله بر غول سپاه سکهان که بر ریگستان دریای چناب افتاده بود نمود مگر بسبب رسیدن حکم سپه سالار موصوف که تا آمدن من در آنجا تامل باید کرد توقف نمود و سردار چتر سنگه یورش بر فوج مستر ایبٹ و راتک نمود و لیکن سردار مذکور با وجود داشتن هفت ضرب توپ و فوج کثیر از سپاه انگریزی شکست یافته بود کس از سپاه مقتول ع دو صد مجروح گردیدند و راجه گلاب سنگه برای ایبٹ صاحب خزانه و توپها فرستاده مدد نمود و بعض ملتانیان که در لشکر مستر کورٹ لنڈ ملازم بودند بر خاسته رفتند و با مولراج پیوستند مگر مسلمانان و باشندگان اضلاع شرقی که در فوج صاحب مذکور بودند وفاداری نمودند و در جنگ بیستم دسمبر که در ملتان شد افواج انگریزی بر مورچال حریف متصرف گشت و بهری سنگه کمیدان گوله انداز ان ملازم مولراج را که در جنگ مجروح بجراحات کاری شده بود در دار الشفای

در دار الشفای انگریزی آورده‌اند و آخر همان زخمها بمرد گویند سردار بیر سنگه مذکور بسیار قوی هیکل
دراز قد و جسیم بود برای دیدن لاشش بسیار مردم جمع شدند لباس و سلاح او را مردم همراهی
فوج او برده بودند او را عریان در بیمارستان آوردند و همین کس نزد غا با ایکنون صاحب
باخته توپهای لشکر او را برده بود الغرض بعد گرفتن مورچال ملتانیان و گریزانیدن آنها
را مولراج فوج جدید را آراسته برای مقابله افواج سرکاری آورد و در میان درختان
انبوه کهجور برای گرفتن پیاده استاده کرد و هر گاه بارش گلوله‌های توپ و تفنگ بر آنها
شد از آنجا هم پس پا شدند و آن مامن ایشان هم بدست فوج انگریزی در آمد و فوج مذکور
مورچال و مامن گاه حریف را آتش داده در خیمه گاه خود برگشته آمد و درین جنگ مولراج
بذات خود در میان یک غول سپاه خویش بود بعد شکست فرار کرد و بر توپی منجمله توپهای
کلان حریف که درین جنگ بدست فوج انگریزی آمده بود این عبارت کنده بود احمدیار
فرزند فتح محمد لاهوری این توپ را بحکم خالصه شریف در سنه ۱۱۸۸ هجری تیار کرد و در جنگی
از فوج گورنت لنت صاحب گریخته در قلعه ملتان رفته بودند سپاه آنجا خندیدند و از راه
طعن میگفتند که شما برای واقف فریب نزد ما آمده اید مولراج هم متوجه حال ایشان نشد
نرائن سنگه و دیگر چند سردار که درین جنگ فرار کردند در مقام [illegible] پشاور رفتند و درین جنگ
دو صد سپاهی از لشکر ادورد صاحب کشته و خسته گردیدند کلارم [illegible] بودند از طرفین
جنگ خبر برداشتند و از [illegible] انکه نقطه مذکوره بوقت گرفتن مورچال کشته شدند
و در دفعه ثانی که باز با حریف مقابله کردند همه مذکوره زخمها برداشتند و دو سپاهی پلتن دوان
مجروح بزخمهای خفیف شدند دیوان مولراج از سپاه گریخته بسیار ناراض هست آنها را در
قلعه آمدن نمیدهد و بسیار کس از نزد او برخاسته رفتند و آن همه توپها که مولراج در جنگ
سابق از فوج ایکنون صاحب گرفته برده بود درین جنگ باز بدست سپاه انگریزی در آمد
مشهور است که مولراج در عین گرمی این جنگ رخ اسپ خود را برای حمله کردن گردانیده بود

ادرش که دران مقام موجود بود لگام اسپ او را گرفته مانع آمد و در بهار دزا و از ستیز و آویز
بر روزه تنگ آمد و بصاحبان پیغام فرستاد که قلعه حاضر ست سرکار آنرا بگیرد و چونکه چند
شرط کرده بود صاحبان منظور نفرمودند و پانزدهم نومبر سنه حال شیرسنگه بتمام سکهان لاهور
وغیره نوشته بود که شما همه سکهان با خود ها متفق شده و از سرکار انگریزی برگشته سرداران
خود را که انگریز باشند قتل کنند و بر خزانها متصرف و در لشکر من آمده ملحق گردید و جنرل ایل
صاحب که بالفعل بجای جنرل کویش افسر کمان فوج شده اند بتاریخ هفدهم نومبر از قلعه
دیدارسنگه برآمده بجانب علی پور که از رام نگر بر فاصله هشت میل واقع ست کوچ نمود
و بتاریخ شانزدهم ماه مذکور اسباب و آلات حرب از فیروزپور در لاهور که انتظار آن بود
رسید همراه اسباب مذکور رساله سوم و نهم هندوستانی و پانزدهم و شصت و نهم پلتن
پیاده هندوستانی با دو توپ بیست و چهار پنی و هشت توپ هیجده پنی و دو توپ آسمانی
و دیگر چند توپ نه شش پنی و دیگر توپهای آسمانی و تخمینا هشتصد چهکره مجمول گلوله و بارود
بسیار زائد از حاجت بود و درین مهم صرف خوراک یک فیل بقدر یکصد و هشتاد روپیه
ماهانه بود و خرچ خوراک یک شتر بیست روپیه و صرف کاو قدری کم ازان و صرف
یک اسپ سی روپیه و بتاریخ پانزدهم نومبر کمندر نجیف گف صاحب از لاهور پیشتر رفتند
و شانزدهم آن دریای راوی را عبور کرده بر کوٹ کوبند داس رسیدند و از روی
اخبار صحیح معلوم شد که همراه چترسنگه در پشاور نوزده پلتن [illegible] پلتن ششصد سپاهی که
بدین حساب یازده هزار و چهارصد سپاه شد و هشتاد توپ ست و همراه جنرل کویش
که برای مقابله او مامور شده است کل پنجهزار فوج از سوار و پیاده است و سی توپ
همراه دارد و صاحب مذکور آنطرف راوی عبور کرده در امین آباد مع فوج خود رسیده
است و بحکم نواب گورنر جنرل بسردار چترسنگه اطلاع کرده شد که اگر بصاحبانی که در پشاور
و هزاره و اتک بلا فوج و آلات حرب بند از طرف شما ضرر عاید خواهد رسید گلاب سنگه

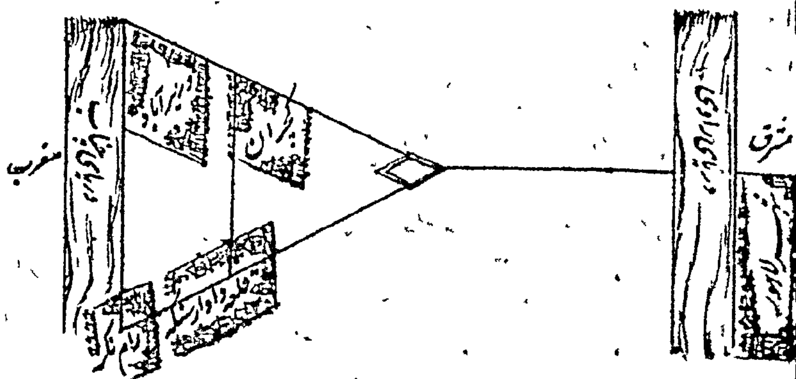
گلاب سنگه پسر شما را که در لاهور بدست ماست قتل نموده خواهد شد و حکم ضبطی اسباب
و خانهای سکهان لاهور که ملازم سرکار بوده بغاوت کرده اند از سرکار انگریزی صادر گردید
و مردم ملتان خبر شکست شیر سنگه در جنگ رام نگر که بتاریخ سوم[3] دسمبر حال شده بود و ذکر آن
عنقریب می آید شنیده بسیار شکسته خاطر گردیدند و نیز توپهای کلان قلعه شکن که انتظار آن
در لشکر اڈورڈ صاحب که مقابل سپاه مولراج است بهشتم[8] نومبر رسیدند و از آمدن جنرل
هکیول صاحب در لشکر انگریزی سکهان بسیار مضطرب گردیدند و لال سنگه که با هشت ضرب
توپ و افواج بنوا از طرف مولراج برای مقابله با سپاه انگریزی آمده بود سکهان از خوف
و هراس بوقت شب از لشکرش گریخته رفتند اکنون راه دریای چناب برای آمد و رفت
افواج انگریزی کشاده است **کیفیت جنگ رام نگر که بتاریخ سوم دسمبر واقع
شد بموجب رپورٹ کمانڈر انچیف بهادر بحضور نواب گورنر جنرل
لارڈ ڈلهوزی بهادر** خلاصه رپورٹ یعنی خبر کمانڈر انچیف اینست که بفضله تعالی
بسعی و کوشش افواج انگلشی راه دریا برای عبور کردن لشکر ما بدست آمد و بتاریخ
سوم دسمبر حال بر سکهان همراهی شیر سنگه و دیگر سرداران که از سرکار بغاوت کرده
بمقابله ما در آمده بودند شکست افتاد در فوج سکهان سی چهل هزار سپاه و بیست و هشت[28]
توپ بود و بر گذرهای پایاب دریا قبل بسیار استحکام کرده افتاده بودند و آن مقام از
رام نگر فاصله دو کروه [illegible] و من برای فریب دادن و مشغول کردن اعدا را
بطرف خود در انجا دمدمه بسته حکم سر کردن توپها دادم چون فوج دشمن بدینطرف
مصروف شد بتاریخ سی ام نومبر از مقام پایاب هشت هزار پیاده و چهار هزار سوار و بیست و شش
ضرب توپ را بسر کردگی میجر هکیول آنطرف دریا روانه کردم و در آن مقام باهتمام لفتنت
نکلسن صاحب شانزده[16] کشتی نیز دستیاب شدند و هرگاه شنیدم که فوج مذکور بخوبی
عبور دریا کرد و فوج حریف هم بغایت دو میل پیشتر رفت پس هم فوج خود را پیشتر روانه کردم

بر فوج پیاده تا شش میل مسافت طی کرده و بر عبور دریا پل پیپه‌ها بسته عبور از دریا نموده و مس
توپها را بر سور برای آن کرهم آواز داشتم تا حریف از عبور افواج انگریزی مانع و مزاحم
نشده و بطرف ما مصروف باشند تا اینکه بتاریخ سوم دسمبر بوقت نواخت دو ساعت بروحصه
کلان حریف بر فوج میجر جنرل تهکیول صاحب حمله کرده توپها را سرکشانید و چنین تا یک ساعت
توپها زدند ولیکن فوج انگریزی یک توجه هم سر نشنید لهذا ایشان دلیر شده قدم پیشتر گذاشتند
و چون نزدیک گلوله انواب رسیدند از فوج انگریزی آنقدر توپها زدند که بسیار مردم ایشان
کشته شدند و انتظام فوج ایشان گسیخت تهکیول صاحب بمنظر ماندگی مردم و اسپ حمله آنروز
موقوف کرده بر فردا گذاشت مردم فوج غنیم سلاح خانه و اسباب خود را آتش زده فقط
با دو توپ از آنجا گریختند لیکن دو رساله سواران برای تعاقب ایشان شتافت و شنیده
شد مردمانیکه سوای فوج خالصه شریک ایشان شده بودند برخاسته رفتند از فوج انگریزی
چهل مردم مقتول و ۳۵ افسر مجروح گردیدند و از طرف ثانی بسیار مردم بکار آمدند چهار
فیل سواری شیرسنگه هم بدست فوج باز افتاد انتهی عبارت رپورت کماندر انچیف صاحب
و مشهور است که سکهان در جنگ شکست یافته آنطرف دریای جهلم گریخته رفتند اکنون دوآبه
چناب و جهلم نیز در قبضه سرکار انگریزی در آمده و رعایای این دوآبه بسبب یافتن امن
اطمینان از خوشحالی اسباب رسد را در لشکر انگریزی می آرند و فوج میجر ویلر قلعه‌های سرداران
مفسدین سکه وغیره را منهدم ساخته بطرف دوآبه جلندهر [illegible] کرده آمد بهشتم دسمبر
کماندر انچیف صاحب بعد مظفر و منصور شدن در رام نگر معاودت نموده بهشتم ماه مذکور بسیاری
سپاه نجف رسد برای لشکر تهکیول صاحب که در تعاقب لشکر شیرسنگه است کشتیها بار کرده
از دریای چناب فرستاد و در آن زمان سه فوج سرکار انگریزی در ۳ جا گرم رزم و پیکار
بوده یکی در پشاور و بنو و هزاره و اتک بمقابله سردار چترسنگه که با جمعیت کثیر از سکهان
و افغانان پنجاب که اکثر صاحبان آنجا را در محاصره داشته است دوم در ملتان با دیوان مولراج

بادیوان مولراج سوم باشیر سنگه و غالب است که قلعه ملتان زود مفتوح گردد زیراکه
فوج بنگالی نیز رسید و شیرسنگه که کمک قلعه سکر دنیز شکست یافت اکنون پایداری از مولراج
غیر مقصور و در یوقت راجه مهپال پوری که قریب جالندهر است وسر سرکشی از سرکار
برداشته بود از فوج لفتنت گارڈن که فقط سه کمپنی داشت هزیمت یافت و از قلعه خود
دست بردار شده خود را حواله بارنس صاحب نمود و راجه امید سنگه که بعد از حمله انهه
گریخته رفته بود نیز گرفتار شد این هردو راجه و یک راجه دیگر در قید اند و در مدت سیزده
روز در حمله باعیان پتهان کوت نیز رد کرده شد و فساد کوهستانی نیز موقوف گردید یک افسر
و شش سپاهی درین معرکه از فوج سرکاری زخمی و دو کس کشته شدند گویند راجه
شیرسنگه خلجی که در لاهور فرستاده بود دران پانزده وجه بغاوت نوشته است و سوم دسمبر
سردار سلطان محمد خان میجر لارنس و دو صاحبان دیگر را حواله سردار چتر سنگه کرده داد
سردار مذکور برین امر شلک تهنیت در لشکر خود سر کنانید و پانصد روپیه خود و شش هزار روپیه
اهلکاران او بطریق ضیافت بخدمت میجر صاحب موصوف فرستادند صاحب مذکور قبول
نکرد رعایای پشاور ازین بدعهدی و بیوفائی که از سردار سلطان محمد خان بعمل آمده
بر قوم بارک زئی ملامت میکنند و ایبٹ صاحب که در مقام بازست شش هزار مردم
همراه خود میدارد و اٹک تا حال از دست برد سکهان محفوظ است و اچیت سنگه کلیان واله
کمیدان اکال پلٹن سکها [illegible] حضور لارڈ صاحب رفته رجوع کرد و جرنل لشیاسنگه نزد نکلسن
صاحب رفته موافق شد و چتر سنگه بار دیگر محاصره قلعه اٹک کرد و نیز می گویند که چتر سنگه
بحضور لارڈ صاحب نوشته است که اگر جان با را امان شود بحضور حاضر شده غاشیه
اطاعت بر دوش کشم معلوم نشد که ازینجا چه جواب رفت الغرض ظاهرا حال سکهان
از حرکات خود بسیار پشیمان شده اند غالب است که باز قصد مقابله نکرده سرداران ایشان
در سرکار انگریزی رجوع کنند و استعفای قصور خود نمایند افسوس که این دم ناعاقبت اندیش از

از بغاوت وسرکشی اعتماد خود را برباد دادند و کاری نکردند گویند روزی دیوان
مولراج در شواله دربار کرده مذمت سکهان بسیار نمود که ایشان لاف زنها می کنند
و بوقت جنگ میگریزند و سه سوار را که در جنگ ششم دسمبر گریخته بودند تشهیر کرد و یازدهم
دسمبر یک حصه فوج بنبئی در ملتان داخل لشکر دش صاحب گردید بدین تفصیل دو پلتن پیاده
و یک توپخانه و پانصد سوار رسند رسالهٔ حبیب صاحب و یک توپخانه قلعه کشا و یک رساله
ملازم خاص ملکه و چونکه سامان جنگ متواتر نزد ایبث صاحب میرسد لهذا هنوز بر قلعه
اتک دست سکهان نرسیده و تا آخر دسمبر مذکور نزد مولراج بیست هزار فوج در قلعه
ملتان موجود است و بعضی نوشته اند بیست هزار تطبیق این هر دو خبر میتواند شد که از رسیدن
افواج بنبئی و توپخانها در انجا سه حصه فوج او از خوف و هراس برخاسته رفته باشد و
اکنون فوج انگریزی حائل است درمیان فوج شیرسنگه و ملتان لهذا امداد مولراج در
قلعه ملتان رسیدن نمیتواند و اکثر بیان صاحبان انگریز که در ملک پنجاب بودند در
آگره آمده استقامت ورزیدند و درین سال دریای جمن بسبب قلت بارش بسیار
خشک گردیده مردم در هر گذر و مقام پایاب آب و رفت میکنند و آمد و رفت سفائن کلان تجارت وغیره
مسدود است کشتیهای غله و آلات حرب که از آگره بطرف دیار مغربی میرفتند بدقت
و دشواری ازین دریا تا بدهلی رسیدند و از انجا آنرا بر شتران و عرابها بار کرده
براه خشکی روانه ساختند و سی ام ماه دسمبر مذکور بخبر جنگ [illegible] سوم ماه مزبور که با شیرسنگه
شده بود و ذکرش بالا گذشته جنگی دیگر نه با وی و نه با چترسنگه بوقوع آمده و چترسنگه
قلعه اتک را محاصره کرده که توپها میزند بدان ضرر باهل قلعه نمیرسد مستر هربرت بانهایت
هوشیاری قلعه را تا حال از دست غنیم محفوظ داشته آنچنان گلوله باری بر لشکر حریف
از اندرون قلعه میکند که بردم فوج چترسنگه نمیرسد و نواب گورنر جنرل لارد دلهوزی
از لدهیانه در سواد ملتان رونق فزا گردیدند و فوج بنبئی مع توپخانه بالکل تا بیست و دوم

تا بیست و دوم ماه مذکور در ملتان رسید و مشهور ست که تا قلعه ملتان بدست افواج
انگریزی نخواهد آمد کمنڈر نچیف بهادر بتعاقب شیرسنگه نخواهند کرد و بالفعل شیرسنگه در همه جای
قلب ست که گذر فوج انگریزی در آنجا بدشواری خواهد شد و نقشه راه از لاهور
تا دریای چناب بدین صورت ست نقشه راه از لاهور تا دریای چناب



و سر کرنیل لارنس از ولایت بمقام بمبئی بر سبیل ڈاک و از انجا در بهاولپور داخل شده در
معسکر نواب گورنر جنرل بهادر حاضر خواهند گردید اکنون انتظام ملک پنجاب از دست ایشان
خوب خواهد شد و بتاریخ بیست و هشتم دسمبر بوقت یازده ساعت روز بر آمده چند پلٹن
انگریزی را حکم جنگ با اهل قلعه ملتان شد منجمله آن در غول راست پلٹن بیست و دوم هندوستانی
و پنج کمپنی گوره از پلٹن ملکه بسرکردگی کرنیل فرینکس و در غول چپ پلٹن هشتاد و دوم هندوستانی
و پنج کمپنی از پلٹن سی و دوم ملکه زیر حکم برگیڈیر مارکهم صاحب و شصتم پلٹن گوره ملکه و پلٹن
سوم بمبئی هندوستانی واڈ ورڈ صاحب برلی که قریب شمشیر محل ست حمله نمود و در آن
حین فوج سکه متوجه سپاه صاحب موصوف گردید و فوج بمبئی بر دیگر مقامها و غول
چپ بمقام رام تیرته و شواله حمله آور شد و با وجود توپ زنی سکهان غول اول پیشتر
رفته مورچال ایشان را که همان وقت تیار کرده بودند انتزاع نمود و از انجا در گڑهی مستحکمه
که در آنجا قریب نول سنگه پسر مولراج ست بلا مزاحمت در رسیدند و چون فوج قلیل سرکار

قریب مسجد تکیه در قرب آن قبر شمس تبریزی و دیگر بسیار قبور و عمارات خوش ساخت
شناخت در آنجا بسیار فقرا و مردم پیر و زنان که برای گرفتن پناه مجتمع شده بودند و دیده
بایشان تعرض نمودند و در پس این مسجد گروهی از سکهان که مسلح استاده بودند از دیدن
فوج انگریزی بگریخت و لیکن گروهی دیگر از ایشان مقامی را که در آن مقدمة الجیش فوج
سرکار که قریب سی و چهل از سپاهیان زیر درختان انبوه بودند حمله کرده بگرفتند و از راه
غرور قصد گرفتن مقام مقبرهٔ شمس تبریزی نمودند در آنجا جنگ شمشیر و تفنگ خوب شد که بسبب
حمله کردن گورهای ولایتی با سنگینها بر آنها فرار کردند و آن باغچه هم پاس شب رفته باز بدست
سپاه انگریزی در آمد و فوج بنگاله یک دمدمه بسته و پنج توپ بالای آن برده بطرف قلعه
سر کردند چنانچه در سلاح خانهٔ غنیم از افتادن گلولهای توپ دو بار آتش در گرفت تا وقت
صبح از طرف قلعه گلولهای توپ که می آمدند از گل پخته بودند معلوم شد که اکنون دیگر گلولهای
گلولها هم نماندند و تعداد مقتولین و مجروحین آنکه از افواج انگریزی میجر گارڈن از رسمنت پلتن
ملکه و انسین گلس صاحب از پلتن هفتاد و دوم هندوستانی و لفٹنٹ ینگ سینڈ صاحب
از پلتن نهم بمبئی هندوستانی درین جنگ مقتول شدند و از مجروحین لفٹنٹ بلی فر صاحب
از پلتن پنجاه و دوم هندوستانی و میجر کیس صاحب از پلتن هفتاد و دوم ملکه و لفٹنٹ
کرنیل بنس صاحب از پلتن سی و دوم هندوستانی و انسین تگ و کل صاحب از پلتن
هفتاد و دوم هندوستانی و لفٹنٹ هل صاحب انجنیر و [illegible] از پلتن دهم ملکه مقتول
و پنج شش مجروح شدند و برای حمله کردن بر رام تیرته که در آنجا دمدمه بسته لفٹنٹ
تامسن صاحب با دوازده سپاهی رفته بود از انجمله یک مقتول و هفت مجروح شدند و
صباح بیست و نهم دسمبر مذکور از هر دو طرف شلک بندوقها بر کید کرخالی میکردند سکهان
می خواستند که فوج انگریزی بر شهر متصرف نگردد و از مقام محاصرهٔ افواج انگریزی توپها
را بفاصلهٔ هشتاد گز میبردند و از ضرب گلولها دیوار قلعه را رخنها می نمودند و از طرف

بود ازین طرف توپها را زود زود سر میکردند و از طرف حریف بدیر زیرا که در قلعه
گلوله اندازان کم بودند یک کس کار ده کس میکرد و از گلولهای اینطرف اندرون
قلعه بسیار نقصان میشد و فوجیکه در تعاقب شیر سنگه بود در پنج حصه منقسم است یک لشکر
زیر حکم میجر تهیوگل صاحب در مقام کاهیله دوم بسر کردگی جنرل کیمل صاحب از کاهیله
براندک فاصله سوم لشکر کنور رنجیت بهادر در موضع چوتلیه چهارم تابع برگدیر پی صاحب
که فوج رام نگرست پنجم لشکر برگدیر پوپ صاحب در وزیرآباد و پلهای مستحکم بر دریای چناب
جهت عبور عسکر انگریزی مدین سواری بسته شدند که ارابهای اسباب از بالای
آن رفتن توانند گویند دوست محمد خان رئیس کابل بسردار چتر سنگه نوشت که میجر لارنس
را که برادرم سردار یار محمد خان حواله شما کرده است باز تفویض بوی نمائی زیرا که
در خاندان ما ازین حرکت بد بسیار بدنامی خواهد شد و از اخبار صحیحه معلوم شد که در رمضان
سنه ۱۲۶۴ هجری محمد شاه پادشاه ایران فوت کرد و بجای وی پسرش نصیر الدین شاه پادشاه
ایران گردید و آنچه مشهور شده بود که عمل پادشاه روس در ایران خواهد شد غلط
محض است گویند در سلح خانه کلان قلعه ملتان از گلوله توپ بم آتش افتاد و وقت پریدن
مکان آوازی مهیب مثل رعد شد و گرد و غبار بسیار کرده رفته جنرل وش داشرفی
بگوله اندازی که او شست بسته گلوله بم را دران سلح خانه زده بود انعام داد مرد
اشرفی افسر او هم بخشید مشهور است که بسیار سردار و مردم مع مال و اسباب همراه سلح خانه
پریدند و سوای آن سیصد مردم که بر سقف آن بودند هلاک گردیدند درین سلح خانه هزار
من باروت و دیگر ساز و سامان و آلات حرب بسیار بود همه نقصان و ضایع شد و سوای
آن روز دیگر در گوشه غله نیز از گلوله بم آتش افتاد روشنی آن در لشکر انگریزی همه تمام شب
ماند و چون روغن گاو و روغن چراغ دران گدام بسیار بود لهذا روشنی آن تا دور دور رفت و تا دو دیه
معلوم میشد تا بجلد دوم جنوری سنه ۱۸۴۹ عیسوی شهر ملتان در قبضه افواج انگریزی درآمد

و با مردم شهر جنگی عظیم شد و بند و سنگه سردار که اگنو صاحب را از دست خود کشته بود قتل کرده
و سوای او شام سنگه و دیگر سرداران و بسیار مردم سپاه مولراج بقتل رسیدند و بوقت
شام چون اسباب غارت شهر جمع شد از انجمله بیست و پنج فیل و بسیار اسپ و کاو و اقسام
اجناس بود و قریب پنج لک روپیه را غله که در شهر بود بسوخت و مهاجنان شهر پانزده
لک روپیه دادن قبول کردند بشرطیکه این شهر از غارت و تاراج محفوظ باند مگر تا آنوقت
منظور شده بود و هرگاه شهر در قبضهٔ افواج انگریزی درآمد بسیار مردم سپاه از قلعه فرار کرده
رفتند و مشهور شده بود که دوست محمد خان تا مقام علی مسجد رسید و پسران و عزیزان خود
را پیشتر روانه کرده حکم داد که تا سردار چتر سنگه میجر لارنس را حواله شما نکند او را نظربند دارند
تا در قلعه اتک رفته پناه نگیرد و چتر سنگه در جواب آن بدوست محمد خان گفته فرستاد که بودن
صاحب موصوف نزد من و شما برابر است گویند غرض طلب کردن خان مذکور میجر لارنس را
آن بود که از وی قصاص محمد اکبر خان پسر خود را که او را صاحب مذکور زهر داده کشته بود
بگیرد و اینهم شهرت یافته بود که چتر سنگه افغانان درانی را در پشاور مسلط ساخته بود
ایشان از سکهان بخوف و خطر شده در پشاور بی تکلف کاوکشی کردند و بمقام در باب
دوست محمد خان روایات مختلفند نزد بعضی آنست که سکهان صوبه پشاور و قلعه اتک را بدو
دادند بدین شرط که او مدد ایشان کند و سر هنری لارنس دوم جنوری از بمبئی در سند
و از سند در بهاولپور رسیده دو روز مقام کرده بتاریخ [illegible] ششم در فیروزپور رسید و از
نواب گورنر جنرل بهادر نمود و بعد توقف چند ساعت روانه لاهور گردید و بتاریخ نهم
آن داخل آنجا شد و هرگاه دیا بخش وکیل که از وقت سانول سنگه رفیق مولراج بود برای
عرض کردن عذر تقصیرات او بخدمت دیش صاحب حاضر شد و صاحب موصوف پرسید
که نزد تو وکالت نامه مولراج هست گفت ندارم صاحب فرمود جواب با صواب معروضات
شما این است که دیوان جیو خود را تفویض سرکار انگریزی کرده دهند و هر دست نامبرده دشمنان

نشان سفید نمود معلوم گشت که دارنده او ایلچی دوست محمد خان است بسبب سازش افغانان
قلعه اتک بر آن متصرف گردید و بتاریخ دهم جنوری کرنیل لارنس در لاهور رسیده با مهاراجه
دلیپ سنگه ملاقات کردند و بموجب اشتهار نواب گورنر بهادر که مورخه هفدهم جنوری سنه
مذکور بود معلوم شد که بتاریخ سیزدهم ماه مذکور فوج انگریزی شیر سنگه را که قریب دریای جهلم
بود شکست فاحش داد و فوج او را گریزانید باید که در جا و بها برای تهنیت این فتح
شلک شود پانزده ضرب توپ سکهان و دیگر اسباب ایشان بدست افواج انگریزی افتاد
و منجمله غنیمت شهر ملتان هشت هزار روپیه قیمت دواب و بعد فروخت خیمه و خرگاه و غیره
قریب بیست هزار روپیه خواهد بود و بعضی از شهر در قلعه از لشکر انگریزی آنچنان نزدیکتر رفته
بودند که مردم قلعه بقتل نرسیده بروی تفنگ سر کرده ذکر محفوظ نباشند و افغانان همراهی دوست محمد خان
بر قلعه اتک بسبب سازش افغانان متعینه قلعه متصرف شدند و بر ننگ و ناموس سکنه قلعه
دست اندازی کردند هر چند چتر سنگه مانع آمد مگر نشنیدند از اینجا ثابت شد که در میان
افغانان و سکهان صفا و اتحاد نیست گویند در جنگ تاریخ سیزدهم جنوری که با شیر سنگه
شده بود فوج انگریزی بروی فتحیاب گردید بسیار کس از فوج مذکور خسته و کشته شدند
سیزده افسر مقتول و سی و سه مجروح شدند و سر کرنیل لارنس یازدهم جنوری در لشکر
کمانڈر انچیف بهادر داخل شد و از شروع فبروری سال مذکور بجای مستر کیری صاحب
باز برزیدنتی لاهور [illegible] بر سابق بحال و مامور گردید و در جنگ سیزدهم که مشهور بجنگ
چلیان است بسبب کثرت بارش بلکه عظیم در لشکر انگریزی واقع شد که بدان سبب
بیست و دو افسر انگریزی جان بحق تسلیم کردند و یکهزار و ششصد سپاهی مجروح و
پانصد و شصت مقتول گردیدند لیکن سپاهیان انگریزی بر توپخانه حریف رفته سی و چهل
توپها را میخ زده بیکار کردند و چند هزار از سکهان کشته شدند و هشت کس سکه زخمی را در دار الشفای
سرکاری آوردند و سپاه انگریزی آمده قریب تر قلعه ملتان شده اند که سنگی و یا خشتی که

از فصیل قلعه میریزد برپای سپاهیان می افتد و پنجاه کس سپاهی مولراج بخوف جان خود
را حواله هیجر اذورذ صاحب نمودند و زبانی ایشان معلوم شد که همگی هزار کس سپاهی
نزد مولراج باقی مانده اند و سبب قتل شدن گوله اندازان سرکاری در جنگ چلیان
این شد که بسبب نفهمیدن کلام افسر خود دران معرکه رزم یک رساله انگریزی پشت
بطرف توپخانه خود کرده باستاد لهذا توپ شان بند شد فوج حریف از طرف دیگر آمده
گوله اندازان را قتل کرد ولیکن درین جنگ بسیار برادران و برادرزادهای شیر سنگه
نیز کشته شدند و بتاریخ بیست و دوم جنوری سنه حال دیوان مولراج بالتماس
شرائط جان بخشی خود را حواله دش صاحب نمود و همه مردم که در قلعه همراه او بودند
آمده سلاح را بکشودند و حواله سرکار نمودند و بوقت رسیدن این خبر نواب گورنر جنرل
بهادر چنان اشتهار مرقومه بیست و پنجم ماه مذکور از مقام کهوجاری فنر بودند که برای
آگاهی کونسل و تمامی خواص و عوام این اشتهار داده میشود که هرگاه از گلولهای توپ
چندان رخنه در دیوار قلعه ملتان افتاد که قابل یورش سپاه گردید و سپاه انگریزی
عزم بالجزم برای حمله و یورش کردن اندرون قلعه نمود دیوان مولراج بمشاهده
این حال مع مردم همراهی خود خویشتن را سپرد سرکار انگریزی کرد لهذا حکم شد که در
کلیهای کلان بیست و یک صدای توپ بطریق شلک تهنیت سر شوند و صورت
سپرد کردن دیوان چو خود را در سرکار بدین طریق شد که بیست و یکم جنوری یک وکیل
مرد پیر که چند بار در لشکر انگریزی آمده بود مع یک کس دیگر که نسبیه مولراج و بعمر بیست و
پنج سال بود حاضر شده بحضور دش صاحب عرض کرد که فردا دیوان مولراج نیز
زنهار خواه در سرکار عالی خواهد شد و فردای آن بیست و دوم جنوری دو دلو
چهار چهار کس سپاهی از محصورین قلعه آمده سلاح خود را در کنپ سرکار نهاده پناه
جان خواستند بوقت شمار معلوم شد که سه چهار هزار سپاهی بودند و قریب دو هزار

وقریب دو هزار مردم بهیر و بنگاه بعد مولراج بسواری اسپ برفاقت چند رساله دار
سرکاری از قلعه بیرون آمد و همان ساعت یک پلتن گوره با دو پلتن هندوستانی در قلعه
رفته تسلط نمود و بهر چهار طرف پهره سپاهیان مقرر و مامور گردیدند تا مردم فوج وغیره
اسباب قلعه را تاراج نکنند تاهم بسیار کس اسباب را در خندق قلعه انداختند و رفیقان
شان برداشته بردند قلعه ملتان بسیار مستحکم بود و فصیلهای آن بلند و خندقش تا سی فت
عمیق ست مگر از صدمات گلولها جابجا شکسته شد و مثل خرابه و ویرانه نمود و درین
شک نیست که اهل قلعه تا بمقدور از توپها با افواج انگریزی خوب جنگیدند و هرگاه فصیلهای
قلعه بضرب گلولها شکسته مثل غربال شد و قریب بود که افواج در قلعه از راه رخنها داخل
شود مولراج و همراهیانش مجبور شده خود را حواله سرکار نمودند و تمامی مردم قلعه را
اسیر کرده در کمپ اڈورڈ صاحب فرستادند الا مولراج را قریب وش صاحب در خیمه
فرود گردانیدند و عیال و اطفال او در قلعه بحفاظت سپاهیان سرکاری مقیمند د
تاکید ست که کسی سپاهی پهره واله در زنانه او رفتن نیابد و در مقام خزانه پهره گورهای
ولایتی مامور گردید و چهل توپ از قلعه بدست آمد و بر میگزین و سلاح خانه پهره سپاهیان
هندوستانی مقرر شد و باشندگان انملک خصوصا قوم کهتری بسبب تغلبی و غارتگری
افغانان جلای وطن اختیار نمودند قوم افغان سخت ظالم و سنگدل بدتر از سکهان است
که برای تسلط چند روزه [illegible] با انواع بدعتها نموده ملک را ویران کردند و لاش انگیو
صاحب و اندرسین صاحب که در ملتان مقتول شده بودند نبش کرده بجای دیگر در قلعه
با عزت و احترام مدفون ساختند و تاریخ قلعه ملتان از مستر طامسن ولیم بیل صاحب مولف
کتاب مفتاح التواریخ اینست تاریخ تعمیه بسال عیسوی نظم مولراج چو شد منهزم و بی‌روی بر شد
منصوری و اقبال بانگریز میسر شد تاریخ ز هاتف پی این فتح چو پرسیدم او با دل
من گفت که ملتان مسخر شد تاریخ تخرجه بسال هجری ایضا از صاحب مذکور نظم

چو شد مفتوح قلعه سخت ملتان ÷ و اندر قید شد ملراج نادان ÷ ز بهر گوهر تاریخ هجری
دل من شد به بحر فکر غلطان ÷ شکستم فرق و با دیوان ملراج ÷ بدل گفتم مبارک فتح
ملتان ÷ و دیوان مولراج از ملتان اسیر شده بطرف لاهور رفت و گلاب سنگه خواست
که مدد فوج انگریزی کند منظور شد و کنکم صاحب انجنیر سپه سالار فوج گلاب سنگه شد و گویند
گلاب سنگه بعد فتح ملتان ترسیده اراده مدد افواج سرکاری نمود و لفتنت بوئی صاحب را
که همراه میجر لارنس در قید چتر سنگه در آمده بود شیر سنگه نزد خود داشت و صاحب مذکور
باجازت شیر سنگه در کنپ گنده سنگه صحیح بهادر برای بیست و چهار ساعت آمده باز مراجعت در
لشکر سکهان نمود زبانی صاحب موصوف ست که همراه شیر سنگه مردم بسیار اند و لیکن هیجده
هزار سپاهی جنگی ست و هفتاد توپ دارد و خود سکهان میگفتند که در جنگ چلیان که بتاریخ
سیزدهم جنوری شده بود از طرف ما یکهزار و دو صد سپاهی کشته و دو چندان آن مجروح
شد و بعد این شکست بسیار مردم فوج او نوکری گذاشته میرفتند و آنچه باقیند خواهان صلح اند
زیرا که بشنیدن حال شکست ملتان دل ایشان شکسته گشت بوئی صاحب مذکور میگفت که مارا
حریف ضرری نرسانید **نقشه مهر** نواب گورنر جنرل بنگاله تا مردم در نوشتن خطاب غلطی نکنند



پلتن و رساله که در جنگ چلیان بسیار نقصان و صدمه عظیم برداشته است برای درستی
سامان و هم بجهت آرام کردن در لاهور رفت و بجای آن فوجی دیگر در جنگگاه مامور گردید
و نواب گورنر جنرل از راه مزید قدردانی حکم نافذ فرمودند که تمامی مال و اسباب نقد که

که از قلعه ملتان بدست سرکار آمده است برابر بخرج سپاه آنانکه شریک جنگ بودند
حسب مدارج قسمت نموده شود و مال و اسباب اهل شهر که در سرکار ضبط است بدون دادن
سیزده لک روپیه واپس نخواهد شد و بالتحقیق معلوم شد که لاش مستر اگنیو و مستر اندرسن
که بی ترتیب مدفون بودند از قبور بر آورده دیدند که سرهای ایشان با ابدان شان پیوسته
بودند و آنچه مردم میگفتند که سرهای ایشان را بر دروازه قلعه آویزان کرده اند غلط محض است
و نیز مسموع میشود که خطوط نوشته این هر دو صاحبان که بعد مجروح شدن و قبل از
قضا کردن بدین مضمون نوشته بودند که در قتل ما یان قصور مولراج اصلا نیست در دست
نامبرده اند اگر این امر راست است مولراج در قصاص صاحبان مذکور قتل نخواهد شد و نیز
مردم میگویند که نزد دیوان مولراج خطی دیگر مهری در بار و مهاراجه دلیپ سنگه بدین مضمون
موجود است که شما با سرکار انگریزی بجنگید و مستعد حرب و پیکار باشید دیوان جیو میگویند
که بوقت روبکاری بحضور گورنر صاحب در پیش خواهم کرد و هرگاه میجر ادورد صاحب در قلعه
ملتان رفته تلاش خزانه و اسباب نمود در بعض جا انبار پارچه ریشمی را یافتند و در بعض مقام
غله و روغن گاو از وقت ساونمل سنگه فراهم بود و در جائی نیل و افیون بسیار بدست آمد
و قریب سه چهار لک روپیه مال اسباب بسبب پریدن سلاح خانه وغیره مکانات ضائع شد و سوای
اسباب مذکور در دار الضرب اشرفی و روپیه بسیار بود و شمشیرهای ولایتی قیمتی و دیگر اسلحه و الات
حرب را حسابی نبود [illegible] از لاشهای مردم و دواب و اقسام اسباب معمور و هنوز
سه چهار کرور روپیه را اسباب دران قلعه مخفی است و حال آن بجز مولراج کسی را معلوم
نیست و مولراج اگنیو صاحب و اندرسن صاحب را کفن از دوشالهای نفیس داده
بود اکالیان آن کفن را از قبور برزدیدند و چون او را حال بتاشی شان معلوم شد بار کفن از
پارچه سفید داد و یک صندوقچه مروارید قیمتی سه لک روپیه نیز بر آمده و دست صاحب هر دو
اجازت نواب گورنر ملاقات با مولراج نکرد و نه حکم شد که تا اخراج کل بارود از قلعه هر دو برادر

وعیال مولراج را از قلعه بیرون نبردند و بسیار مردم زر و جواهر و اسباب قیمتی را جابجا بیرون
قلعه مدفون ساختند اکنون از قلعه رانی می برآید و از نزدیک کس که از قلعه بیرون سرفت بقدر
هفت هزار روپیه طلا برآمده و باوجود چوکی و پهره بسیار مال را مردم قلعه و فوج تصرف
نمودند روزی اذورڈ صاحب از دیوان مولراج استفسار کردند که منجمله اسباب شما
که ضبط شده است خواهش هر چیز که داشته باشید ظاهر کنید دش صاحب آن را بشما مقرر
خواهند داد مولراج هیچ جواب نداد هر گاه مکرر پرسیدند گفت سه چیز البته درکار دارم
یکی پوتهی مذهب خود دوم چند تصویر فرانسیسی سوم کتاب طب که در آن نسخه جهت دفع هر قسم
تب هستند حلیه مولراج صاحبان بدینصورت نوشته اند عمرش سی و سه سال قدش نه اند
قد دراز بقدر پنج فث و هفت انچ دست و پا کوتاه رنگ سبک یعنی پهیکا چهره متوسط بلند
پیشانی فیل چشم سنجیده وضع مگر زحمت و عبوس صاحب غیرت و حیا وقت برآمدن
از قلعه در لشکر انگریزی بر یابوی خوبصورت سوار و بر زین یابو پارچه سرخ ابریشمی مفروش
بود و لباده ریشمی نارنجی در بر و دستار رنگین بر سر داشت و در عقب او یک افسر
بود و بهر دو طرف او یک یک گوره سپاهی بود و میجر ایڈورڈ صاحب بر دست است او
بودند و بظاهر هیچ نمودی نداشت نه با کسی سخن کرد و نه صاحب سلامت نمود و
بهر دو طرف افواج انگریز را بنظر خشم می دید ولیکن شکنی بر جبین نمی آورد و از مضمون
خط لاهور معلوم شد که فوج شیر سنگه از دریای چناب عبور ... در مقام وزیرآباد مقیم
ست ظاهرا قصد لاهور دارد لهذا بهر طرف شهر لاهور دمدمها بستند و آلات حرب از هر
جانب جمع کردند و بیبیان صاحبان عالیشان و سپاهیان گوره مع اطفال از چهاونی
انارکلی در قلعه لاهور رفتند در چهاونی مذکور فقط سپاه جنگی جریده ماندند و این هم میگفتند که شیر سنگه
اول برامرتسر و جلندهر تاخت خواهد کرد و کمندر نچیف در تعاقب او سرگرم‌اند و جنرل
دش برای کمک کمندر نچیف مامور شدند و بتاریخ پانزدهم فبروری فوج کمندر نچیف

فوج کمانڈر انچیف از چلیان واله روانه شده قریب به بسولی رسید و برای حفاظت شهر لاهور
نصف پلتن گوره و چهار پلتن هندوستانی و یک رساله سواران و یک تپ گوله اندازان
اسپی و یک توپخانه موجود است و رساله چهاردهم بر کناره راوی افتاده است و این رساله
محافظت راهی میکند که از معبر گنگرتا شاهدره که از وزیرآباد تا امرتسر رفته است و دیوان
مولراج را بعد بردن در لاهور در گوبندگڑه فرود کنانیده اند و از لشکر شیر سنگه خبر رسید
که در لشکر او قریب یک لک مردم از سپاهی و بازاری فراهم است روزی شیر سنگه از راه
لاف و گزاف در میان لشکر خود بدروغ ظاهر کرد که ما کمانڈر انچیف را شکست داده ایم و غالب
آمده ایم لهذا فوج ملتان محاصره آن گذاشته برای کمک کمانڈر انچیف آمده است و چون
شصت هفتاد مردم ملتانی که در لشکر شیر سنگه رفته بودند بیان حال مفتوح شدن قلعه
ملتان در سرکار انگریزی نمودند واویلا در لشکرش افتاد و دو پلتن تقاضای تنخواه
همان ساعت کردند و چون نیافتند بطرف موتگ برخاسته رفتند و بتاریخ شانزدهم
فبروری میجر لارنس که نزد شیر سنگه نظربند بود نزد جارج لارنس اول در لاهور آمد من بعد
بحضور نواب گورنر جنرل رفتند بعضی گویند برای سوال و جواب مصالحه شیر سنگه آمده اند
و نزد بعضی ایشان از ایلچی گری شیر سنگه انکار کردند و بیستم فبروری کوچ افواج انگریزی
از سعدالله پور تا شش میل پیشتر شده در مقام کنجه مقیم شد و کمانڈر انچیف بهادر در آنجا حکم
داد که مردم فوج احمال [illegible] اثقال کم کنند چنانچه برای ذات خود خیمه مختصر و چند شتر گذاشته
بقدر ضرورت همراه گرفتند و نیز فرمود که در یک خیمه دو دو صاحب بوده اسباب و مردم
خدمتگار را کم کنند چنانچه بدین تدبیر تخفیف هشت هزار شتر گردید و نیز حکم شد که هر سپاهی از
روز کوچ آذوقه پنج روز همراه گیرد و بتاریخ هفدهم فبروری لشکر هلدی صاحب داخل
کمپ کمانڈر انچیف بهادر شد و نیز درین تاریخ مارکهم صاحب چپل کشتی را بقبض خود درآورد
و بتاریخ هیجدهم ۱۸ ماه مذکور لشکر کمانڈر انچیف بقدر چهار و نیم میل پیشتر رفت و فرق در میان آن

فوج شیرسنگه بقدر شش میل مانده و فوج شیرسنگه از گجرات بفاصله یک و نیم میل افتاده بود
و لارڈ گهم صاحب نیز عبور از چناب کرده قریب کمپ کمندرنجیف شد الغرض بتاریخ هجدهم
ماه مذکور در لشکر کمندرنجیف پانزده هزار سپاه و هشتاد توپ بود و مستر لارنس را دیگر
رخصت کهمنه کرفته در لشکر کمندرنجیف آمدند و خریطه خطوط ڈاک را که مردم او غارت کرده بودند
نیز همراه لارنس صاحب فرستاده داد و تفصیل اسباب که از تکیه کلان مولراج برآمده بود
امیت طلا ۲ انار کنگن مرصع یک زوج شمشیر بیش قیمت یک قبضه مالامی مروارید سلک
کنار قیمتی میکنند و در شهر ملتان نه هزار و دو صد عمارت عالیشان بشمار آمده و برای
واگذاشت شهر زری مقرر کردیده است و جنرل کورٹ لیند صاحب ناظم ملتان مقرر
شده اند و بهجدهم فبروری قبایل مولراج را در مکان امیرجان فرستادند و از نزد ایشان
بسیار مال و اسباب برآمد و محکم چند کارنده مولراج نیز گرفتار شد و قلعه هرن نیز در قبضه
سرکار درآمد و حال جنگ گجرات را که جنگ اخیر سکهان است و در ان شکست فاحش بر شیرسنگه
و دیگر سرداران سکه افتاده بدینصورت بیان کرده اند که از نه ساعت روز برآمده
جنگ فیما بین شروع شد و تا سه ساعت از هر دو طرف برابر توپهای افواج یکدیگر
زده میزدند درین زد و خورد قیامت آشوب دو افسر توپخانه انگریزی و یک افسر رساله
چهاردهم و یک افسر پلٹن دوم پیاده کشته شدند و سه افسر و چهارم کاک صاحب
بجگل اجنٹ زخم برداشتند و قریب دو و نیم صد سپاهی [illegible] مقتول و مجروح کردیدند
و بیست و هشت توپ مخالف بدست فوج سرکاری افتاد و افواج انگریزی از
سوار و پیاده و توپخانه درین رزم و پیکار جانفشانی نمودند که قابل تحسین و آفرین است
و نیز بعض چهل توپ غنیم بدست آمدند و شیرسنگه مع سپاه خود تمامی اسباب خورد و نوش
را گذاشته خود در گجرات پناه گرفت و مردم او هر طرف که راه یافتند بگریختند
و کمندرنجیف با رسالهای سواران تعاقب ایشان نمودند و شیرسنگه را از گجرات نیز گریزانیدند

نیز گریزانیدند و افغانان همراهی او چهار بار بر دمدمه های کمندر انچیف حمله کردند و هر بار
شکست یافته منهزم گردیدند مضمون اشتهاریکه نواب گورنر جنرل بهادر
مورخه ۲۴ فروری سنه ۱۸۴۹ عیسوی از کنپ فیروزپور داده اند مشتمل
از روی چتهی کمندر انچیف بهادر معلوم شد که بتاریخ بیست و یکم فروری سنه مذکور غلبه
فتح نمایان بر سکهان آنچنان شد که کمتر شده باشد و انجام این ظفرمندی در سرکار انگریزی
منتج بفوائد کثیر شد کمندر انچیف می نویسند که دیروز لشکر بارکهم صاحب و دند اس صاحب
که از ملتان آمده بود ملحق معسکر اینجانب شد و با همه را همراه گرفته از ترکور سطرف شاه دوله
کوچ کردم و بوقت هفت ساعت روز برای حمله کردن بر مخالفین روانه شدم و بعد
دو ساعت ایشان را شکست فاحش داده بر تمامی خیام و اسباب و جمله آلات حرب
و توپهای ایشان متصرف شدیم و هنوز شمار توپها و اسباب خوب معلوم نشده و بیک
تا دوازده کروه اسباب ایشان بوقت گریز ماند یعنی در جای توپها را گذاشتند و در
مقامی گولی و بارود را از حالت اضطرار انداختند و نقصان فوج ما بسیار کم شد فقط سیصد
کس از فوج انگریزی کشته و خسته شده باشند چه با شصت هزار سکه که نزد ایشان شصت
توپ بود مقابله کردن و از مقام استوار ایشان مضمحل ساختن و گریزانیدن دلیل است
بر قلت نقصان فوج سرکاری بخلاف مخالفین که ایشان را از جان و مال بسیار نقصان شد
تفصیل آن متعاقب خوا[illegible]وشت تمام شد مضمون چتهی کمندر انچیف و از خطوط انگریزی
معلوم شد که جنرل گلبرت برای تعاقب مخالفین مامور گردیدند و قریب شش هزار از سکهان
مقتول و مجروح گردیدند و از فوج سرکاری بجز دو صد و شصت مردم مقتول و مجروح
نشده باشند و افسران نیز بهمان قدر که بالا مرقوم گردید زیاده بکار نیامدند و هرگاه کمندر انچیف
صاحب بر اعدا مظفر و منصور شده در کنپ خود تشریف آوردند بر حسن انتظام و خوش تدبیری
ایشان مردم لشکر از صغیر و کبیر به ثنا و صفت جناب سپه سالار ممدوح رطب اللسان گشتند

مردم دیرینه سال در لشکر انگریزی میگویند که با وجود کثرت فوج غنیم و دشمن توپها و دیگر آلات حرب بودن در مقام مستحکم و استوار این چنین فتح سرکار انگریزی که بروی شده شاید در کدام مهم هندوستان نشده باشد و درین جنگ که مشهور بجنگ گجرات شد اکرم خان پسر دوست محمد خان که بسر کردگی در ایشان شریک شیر سنگه بود کشته شد و بسیاری توپهای غنیم از صدمه گلولهای توپخانه انگریزی از عرابها افتاده بر زمین ریخته بودند و میدان صف جنگ از لاشهای کشتگان و زخمیان معمور و گلگون بنظر می آمد و بقدر چهل و سه توپ عاید بدست آمدند و امید دست آمدن دیگر توپها نیز هست و منجمله این توپها دو توپ پلتن دو مند که سابق بدست غنیم افتاده بودند و ده گوره ولایتی مقتول و یکصد و چهل کس از ایشان مجروح گردیدند فوج غنیم منتشر گشته بسه جانب گریخت یک گروه بطرف بمبر و دیگر بجانب جهلم رفت و لشکر جنرل گلبرت بطرف دینگی و کنوکیمل صاحب بطرف بمبر نهضت نمود و سردار جیرسنگه که درین معرکه بود زخمی شد

نقشه جنگ و صفوف بندی و وضع توپخانه و رساله بدنصیبوت بود








و میجر سکوت صاحب انجنیر مبنی قلعه ملتان را باز آراسته می کنند که جنگی کرده و مکانات اندرا از سه کنها گمی

وانبار خاک را بر داشته شهر و قلعه را صاف و رخنهای دیوار از که بضربات کلولهای توپ کلان شده بود

بند میسازند و تهیا بالای فصیلهای قلعه نصب میکنند و دو پلتن هندستانی هم درین قلعه خواهند شد سنکه

رام سنکه برادران مولراج خاطت عیال او میکنند کویند دریای کنه زخیف بیماد زخمی خفیف سنید اخبار نویس

جلیان نوشته که دوست محمد خان بسردار یوسف زییان پشاور نوشته بود که فوج را

جلد تیار کرده نفر سند و سردار چتر سنکه هشت هزار روپیه بخان مذکور فرستاده است این سنکه

سپه سالار سابق مولراج را که از مدت باغی بود کرفتار کرده در لاهور بردند و پا بجولان

کردند و اکنون که نزد سکهان توپ باقی نمانده است جز دریای جهلم اجتماع کرده باز قصد

جنگ میدارند و می کویند که نزد ما توپ نیست با شمشیر خواهیم جنگید مضمون اشتهار سرلارنس

رزیدنت لاهور حسب الحکم نواب کورنر جنرل که برای جمیع سرکشان و همراهیان لشکر سکهان

نوشته اند اینست که همه مردم همراهیان لشکر سکهان سوای سلطان محمد خان باید که رفاقت

سکهان را کذاشته بیایند و هر که در سرکار انکریزی درینوقت رجوع نخواهد کرد مجرم سرکار

خواهد شد و کسانیکه سلاح خود را سپرد سرکار خواهند کرد ایشان اجازت رفتن جاهای خودها در عمل

سرکار انکریزی خواهند یافت و جاکیر داران از جاکیر خود خارج نخواهند شد و حاجت روای

ایشان خواهد کردید بشرطیکه بمجرد شنیدن این اشتهار خود را در افواج سرکاری سانند

و بیستم فروری دیوان مولراج را بسبیل ڈاک در لاهور [illegible] در شهر بر فیل سوار کرده

در مکان بی بی چندر کنور فرود کنانیدند و از بیشتر در آن مکان بند و بست و پهره کورهای فرا آمده

بود و بهار روز کرنیل لارنس و میجر لارنس هر دو نزد مولراج رفته چیزی کفت و شنود کرده

برای دیدن کلاب سنکه پسر چتر سنکه که در لاهور مقید است رفتند و شیخ امام الدین را خطاب بهادری

عطا شد و سوای هفت هزار روپیه جاکیر سابق پنجهزار روپیه را جاکیر دیکر یافت و بتاریخ هشتم

مارچ سردار چتر سنکه و شیر سنکه و دیکر سرداران باغی سکهان خود را حواله میجر منکمش صاحب بهادر جنت

گورنر جنرل بهادر در مقام راول پنڈی نموده اطاعت سرکار را قبول کردند و دوست محمد خان
از پشاور بطرف جمرود گریخته رفت و جنرل گلبرٹ صاحب که در تعاقب سرداران سکهان
گریختگان رفته بود محنت شان ثمره خوب داد که سرداران مذکور تنگ شده خود را
حواله سرکار نمودند اگرچه افواه شده بود که راجه گلاب سنگه بسبب دادن زهر قضا
کرده است بعد از چند روز معلوم شد که این خبر غلط محض است هنوز او زنده و با
سرکار انگریزی بدستور موافقت دارد و سرداران مذکور بیست و دو توپ را که داشتند
حواله سرکار نمودند و نیز چتر سنگه و شیر سنگه میجر لارنس و میم ایشان را و لفٹنٹ بوی صاحب
و لفٹنٹ هربرٹ و مستر طامسن و بی بی ایشان را که در بلتیر رها کرده در لشکر انگریزی بحفاظت
تمام رسانیده دادند پس اکنون جنگ با سکهان تمام شد و جنرل گلبرٹ تعاقب دوست محمد خان
که چند روز در آن اطراف توقف کرده بود نمود اگر افغانان دره خیبر که طامع زر هستند
بطمع یافتن زر از سرکار انگریزی او را گرفتار کرده حواله سرکار انگریزی نمایند عجب نیست
و اکنون که مهم سکهان تمام شد زود لام افواج انگریزی خواهد شکست و صاحبان گرده
کپتان برای تجویز جاها و نیهای افواج انگریزی بجانب یسار دریای جهلم زمین را پیمایش
میکنند و نواب گورنر جنرل بعد نوشتن مبارکباد این جنگ بکمنڈر انچیف ایما فرمودند که هنوز
جنگ قائم است و فساد بر پا فتح نام پنجاب آنوقت خواهد شد که سرکار دوست محمد خان و افغانان
کابل که برای مدد سکها آمده بودند از اٹک پشاور خارج شوند و با مغلوب و مستاصل کردند
بمجرد رسیدن این نوشته فوج انگریزی بجانب اٹک و پشاور برای خارج کردن افغانان
روانه شد گویند دوست محمد خان با مردم همراهی خود و سلطان محمد خان برادر بمجرد داخل
شدن لشکر جنرل گلبرٹ از پشاور بگریخت و بسیار زر به خیبریان داده صحیح و سالم بدر رفت
و نیز موجب حکم نواب گورنر جنرل بهادر بتقریب رجوع کردن سرداران سرکش سکهان
در جاها و نیهای گلدان شلکهای تهنیت سر شدند و اکنون منظور ها لیان سرکار انگریزی آنست

آنست که برحسب مضمون عهدنامه سابق که در عهد گورنری لارڈ هارڈنگ گورنر جنرل بهادر گردیده بین سکهان و سرکار انگریزی شده بود که اگر ثانیاً سکهان باز با سرکار قصد جنگ خواهند کرد ملک پنجاب را از دست ایشان انتزاع نموده خواهد شد عمل دخل سرکار در تمامی ملک پنجاب گردد لهذا به لفٹنٹ گورنر آگره حکم رسیده که چهار کمشنر که در ماهه هر کمشنر دو هزار و هفتصد و پنجاه روپیه مقرر خواهد شد تجویز نموده زود در ملک پنجاب بفرستند و همچنین چهار کس مددگار ایشان نیز مقرر شده خواهند رفت و نیز عمله های ایشان ملازم خواهد گردید گویند سپاه سکهان که قریب بیست هزار خواهد بود از کناره جهلم آمده سلاح خود ها را سپرد سرکار نموده‌اند و سر اسم یک روپیه یافتند و خبر است که سرداران مذکورین را اول در فیروزپور خواهند برد و از انجا به هندوستان و پانصد قیدی ملتان را که دران اکثر کابلی و هندوستانی و فقرا اند در فیروزپور آوردند حساب خراج ضلاع پنجاب بموجب لیسانه دیوان دینانات در دربار لاهور

۱	۲	۳	۴	۵
ملتان ۲۵ لک	دوابه بارست ۲۳ لک	دوابه رچنا ۱۴ لک	دوابه جچ ۹ لک	دوابه سندساگر ۱۴ لک
۶	۷	۸	۹	۱۰
پشاور [illegible] لک	هزاره ۳۰ لک	میر بخیری ۱۴ لک	دیره اسمعیل خان [illegible] لک	جاگیرها وغیره ۵ لک

میزان کل یک کرور [illegible] لک یعنی یک کرور و هفتاد لک و پنجاه هزار روپیه سوای خراج صوبه کشمیر و دیگر اضلاع که نزد گلاب سنگه است و هر باشندگان شهر ملتان برای داخل کردن عوض غنیمت تاکید است و برای [illegible] تاکید رسیده و کسانیکه از ملتان برخاسته بجای دیگر آباد شده‌اند ایشان را آورده بدستور آباد سازند

در بیان فوج سرکار انگریزی از ابتدای عملداری تا زمان حال نوشته اند که

در سنه ۱۷۴۶ عیسوی بوقت محاصره مدراس صرف سپاهی هندوستان را که قواعد ندانستند ملازم داشته بودند و بتدریج گوره‌های ولایتی از قسم خلاصیان جهاز و غیره طلبیده و مردم تلنگان را نوکر داشته قواعد تعلیم کردند و بعد از هشت سال از جنگ ملک

که دران بر نواب سراج الدوله غالب آمدند و حاجت فوج شد بقدر گوره هندوستانی ملازم سرکار کمپنی بود گوره سوار ۹۱ گوره سپاهی پیاده ۱۰۶۹ گوره گوله انداز ۷۰ هندوستانی توپ سوار ۶۰ ۱۲ هندوستانی سپاهی ۱۳۰۲۸ جمیع کل ۱۵۷۳۵ و در سنه ۱۸۱۷ عیسوی بوقت جنگ با مرهته گوره ولایتی از سوار و پیاده ۹۲۰۹ ۱۲ بودند و در جنگ برما یازده پلتن گوره و بوقت محاصره قلعه بهرت پور دفعه اول همراه جنرل لارد لیک بهادر سه رساله دراگون و یک پلتن گوره زیاده از یازده هزار فوج نبود و در سنه ۱۸۴۵ و سنه ۱۸۴۶ عیسوی بوقت جنگ اول با سکهان نه پلتن گوره و هیجده پلتن هندوستانی بودند و بالفعل در سنه ۱۸۴۹ عیسوی نیز نه پلتن گوره و هیجده پلتن هندوستانی برای جنگ با سکهان در دفعه ثانی رفته بودند الغرض بالفعل کل فوج ملازم کمپنی و پادشاهی در کل هندوستان سی هزار گوره ولایتی و دو لک سپاهی هندوستانی ملازم هستند پس کیست در هندوستان که با چنین افواج قیامت آشوب مقابله کند و بر وی غالب آید و سوای شمار افواج مذکوره هزارها صاحبان از لفتنت تا کرنل و جنرل هستند که با قدر سیر و پا پیاده می جنگند می جنگانند و گویند رعایای پشاور خصوصاً مسلمانان از رفتن عمل سکهان ظالم و افغانان بی رحم و بد خلت سرکار انگریزی بسیار مطمئن و خوشنود گردیدند و زنان شهر مذکور از بام خود بوقت داخل شدن افواج انگریزی در انجا از فرط سرور و شادمانی بر صفوف سپاه گل افشانی کردند و مقصود آنکه در عمل انگریزی از غارتگری و ظلم و بدعت هر دو قوم مذکور محفوظ خواهیم ماند و گفتن اذان بآواز بلند و اظهار دیگر شعار اسلام بار دیگر خواهد شد در حق صاحبان دعای خیر کردند و چتر سنگه و دیگر سرداران را لقصد بردن در فیروزپور باز دریای چناب در محاصره فوج انگریزی مجبور گردانیدند و بالفعل که در کل پنجاب عمل انگریزی خواهد شد لهذا ایک کونسل از طرف نواب گورنر بنگال در لاهور مقرر خواهد گردید سر دفتر کونسلیان سر هنری لارنس بهادر بعد ریاست غزار رزیدنت و دو صاحب که هم یکی برادر

در ماهه چهار هزار روپیه معین خواهند شد و بالفعل یک مجلس کلان از صاحبان انگریز و مهاراجه
دلیپ سنگه با دیگر سرداران لاهور که شریک با سرکشان نبودند در لاهور منعقد شد و اشتهار
گورنر جنرل که نقلش عنقریب نوشته میشود دران مجلس خوانده شد مهاراجه مذکور و دیگر
سرداران آنرا شنیده بران دستخط کردند و چهار لک روپیه سال برای مهاراجه موصوف
از سرکار انگریزی مقرر شد و هم مقام بود و باش ایشان در هندوستان غالبا که در بنارس
قرار خواهد یافت و جاگیر راجه تیج سنگه و دیوان دینا ناته و شیخ امام الدین و حکیم نورالدین
بحال خواهد ماند و جاگیرهای دیگر سرداران سکه که با سرکار بغاوت کرده جنگ نموده بودند
بالکل ضبط خواهند شد و جواهر کوه نور برای نذر ملکه معظمه لندن بولایت خواهد رفت
و مشهور شده است که دیوان مولراج در قصاص مستر ایگنو از حلق کشیده مقتول خواهد گردید
زیراکه او قاتل صاحب مذکور را فیل در انعام این کار داده بود و باقی مراتب که در انتظام
ملک پنجاب قرار یافته اند بر وقت معلوم شدن نوشته خواهند شد و هرگاه جنرل گلبرت با افواج
قاهره انگریزی برای مقابله افغانان کابل در پشاور داخل شد چهاونی انگریزی خصوصا
بنگله و مکانات میجر لارنس را که افغانان مذکور آتش در داده بودند مشتعل و سوزان یافت
و هنوز دوست محمد خان مع برادر خود سلطان محمد خان که بسبب گرفتار کرده دادن
میجر مذکور مغضوب و مجرم سرکار انگریزی بود بطرف کابل راهی گردید و همچنین افغانان
همراهی او بعد یکد و مقابله با فوج انگریزی از پشاور بدر رفته [illegible] نقل خلاصه اشتهار

نواب گورنر جنرل بهادر لارد دلهوسی بهادر مرقومه ۲۹ مارچ ۱۸۴۹ ع

از کمپ فیروزپور چون بعد فوت مهاراجه رنجیت سنگه والی لاهور متوفا که دوست
سرکار انگریزی بود و عهدنامه با سرکار موصوف داشت سپاه خالصه و اکالیان از
سکهان ملازم دربار لاهور بر ملک سرکار انگریزی که این طرف دریای ستلج بود یورش

کرد و در مقابلهٔ افواج سرکار مذکور شکستهای متواتر یافته بسیاری از آن مقتول گردیدند
و افواج سرکاری بعد از گریزانیدن ایشان از جنگ اخیر آن طرف ستلج عبور نموده قصد
لاهور کرد مهاراجه دلیپ سنگه مع سرداران لاهور عذر تقصیرات نموده اطاعت سرکار
را قبول کرد گورنر جنرل فرمان فرمای هندوستان از راه کرم و نوازش قصور افواج
خالصه را معاف فرموده دست از ملک لاهور باز داشت و عهدنامهای جدید فیمابین
سرکار لاهور و سرکار انگریزی نوشته شد چنانچه اهالیان سرکار انگریزی بر اتمام قول
و قرار مندرجه عهدنامها تعمیل نمودند مگر سکهان و سرداران ایشان عهدشکنی کرده شرائط
عهدنامها را بجا نیاوردند حتی که سالانه تعلبندی که دران مندرج بود ادا نکردند و دیگر
قرضی که گورنمنٹ هندوستان ایشان را داده بودند ادا ندادند علاوه سکهان و سرداران
ایشان اطاعت و فرمان برداری سرکار را که بذمهٔ خود اختیار کرده بودند بعمل نیاوردند
برای قتال و جدال برخاستند و بعض صاحبان را که برای انتظام امور دربار لاهور مقرر شده بودند
بیوجه قتل نمودند و بعض را بفریب قید کردند و بعض سرداران آنجا را که بر عهدنامه دستخط
کرده بودند شریک خود در فساد ساختند بلکه یکی از ارباب کونسل لاهور در فساد و بغاوت
رهبری ایشان کرد و تمامی سکهان بدین اراده که سلطنت انگریزان را تباه و برباد
کنند بغاوت و سرکشی نمودند و گورنر فرمان فرمای هندوستان سابق در اشتهار
خود نوشته بود که سرکار انگریزی را گرفتن و تسخیر نمودن ملک غیر بلا سبب هرگز منظور
خاطر نیست چنانچه دلیل صداقت کلام شان دست برداشتن سرکار مذکور از ملک
پنجاب ظاهر و هویداست ولیکن اکنون برای حفظ ملک و رعایا ضرور افتاد که تدبیری
باید کرد تا بدان سرکشان آنجا را که از سرداران خود منتسب شدند مطیع و منقاد خود سازند
بنابران نواب گورنر جنرل لارڈ دلهوسی بهادر ارشاد میکند که اکنون حکومت سکهان
از ملک پنجاب ختم شد و تمامی ملک مهاراجه دلیپ سنگه داخل و شامل ملک هندوستان

هندوستان گردید و سرکار انگریزی مدام نسبت بمهاراجه موصوف بعزت و تعظیم
پیش خواهند آمد و مال و جاگیر معدودی از سرداران سکهان که با سرکار نجنگیدند
برقرار خواهد ماند و واضح باد که سرکار انگریزی با مذهب رعایای ملک پنجاب خواه
مسلمانان باشند خواه هندو و سکه هرگز علاقه و سروکاری نخواهد داشت ولیکن احدی
را اجازت نخواهد شد که یکی از مذهب دیگری و یا در امری که در مذهب او فرض باشد
تعرض و مزاحمت رساند و سرداران که با سرکار انگریزی جنگیده اند جاگیر و مال و اسباب
ایشان بالکل ضبط خواهد گردید و تمامی قلعها و قلعچها که در ملک پنجاب بند سمار و منهدم
کرده خواهند شد بلکه آنچنان تدبیری بعمل خواهد آمد که باز مردم ملک پنجاب را قدرت
بر جنگ و فساد با سرکار انگریزی نباشد و گورنر جنرل هر دم رعایای پنجاب اطلاع میدهند
که بلا حجت و تکرار اطاعت سرکار انگریز را قبول کنند و کسانیکه مطیع و منقاد سرکار مذکور
خواهند ماند بر ایشان با مهربانی و ملایمت حکمرانی خواهد شد و احیاناً اگر احدی از رعایای
این ملک باز فتنه و فساد و یا مقابله با افسر سرکاری خواهد کرد درین صورت باز توقع رحم
و مهربانی این سرکار درباره خود مدار و بل بسزای سنگین خواهد رسید و این اشتهار
حسب الحکم نواب گورنر جنرل لارڈ ڈلهوزی از دستخط ایچ ایم الیٹ صاحب
بهادر سکرتری گورنمنٹ آف انڈیا جاری گردید تعداد رعایا و آمدنی سالانه

ممالک هندوستان وغیره و شمار افواج هر یک مقام

نام ملک	تعداد رعایا	آمدنی سالانه هر ملک	شمار فوج هر جا
آمدنی ملک هندوستان که از سابق نزد سرکار انگریز است	[illegible] کرور	[illegible] کرور	[illegible] لک سپاه
آمدنی ملک پنجاب و رعایا وغیره	[illegible] لک	دو کرور	[illegible] هزار
ملک‌ها که آزاد و انیز گویند	[illegible] لک	یک کرور و هشتاد لک	یک لک و پنجاه هزار

ملک نیپال	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] هزار
ملک سند و [illegible]	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] هزار
افغانستان	[illegible] لک	یک کرور و هشتاد هزار	[illegible] هزار
ملک ایران	[illegible] لک	دو کرور	[illegible] هزار
حیدرآباد دکن	[illegible] لک	سه کرور	+
گوالیر ملک سندهیه	[illegible] لک	یک کرور و چهار لک	[illegible] سپاه بود [illegible]
ناگپور	[illegible] لک	[illegible] لک [illegible] هزار [illegible]	+
	میزان کل ۱۴۰۵۰۰۰۰ یعنی چهارده کرور و پنج لک مردم	میزان کل ۳۳۳۶۲۰۶۷۹ یعنی سی سه کرور و سی و شش لک و بیست و پنج هزار و ششصد و هفتاد و نه	

در بیان شمه از حال مهاراجه رنجیت سنگه والی لاهور سابق متوفا و گرفتن او ملکهای اطراف را گویند رنجیت سنگه مذکور در ۱۸۰۴ع بر اضلاع افغانستان که بر کناره جانب شرقی دریای سنده واقعند متوجه شده بسبب کم زوری افاغنه آنجا متصرف گشت و سرداران ملک دیگر را که زیر حکم سلطنت کابل بودند بتخویف و تطمیع مطیع حکومت لاهور ساخت من بعد بر اضلاع شرقی و جنوبی دریای ستلج یورش کرده بتدریج شامل ملک پنجاب نمود در ۱۸۰۸ع سر چارلس مٹکاف بعهده سفارت مقرر گشته برای نوشانیدن عهدنامه از طرف سرکار انگریزی در لاهور رفت در ابتدای حال رنجیت سنگه بر عهدنامه دستخط نمیکرد و آخر دریافت این که سرکار مذکور را بجز روابط محبت و اتحاد میان دو سرکار غرضی از ملک او نیست در ۱۸۰۹ع بر عهدنامه دستخط نمود پس ازان زمان تا آخر عمر خود با وجود اغوای همراهیان و سرداران خود از طرف سرکار انگریزی او مدام بر جاده مستقیم دوستی و اتحاد نسبت باین سرکار ماند و سپاه او کل هفتاد و پنج هزار بود منجمله این بیست و پنج هزار فوج خود را بنسبت دیگر سپاه زائد تنخواه داده آنها را قواعد بطریق سپاه انگلش تعلیم میکنانید

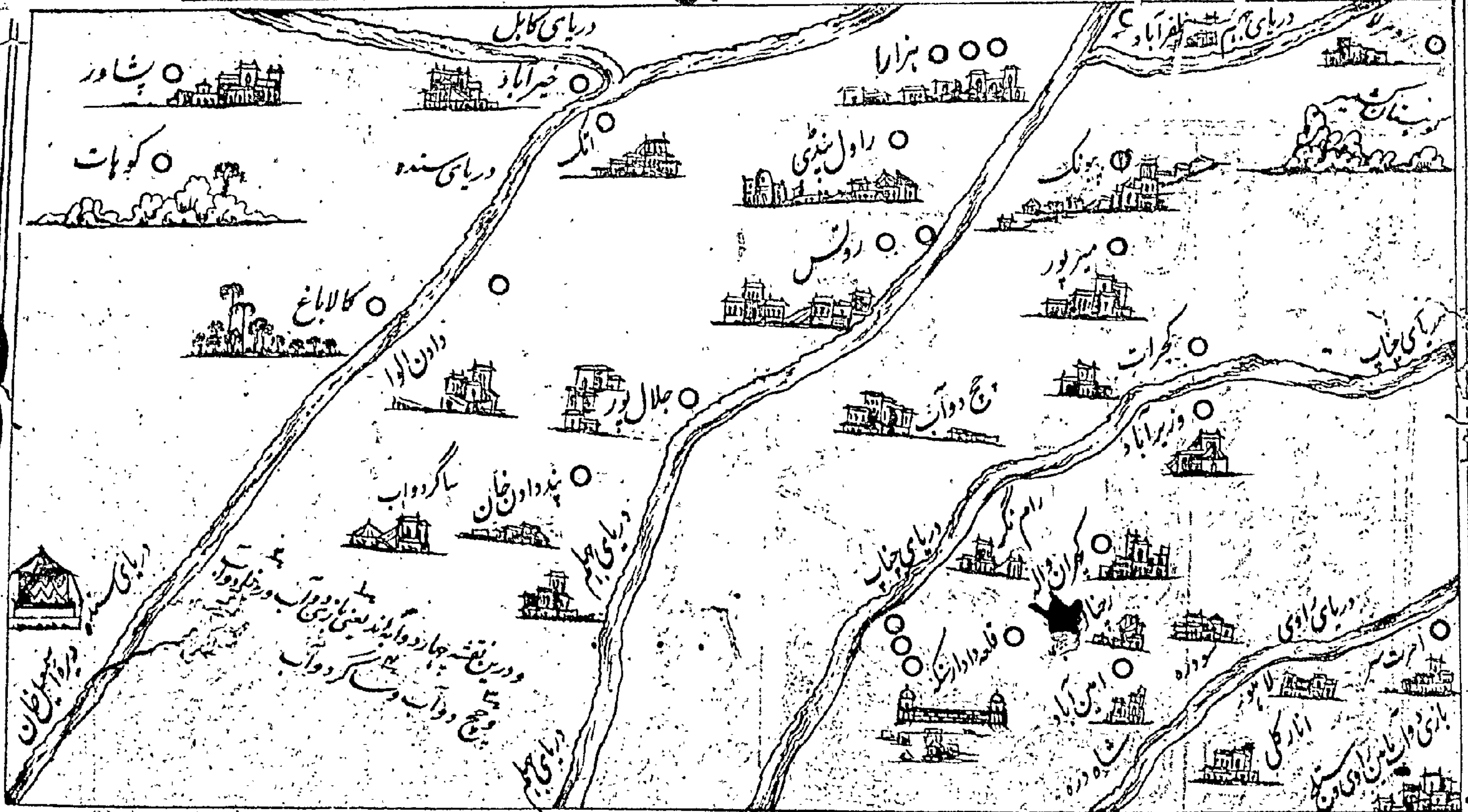
سکنانید و منجمله این بیست و پنجهزار سوار و گوله انداز بودند و کار توپ می آموختند و چند
فرانسیس را برای تعلیم سپاه خود در سرکار خویش ملازم داشت و یکصد و پنجاه توپ
خوب کار آمد نزد او بودند و پنجاه هزار سوار و پیاده را که اکثر ایشان کورکبی بودند بجای
تنخواه نقد زمین داده بود و در ۱۸۱۸ء صوبه ملتان و پشاور و در ۱۸۱۹ء کشمیر را در قبضه
خود در آورد و در ۱۸۳۸ء با لارڈ ولیم منٹنگ گورنر سابق هندوستان با کمال شان
و شوکت ملاقات کرد و در سنه مذکور اتحاد فیما بین این هر دو سرکار بسیار افزود حتی که
بر وقت بردن شاه شجاع الملک درانی را برای نشانیدن بر تخت سلطنت افغانستان
مدد افواج انگریزی نمود و در ۱۸۳۹ء بعمر پنجاه و هفت سال شد و بسبب کثرت عیاشی
قضا کرد و بر روی او داغ چیچک عمیق بسیار بودند و با وجود داشتن یک چشم قوت
فطانت و دانشمندی و سلیقه ملک گیری و رعایا پروری و شجاعت خداداد بمرتبه
اورا حاصل بود که از امثال و اقران خود گوی سبقت ربوده بود و در خصائل و صاحبان
انگریز نوشته اند که او قصد در امور مهلکه میکرد و اگر او را مهمی پیش می آمد بدون انجام
و انصرام آن بر حسب دلخواه خود دست ازان نمی برداشت و هر کار را اول خوب
فهمیده و بمیزان خرد سنجیده میکرد و از قوت و شجاعت دلی و ذکاوت طبعی اهل غرور
و گردن کشان ملک خود را مطیع و منقاد خود ساخته داشت احدی را یارا نبود که در زندگی
با وی سرکشی میکرد گو قادر بر نوشت و خواند نبود مگر آنچنان [illegible] صاحب تدبیر صائب بود
که کار و بار سلطنت خود را بی صلاح و مشوره دیگری بخوبی مینمود اگرچه رحم و افسوس
در دلش نبود و لیکن ظلم بر رعایای خود هم روا نمیداشت و زور و طاقت خود را در
امور خطرناک و ناممکن صرف و برباد نمی کرد و اگر در مهمی از وی خطا هم واقع میشد بسبب
آن خلل و رخنه در امور سلطنت و یا در صاحب حکومت او راه نمییافت و دلیل بر دانشمندی
او همین بس است که اهالیان سرکار انگلشیه همیشه از وی راضی و خوشنود ماندند و بحسب سلیقه

بعوض خون کسی قصاص از قاتل نمیگرفت مگر مجرم را بعقوبت شدید از کمال بیرحمی قطع اعضا
و مثله کردن او و یا بیرحمی کشت و یا او را بکوهستان جلای وطن مینمود و عمل اگرچه مثل
انگریزی مذهبت مگر بنسبت ریاستهای دیگر هندوستانیان بمراتب بهتر و منضبط بود
و در وقت او آمدنی ملک لاهور بقدر دو نیم کرور روپیه بود و با وجودیکه در سرکار [illegible]
قریب دوازده کرور روپیه از نقد و اسباب بود تاهم تنخواه فوج او تا هیجده ماه بعد
او باقی بماند و بسبب زیاده طلبی محصول از تاجران کار و بار تجارت در ملک او
بسیار کم میشد و اهلکاران او بسیار رشوت خور بودند بدین سبب اکثر امور بر حسب
خواهش او نمیشدند و حدود ملک لاهور در وقت او بدینصورت بودند حد شمالی ملک
او ملصق بکوهستان همالا و غربی آن تا دریای سنده و جنوبی و شرقی تا دریای
ستلج و شکل ملک او بوضع مثلث بود که قاعده آن مثلث در طول بقدر چهار صد میل
با دامن کوه همالا پیوسته است و دو ساق شرقی و غربی آن باندازه هشتصد میل [illegible]



قاعده این مثلث که از جانب شمال بکوهستان
همالا پیوسته است بقدر چهار صد میل باشد

و آبادی ملک او در زمین برابر و همواریست از نسبت کوهستان بسیار است و زمین اطراف این پنج
دریا که مشهور به ستلج و بیاه و راوی و چناب و جهلم اند بسیار سیر حاصل و زرخیز و چهار دوآبه
اند یکی را دوآبه باری گویند و دوم را دوآبه رچنا و سوم را دوآبه چج و چهارم را دوآبه [illegible]



دریای کابل
پشاور
خیرآباد
اتک
دریای سنده
کوهات
کالاباغ
جلال پور
پند دادن خان
ساگر دواب
دریای جهلم
دریای سند
هزارا
راول پنڈی
میرپور
گجرات
وزیرآباد
دریای چناب
رام نگر
امن آباد
دریای راوی
لاهور
انارکلی

نثر خاتمه مترشحه کالک گوهر سلک شاه اقلیم سخنوری آختر برج معنی پروری قلعه کشای کشور شعر و سخن ناصب اعلام این گرامی فن مقبول بارگاه لم یزلی جناب افادت مآب مولوی محمد هادی علی مدظله العالی

به نستعین نیزه بازی قلم در میدان دشت بیاض صفحهٔ توحید مالک الملکی ست که بساط قهرمانیش از اولی تا اعلی سر بر خط فرمان نهاده و علم اندازی خامه در بیدای ناپیدا کنار تحمید جهان آفرینی که از سطوت سلطانیش هرکه و مه تن برضا و تسلیم در داده حکم اندازان فهم و فراست در معرکه ادراک کنه ذاتش هیچو تیر بتاریکی زدن و ناوک زنان عقل و کیاست از دعوی محال حصر صفاتش در خانه کمان گوشه گزیدن ـــه تا علم صبح برافراخته سرخ شفق ازین آن ساخته باره نوبت ازلی یگانه ایش تیغ هلالی زسلح خانه ایش امضای برلیغ قضا بدست مختاری نهاده که مشت خاکی گرد از نهاد اعدای دین برآورد و تبلیغ احکام واجب الادا بزبان شاه کوبندگانی سپرده که بی زبانان را حکم ناطقش گویا کرد توقیع رسالتش بطغرای وما ارسلناک الا کافة للناس مسجل و منشور نبوتش بخاتم التنای ولکن رسول الله وخاتم النبیین مکمل ـــه چو منکر تیغ او شد از جهالت سر افگند بر آب بدست سلیمانی بود محور رکارش ــه در جابجا مراینه دارش جانشینان مسند مملکتش تیغ انتقام بخون دشمنان اسلام خوابانده و نائبان و سادهٔ خلافتش ترکین در سینه کافران بیدین نشانده ـــه صد تحیات باد بر جانش برهمه آل و صحب ذی شانش بعد ازین سواد تحریر سرمه چشم اعتبار برای نظاره بندگان فاعتبروا یا اولی الابصار باد که سنان جوشن گزار حوادث زمان همیشه بخون عزیزان خضاب ست و شمشیر لنگر دار سفاک دهر در ان مدام دست و گریبان با کلوی کمال یافتگان بر تاب کمانی تخت یکی مقام و دیگر نیست و نوبتی دهیم صاحب افسری سرنگ

تا آسمان تیغ سحر و ترنج زر بمیان آورده چها انگشت حیرت ارباب دسترس که قطع نکرده

یکی را ز شاهی بسر تاج داد همه ملک دیگر بتاراج داد [illegible] آماده کارزار را

که نام آوران را کند کارزار تلون جهان مسخند انگار که شاز دو رنگی لیل و نهار یکی چیره دست

دیگر زیر دست یکی را ظفر دیگر را شکست نظیر این حال و مصداق این مقال تلاقی دو فوج لشکر

و مقابله و [illegible] تجدد و محاربه سکهان لاهور و ملتان با کارکنان سرکار انگلستان است که یکه تاز حلی

جولانگاه معانی قصب السبق ربای محاضر نکته دانی فارس مضمار لذت شهسوار عرصه فطانت

متقدم الجیش متاران هر لشکر جادو نگاران هدف تیر خطای گلکش عقدهای علم و هنر و واشگافی دقائق

فنون تیغ کوشیدنش را جوهر سزاوار مناصب تسلیم منشی مولوی عبدالکریم ادامه الله

بالمرادات و بلغه اقصی الغایات بتحقیق وافی و تنقیح واقعی از زبان انگریزان و اخبار اردو بجای بجا

نگاشت و خالی بودنش از زائد و نارست نصب العین همت داشت بملاحظه صدق بیانش

بر زبانهاست که جز از احتمال کذب مبراست هر فقره اش فصاحت قرین و هر نکته بلاغت آفرین از

سطورش فوج معنی صف آرا و تا سطر هر بیست کاکل ربا دبیر اگر بفرض و تقدیر شاخ طوبی قلم کند

بمقابله تیزی این تحریر تیغش نخواهد رسید و ورق خورشید اگر خدنگ موج کوثر را کاغذ حرف کرده

و دود براقت و رقش نتواند رسید بسکه قصص و حکایات طبائع انسانی را قبول و شهابه بسند

وقائع و محاربات مجبول است خصوصاً گوشها بر آواز کوس این نگارش و هر سامعه مشتاق صدای

طبل این تازه کارزار بود لهذا طرفدار قلم و [illegible] سپهسالار [illegible] حاجی حرمین شریفین

مولوی محمد حسین که کلید فتح الباب گنجینه هر گونه مقصودش بدست و علی الدوام حامی استحکام

برنا دولت بهبود در دست باد برای عبرت ناظران از قالب طبع بر کشید و متفحصان آثار طوارق

روزگار را کامیاب گردانید و ننگ انام هادی برای نام این چند سطر پریشان نگاشت

و تاریخ لفظی و معنوی یادگار گذاشت قطعه تاریخ شد این نامه مرکز تالیف و تصحیح

پسندین طبع هر نکته سنج رقم کرد از بهر تاریخ ننگ کسال هزار و دو صد شصت و پنج [illegible]

خاتمه طبع از جان بخش قالب سخن شیخ محمد عبدالرحمن متخلص به [illegible]

[illegible]ایت افزای خامهٔ محمدت [illegible] صفحهٔ قرطاس بتحریر حمد شاهنشاهیست که بحکم محکمش تیغ آسمان
[illegible]پاس این قلعهٔ فیروزه گون مسنون و مباست و عارض امرش از جنود کواکب بر ساحت فلک
[illegible]صف کهکشان آراسته و صفوف آرای افواج حروف در عرصهٔ کاغذ بترقیم نعت کشور ستان
[illegible] دین متینش ناسخ جمله ادیان است و رواج سکه کلمه اش از زمین تا آسمان اما بعد این
[illegible]شاهیست عبرت افزای ناظران محتوی بر اخبار صحیحهٔ لاهور و ملتان بیان واقع تر لاجواب
[illegible]لقب بتاریخ پنجاب تصنیف لطیف مقدمة الجیش بلیغان روزگار و ترصیف نظیف
[illegible]سر دفتر فصیحان ذی اعتبار نثار عدیم النظیر ناظم نظم دلپذیر مجموعهٔ فضائل جزیله حاوی
[illegible]فنون جلیله جناب فیض انتساب شعر بر سر طور معانی کلیم مولوی منشی عبدالکریم عم فیضه
[illegible]ظله که نثرش را با نثره نسبت دادن گردن عدل زدن و خون انصاف ریختن است
[illegible]و شهرت انشای دلکشایش در بلای تیغ و ترنج برای دبیر فلک انگیختن همانا کوس سخن
[illegible]بنام نامیش نواخته اند و علم این گرامی فن باسم سامیش برافراخته سحبان وائل اگر زنده
[illegible]ی بود زانوی ادب پیشش ته می نمود و امرء القیس جبین ارادت بر آستان فهم شان
[illegible]ی شود نقطه که از قلمش چکد برای اعدام اعدا کار تیر تفنگ کند و مدی که از خامه اش سر کشد
[illegible]بر سینهٔ مخالفان هم آهنگ باد و بالجمله این شاهد مستغنی عن الصفات در مطبع محمدی غازه طبع
[illegible]رو مالید و پنجم رمضان المبارک سنه ۱۲۶۵ هجری هر سفت شده نظارگیان را محو تماشای
[illegible]خود گردانید عندلیب خامهٔ راقم الحروف محمد عبدالرحمن هم قطعهٔ تاریخ فتح این مهم
[illegible]ترنم استماع دنست قطعه چون درین وقت ز تقدیر خدا چشمها دیده شکست لاهور بهر تاریخ
[illegible]خرد با احسن گفت گردیده شکست لاهور ۱۲۶۵ ایضاً چو شد پنجاب یکسر زیر و بالا
[illegible]برای کمپنی شد فتح ابواب مرتب شد کتاب افعالش لقب شد بهر آن تاریخ پنجاب
بمان پی پا و سر پنجاب برگیر که باشد این لقب تاریخ نایاب

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳	۳	چیغہ	خیمہ	۵۲	۱۰	سسم	سسم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۶	۱	نودہ	خودرا	〃	۱۲	کذرانیدن	وگذرانیدن	[illegible]	۱۱	[illegible]	[illegible]
۷	۳	بیرشتند	بیرفت	〃	۳۰	بابامردم	بامردم	۶۴	۲۰	روشن	[illegible]
ایضا	۶	جنگ	بتنگ	۵۴	۱۳	بوو بر	بوزند	۶۶	۱۱	[illegible]	[illegible]
۸	۳	بصلوبیہ	صلوبیہ	۵۸	۱۴	راج ل	راج محل	۸۷	۳	[illegible]	[illegible]
۹	۵	لعب بسیار	لعب	۵۹	۶	[illegible]	[illegible]	۸۸	۹	زوال	[illegible]
۱۱	ایضا	وسال	سال	۶۴	۲۰	بیجیک	بیجیک	۸۹	۱۱	مردود	[illegible]
۱۳	۷	ظہار	اظہار	〃	۱۹	بیداری	وبیداری	۹۰	[illegible]	ازول	[illegible]
ایضا	۱۸	بازی	باری	〃	۱۲	وقول	وقبول	۹۱	۱۴	رویہ	[illegible]
۲۲	درحاشیہ	لاڑانگ	ہاردنگ	〃	۱۵	افا	افا	۹۲	۱	[illegible]	[illegible]
۲۷	۶	پتکی	تبکی	۶۵	۱۳	تماسے	تماشی افسران	۹۳	۴	شاودو	[illegible]
۲۸	۹	کمپنی	کمپنی	۶۸	۱۷	شوند	نشوند	۹۴	۳	[illegible]	[illegible]
۳۹	۷	کاربانان	کاری بان	۷۳	۱۳	بدون	گرویدون	〃	۸	[illegible]	[illegible]
۴۲	۱۸	عیدگا	عیدگاہ	۷۵	۷	صنوبدار	صنوبہ دار	۹۸	۱	[illegible]	[illegible]
۴۳	۱	〃	〃	〃	۱۵	لغفنی	لغفنی	۱۰۱	۱۲	[illegible]	[illegible]
	۳	راکوب سنگہ	وانوب سنگہ	۷۷	۱	ہرمی سنگہ	ہرمی سنگہ	[illegible]	۲۱	سبزی	[illegible]
	۵	مصر جنگ	نصرت جنگ	〃	۴	بانہ	باختہ	۱۰۶	۱	[illegible]	[illegible]
	۱۷	دوور بان	رودربان	〃	۴	سورجال	سورجال				
	۱۳	تا	با	〃	۵	سدکاری	سرکاری				
	۹	تہ	وتہ	۸۰	۲	آواز	آوازہ				
	۲۱	خاطر	بیان خاطر	۸۱	۱	سوم	سوم ومقابلہ				
				〃	〃	کر	کراکنون				
۵۱	۱۱	جات	جرأت	〃	۱۸	جان	ازجان				